

راه توده

iranische Bibliothek

۴۰ صفحه

توده

نورده دوم شماره (۶۵) آبان ماه ۱۳۷۶

* اجازه بدهید سرگذشت
پرحادثه انقلاب و ج.ا. را مردم
یکبار هم از زبان ما بشنوند!

چرا ایران باید

به اسرائیل حساب پسی بدهد؟

* با تبلیغات پیرامون تولید سلاح
و یا نیروگاه اتمی در ایران، که
هدف آن حمله نظامی به ایران
است، باید با تمام قوا مبارزه کرد!

* قوه قضائیه ج.ا. در اختیار
عاملین و طراحان قتل عام
زندانیان سیاسی در سال
۶۷ است! (ص ۱۷-۲۵)

جان بدربردگان توده ای
قتل عام می نویسند:

روزهای قرعه برای اعدام

(ص ۱۳)

نگاهی به

رویدادها ایران

(ص ۲)

جنش چپ

در داخل کشور

(ص ۶)

"نقی"

در "نقی"

(ص ۲۷)

انتخابات ایران و نظر

احزاب کمونیست
امریکا و فرانسه

(ص ۱۲)

تراژدی افریقا

(ص ۳۴)

طرد شدگان انتخابات، در مجلس، قوه قضائیه و تلویزیون، علیه مردم سنگر گرفته اند!

یورش گام به گام طردشدگان باید درهم شکسته شود!

از همان فردای پیروزی مردم در انتخابات ریاست جمهوری جای هیچگونه تردیدی وجود نداشت که شکست خوردگان و طرد شدگان این انتخابات، پس از یک دوره کوتاه تجدید قوا، برای بیرون کشیدن خود از زیر آوار رای مردم، با تمام نیرو و امکانات، علیه جنبش مردم وارد میدان خواهند شد و انواع توطئه های جدید را به اجرا خواهند گذاشت. محاصره مردم، از طریق احتکار مایحتاج عمومی، دامن زدن به گرانی، فشار تبلیغاتی برای تحمیل کابینه مصلحتی به محمد خاتمی و سپس فلج کردن دولت، اکنون شناخته شده و افشاء شده ترین توطئه شکست خوردگان انتخابات، (بازار-روحانیون بازاری) است، که مردم برای دفاع از انتخاب خویش با آن دست به گریبانند! ارتجاع مذهبی، سران بازار و روحانیون وابسته به بازار، که طی سال های جنگ با عراق و سال های اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی" سنگر به سنگر حکومت را در جمهوری اسلامی فتح کردند، اکنون، بی اعتناء به رای یکپارچه مردم برای برکناری و طرد آنها، دستگاه قضائیه و مجلس اسلامی را به سنگر دفاع از حاکمیت خویش بر ایران تبدیل ساخته اند.

راه توده از همان فردای پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری نوشت، که هیچ فرصت و لحظه ای را برای یورش به سنگرهای شکست خوردگان نباید از دست داد و هر نوع مصلحت اندیشی و مصالحه ای، متکی به همه تجربه تلخ و خونبار ۱۸ سال گذشته، به معنای فرصت دادن به شکست خوردگان برای حمله است. بهمین دلیل باید تمام امکانات را بسیج کرد، تا شکست خوردگان و طرد شدگان از راس و بدنه هر سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه کنار گذاشته شوند. اختیارات و حوزه عمل "رهبری"، حتی براساس قانون اساسی موجود، محدود به رای و تائید مردم است و آنهایی که با فرمان وی، سکان های حکومتی را در اختیار دارند، بر اساس نتایج انتخابات ریاست جمهوری، دیگر مشروعیت ندارند. رئیس قوه قضائیه، اعضای شورای نگهبان، امام جمعه های وابسته به بازار و مولفان اسلامی، سرپرست رادیو تلویزیون، سرپرست بنیاد مستضعفان و ده ها نهاد دیگر مشمول رای منفی مردم شده اند. آن رویاروئی که امروز شکست خوردگان، از موضع قدرت و به بهانه تخلفات شهرداری تهران، در مجلس و قوه قضائیه آغاز کرده اند، تا دولت را فلج ساخته و اذهان عمومی را منحرف سازند، باید هنگام انتخاب هیات رئیسه جدید مجلس و در جریان رای اعتماد به کابینه غیر مصلحتی پیش می آمد، تا مردم تکلیفشان را بهتر از امروز با شکست خوردگان بدانند! تنها در صورت چنین رویاروئی های علنی و قانونی و با افشای نام، موقعیت حکومتی و عملکرد گذشته و حال چهره های شاخص مخالف تحولات است، که انزوا و افشای شکست خوردگان و حامیان آنها در جامعه تشدید می شود و شکست خوردگان، در رویای سال ۶۰، فرصت تشنج آفرینی در جامعه را پیدا نمی کنند. هر گام به عقب و یا هر گام متزلزل در جهت بازگشت آزادی ها به جامعه، حکومت قانون و تجدید نظر اساسی در برنامه "خصوصی سازی" و "تعدیل اقتصادی"، گام های بلند و استوار شکست خوردگان را بدنبال خواهد داشت. جبهه های پهلونی را برای مبارزه با شکست خوردگان، با ورود به صحنه احزاب شناخته شده ایران و نشریات حزبی و مستقل باید گشود و آتش یکپارچه علیه دولت را پراکنده ساخت و در چند جبهه به آن حمله ور شد. مردم از این طریق نه تنها متشکل می شوند، بلکه بر رشد آگاهی عمومی نیز افزوده می شود. کارشکنی جنون آسای بازار و روحانیون بازاری در مجلس و قوه قضائیه و دیگر نهادهایی که در اختیار دارند، برای جلوگیری از گشوده شدن فضای سیاسی و حزبی در جامعه، خود بهترین گواه اهمیت و کاربرد تاریخی این آزادی ها، برای محاصره طردشدگان و هدایت جنبش به جلو، به سمت تحولات اساسی است! (صفحات ۲-۵ را بخوانید)

نگاهی به رویدادهای ایران

یورش گام به گام ارتجاع را باید درهم شکست!

شکست خوردگان انتخابات ریاست جمهوری، پس از یک دوره کوتاه سرگیجه، بار دیگر دست به آرایش نیرو زده و سلسله توطئه‌های جدیدی را علیه مردم و انتخاب آنها در ایران به اجرا گذاشته‌اند. در برخی محافل تهران گفته می‌شود، که ارتجاع مذهبی-بازاری، در محافل خود، برای پایان دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی، طرح منسجمی را برای لحظه مناسب جهت اعلام عدم کفایت وی در مجلس اسلامی، در نظر گرفته است. برای رسیدن به این لحظه مورد نظر، آنها "حمله" را بهترین "دفاع" از خویش تشخیص داده‌اند و از جبهه‌های گوناگون حملات را آغاز کرده‌اند. هسته مرکزی این توطئه و حمله، ناامید ساختن مردم از امکان تحولات، تمکین مردم به قدرتی که ارتجاع و بازار در مملکت دارد، مسلط ساختن روحیه بی‌تفاوتی در جامعه، جلوگیری از هرگونه فعالیت سیاسی و حزبی در ایران، نگهداشتن اهرم‌های اساسی اقتصاد کشور در اختیار خود، در قبضه قدرت نگهداشتن رادیو و تلویزیون و متشکل ساختن نیروهای وابسته و تحت امر خود در دانشگاه‌ها، نهادها و واحدهای امنیتی- نظامی سپاه پاسداران و بسیج وابسته به آن و... است.

برای درک موقعیت جنبش و ترفندهای جدید شکست خوردگان انتخابات ریاست جمهوری و توازن کنونی نیروها، باید کمی به عقب بازگشت و با مرور رویدادها، به شرایط کنونی رسید.

حفظ سنگرهای باقی مانده!

نخستین تلاش حزب بازار "موتلفه اسلامی" و روحانیون وابسته به آن در حکومت، پس از اعلام نتایج تکانه انتخابات ریاست جمهوری، حفظ سنگرهای باقی مانده بود. آنها برای حفظ این سنگرها، رئیس جمهور منتخب مردم را به فراخوانی عمل کردن فرا خواندند و خود را نیز تابع رای و نظر مردم اعلام داشتند! در همان آغاز کار و در حالیکه فراکسیون وابسته به جناح‌های حامی محمد خاتمی در مجلس اسلامی، با استفاده از موقعیت بسیار مهم "تجدید سالانه انتخابات هیات رئیسه مجلس" خود را آماده بدست گرفتن هیات رئیسه مجلس می‌کردند، این تصمیم، که در عمل ضربه جدی دیگری بر قدرت ارتجاع و بازار می‌توانست باشد، و در حقیقت نیز ادامه منطقی نتایج انتخابات می‌توانست باشد، در یک مذاکره پنهان از مردم معوق ماند. در مذاکرات محرمانه‌ای، که در دیدار علنی نمایندگان مجلس با علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، انجام شد، بنا بر توصیه او (۱) ریاست مجلس در اختیار نامزد شکست خورده و طرد شده انتخابات ریاست جمهوری "ناطق نوری" قرار گرفت و ترکیب هیات رئیسه نیز بیش از گذشته در اختیار طیف نمایندگان بازار و تاجار بزرگ و روحانیون وابسته به آن باقی ماند!

این عقب نشینی و یا ملاحظات پشت پرده، که مردم از جزئیات آن محروم ماندند، سنگر محکمی شد، برای شکست خوردگان انتخابات جهت هدایت توطئه‌ها و برداشتن گام‌های بعدی!

تلاش بلاانقطاع بعدی، حفظ قوه قضائیه در دست شکست خوردگان انتخابات بود. دخالت مستقیم و آشکار رئیس قوه قضائیه "آیت الله یزدی"، بعنوان عضو جامعه روحانیت مبارز برای به پیروزی رساندن ناطق نوری موقعیت او را با دشواری بسیار روبرو ساخته بود. افشای سفر و مذاکرات او در شهر قم، برای جلب نظر و اعلام پشتیبانی مدرسین حوزه علمیه قم از ناطق نوری، در حقیقت باید سر آغاز دگرگونی اساسی در کادر رهبری و مدیریت قوه قضائیه و استقلال آن می‌شد. حمایت وی از مذاکرات محمد جواد لاریجانی در لندن و

محاکمه معترضان به این مذاکرات، بیش از هر زمان وابستگی دستگاه قضائیه جمهوری اسلامی به بازار و سرمایه داری تجاری را افشا کرد. این در حالی است، که دبیر اجرایی حزب موتلفه اسلامی و بازنده انتخابات مجلس پنجم و همچنین نامزد شکست خورده دیگر انتخابات ریاست جمهوری، یعنی "رضا زواره‌ای"، مقام عالی‌رتبه قوه قضائیه و عضو شورای مرکزی موتلفه اسلامی است. حفظ آیت الله یزدی، و ادامه تسلط موتلفه اسلامی بر قوه قضائیه، ماندن، ابقای هیات رئیسه مجلس با دشواری جدی روبرو نبود، چرا که ادامه این تسلط به توصیه مقام رهبری نیازمند نبود، بلکه نیازمند سکوت و بی‌اعتنایی به خواست مردم برای طرد شکست خوردگان انتخابات بود، که چنین نیز شد! شکست خوردگان و طرده‌شدگان انتخابات، که می‌دانستند چاره‌ای جز تسلیم وزارت ارشاد اسلامی به دولت محمد خاتمی ندارند، در عین حال که در سنگر مقننه و قضائیه را توانستند حفظ کنند، با تمام قوا در جهت حفظ رادیو و تلویزیون در دست خود نیز کوشیدند و آثرا بعنوان مهمترین سنگر تبلیغاتی خود، تقویت نیز کردند! بدین ترتیب که تصفیه شدگان امنیتی و موتلفه‌ای وزارت ارشاد اسلامی و همچنین وزرای موتلفه اسلامی که از کابینه کنار گذاشته شدند، به این سنگر انتقال یافتند، تا در صورت پیروزی توطئه‌ها بار دیگر بر سر پست‌های خود باز گردند. بنابراین، دو سنگر بسیار مهم باقی مانده در دست شکست خوردگان و طرده‌شدگان انتخابات مجلس پنجم، یعنی قوه قضائیه و مقننه و همچنین رادیو و تلویزیون، به کانون‌های پرنفوذ توطئه علیه رای مردم تبدیل شده و از داخل همین دو سنگر و با حمایت‌های شورای نگهبان، که خود متحمل بزرگ‌ترین شکست در انتخابات شده بود و همچنین دهها نهاد و کانون دیگر که در حوزه قدرت ارتجاع و بازار است، کارشکنی و جنجال‌های تبلیغاتی شکل گرفت.

ببینیم کارنامه این کارشکنی و جنجال‌ها، علیرغم عقب نشینی‌هایی، که در ماه‌های گذشته در برخی عرصه‌های دیگر به ارتجاع تحمیل شده کدام است و نبرد بین جنبش مردم و شکست خوردگان از رای مردم در چه مرحله‌ایست:

کابینه مصلحتی!

نخستین شایعات پیرامون ترور محمد خاتمی و سپس جنجال‌های پیشگیرانه پیرامون رد صلاحیت وزرای پیشنهادی محمد خاتمی در مجلس اسلامی، تهدید به افشای عکس‌های خصوصی و خانوادگی افرادی که او برای وزارت پیشنهاد شوند و تهدید به برملا ساختن پرونده‌هایی که برای مذهب‌یون طیف چپ و نزدیکان آیت الله خمینی تهیه شده، بخشی از این یورش نخستین بود. تردید نیست، که وزارت اطلاعات و امنیت، نهادهای امنیتی سپاه و بنیاد امنیتی و اطلاعاتی وابسته به "محمد محمدی ریشه‌ری" که شبیه تشکیلات ارتشبد فردوست، در کنار دفتر مقام رهبری سازمان یافته است، در این یورش اولیه، بصورت هماهنگ عمل کردند و امکانات دو روزنامه "کیهان" و "رسالت" را به خدمت گرفتند.

بصورت همزمان، جنجال مبارزه با نوکیسه‌ها و ثروت‌های باد آورده در جامعه براه افتاد. از این جنجال، که بلافاصله پس از پایان انتخابات برپا شد، دو هدف در نظر بود، که هنوز هم هست:

اول- ترساندن بخش خصوصی از سرمایه گذاری و تشدید نقدینگی و افزایش تورم ناشی از آن، که پیامد مستقیمش افزایش قیمت‌ها، احتکار و گرانی بود.
دوم- گمراه ساختن اذهان توده‌های زحمتکش و غارت شده مردم ایران - سبویزه بدنه نیروهای نظامی و بنیادها- از آماج‌های اساسی، یعنی تفسیر ساختار اقتصادی کشور، طرد بازاری‌ها و طرفداران بخش خصوصی از قدرت!

این اهداف دو گانه، در واقع هدف مهم‌تری را دنبال می‌کرد و می‌کند: فلج کردن دولت خاتمی و ناامید ساختن مردم از تحولات و رواج روحیه یاس و ناامیدی در میان مردم و بی‌تفاوتی نسبت به رویدادهای مهم سیاسی کشور! و سرانجام، آغاز علنی و آشکار سرکوب خشن جنبش!

بدین ترتیب و بر اساس رویدادهای ماه‌های اخیر، می‌توان چنین نتیجه گرفت، که شکست خوردگان انتخابات که مجلس و قوه قضائیه را توانسته‌اند حفظ کنند و کابینه‌ای مصلحتی را به محمد خاتمی تحمیل کنند، بتدریج نه تنها بر خود مسلط می‌شوند، بلکه یورش را نیز آغاز کرده‌اند. بدین ترتیب، کسانی که خود بزرگترین غارتگران مملکت می‌باشند، یک انقلاب عظیم را با انواع جنایات و توطئه‌ها از مسیر واقعی آن منحرف ساخته و میلیون‌ها ایرانی را به خاک سیاه نشانده‌اند، ناگهان و در ادامه مبارزه با نوکیسه‌ها و نورسیدگان به ثروت‌های باد آورده، یورش را به شهرداری سازمان دادند و با کمک دو روزنامه رسالت و کیهان، بزرگ‌ترین جنجال تبلیغاتی را در

نیست، مگر با قبول واقعیت موجود در ایران، دوری گزیدن از تخیلات و حرکت گام به گام با جنبش!

در دانشگاه‌ها

همزمان با جنبش‌های شهرداری و مبارزه با نوکیسه‌ها و ثروت‌های بادآورده (که تقلیدی است از ترفندهای دوران شاه) در دانشگاه‌های بزرگ ایران نیز انجمن‌های دانشجویی نوپدید و وابسته به مکتب‌های اسلامی، دست به کار شده و بی‌وقفه بیانیه و اعلامیه صادر کرده و در اختیار دو روزنامه رسالت و کیهان می‌گذارند! جهت‌گیری‌های این بیانیه‌ها نیز خود نشان دهنده پیگیری اهداف اصلی مکتب‌های اسلامی و روحانیون وابسته به بازار برای جلوگیری از ایجاد تحولات در ایران و گشایش فضای باز سیاسی در کشور است. در این اعلامیه‌ها، "لیبرال سستی" (از دید ارتجاع و بازار) محور است و طیف چپ مذهبی دانشگاه‌ها، که از خاتمی حمایت کرده، متهم به همکاری با لیبرال‌ها شده است. آنها اشاره به پاره‌ای تاس‌های این طیف با نهضت آزادی ایران می‌کنند. در حقیقت مکتب‌های اسلامی و شکست خورده‌گان انتخابات، از این طریق سعی می‌کنند نه تنها مانع گتگوها و عادی شدن حضور نهضت آزادی در جامعه شوند، بلکه زمزمه‌های مربوط به فعالیت آزاد نهضت آزادی در ایران را که در وزارت کشور، وزارت ارشاد اسلامی و احتمالاً در دولت مطرح است، در همین مرحله خاموش کنند.

در میان روحانیون

جبهه دیگری که آنها روی آن آتش گشوده‌اند، طیف روحانیونی است که از محمد خاتمی حمایت کرده‌اند و پشتوانه‌های مذهبی-روحانی دولت وی محسوب می‌شوند. جنبه‌هایی که در اصفهان و با حمله گروه‌های وابسته به روحانیت مبارز و مکتب‌های اسلامی به محل نماز جمعه این شهر صورت گرفت، بخشی از نبرد در این جبهه است. البته هم در این عرصه بسیار مهم و هم در جبهه یورش به شهرداری دو هدف بسیار مهم دیگر نیز مورد نظر است.

دو انتخابات

دولت طرح انتخابات شورای شهر و شهرستان را در دست تهیه دارد و قرار است این طرح ابتدا در تهران به اجرا گذاشته شود و شهرداری تهران با تجربه‌ای که از انتخابات ریاست جمهوری و مجلس پنجم دارد، می‌تواند نقش مهمی را در این زمینه ایفاء کند. بنابراین به جنجال در اطراف شهرداری از این نظر نیز باید توجه کرد. دومین انتخابات پیش رو، که ارتجاع مذهبی تمام بیم و هراسش متوجه باخت در آنست، انتخابات مجلس خبرگان رهبری است. تغییر ترکیب نمایندگان مجلس خبرگان، می‌تواند نه تنها اشکال دیگری از رهبری مذهبی را در ایران مطرح سازد و حتی با تصویب شکلی سازمانی، به تک رهبری در جمهوری اسلامی خاتمه بدهد، بلکه می‌تواند مستقیماً در تغییر ترکیب شورای نگهبان قانون اساسی تأثیر بگذارد. بنابراین، اهمیت این انتخابات، اگر برای طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری و حتی رهبر کنونی جمهوری اسلامی، بیشتر از انتخابات ریاست جمهوری نباشد، کمتر از آن نیست. در شرایط کنونی و با هوشیاری که مردم از خود نشان دادند و آمادگی که برای شرکت در هر انتخاباتی دارند، هر کاندیدایی که مورد حمایت خاتمی و طیف حامی او باشد، می‌تواند با رای بالا به مجلس خبرگان راه یابد. در این زمینه تردید نیست که مقلدین مراجع تقلیدی نظیر آیت الله منتظری، آیت الله طاهری، آیت الله فاضل لنکرانی، آیت الله اردبیلی و دیگران، در حوزه‌های مذهبی نیز می‌توانند نقش ایفاء کنند. این امر بویژه با بحث‌های تند که در حوزه علمیه قم، پیرامون شکست کاندیدای تحصیل شده به جامعه مدرسین جریان دارد، می‌تواند شیرازه بسیاری از امور را از دست روحانیون حکومتی خارج ساخته و از این نظر نیز ضربه مهمی به سران بازار و مکتب‌های اسلامی وارد آید. سران مکتب‌ها و بخشی از روحانیون حکومتی برای پیشگیری از افتادن در تله انتخابات، از هم اکنون این زمزمه را نیز شروع کرده‌اند، که برگزیده شدن رهبری امری انتخابی نیست، بلکه امری آسمانی است و در حیطه قدرت خداوند است؛ با این زمزمه، چنین زمینه‌ای را هم فراهم می‌آورند که اگر در آستانه انتخابات، اوضاع را به سود خود ندیدند، خبرگان را منحل و رهبر را برگزیده خداوند به مردم معرفی کنند؛ در برابر این ترفند است، که ناگهان روزنامه "ایران"، وابسته به خبرگزاری جمهوری اسلامی، طی سرمقاله‌ای به قلم‌نویس این روزنامه، مسئله انتخاب رهبری با رای و انتخاب مستقیم مردم را مطرح کرده است؛ و این یعنی: اگر مجلس خبرگان و انتخابات خبرگان لغو شود، مردم مستقیم برای انتخاب رهبر به پای صندوق‌های رای بروند!

جامعه برپا کردند، تا هم تب انتخابات، غرور پیروزی و بحث‌های سیاسی را در جامعه فرو بنشانند، هم جبهه انحرافی دیگری را در برابر مردم بگشایند و هم در عین حال دولت را در محاصره ابتکارات خود نگهدارند. دستگیری شهرداران نواحی، که تخلفاتشان، حتی بنا بر اعترافاتی که آنها را ناچار ساخته‌اند در دادگاه برزبان آورند، در مقایسه با غارتی که بازار و نهادهایی مانند بنیاد مستضعفان در جامعه کرده‌اند، گاهی است در برابر کوه، ادامه این یورش گام به گام است.

تسامی این توطئه‌ها، البته متکی به تجربه بزرگی است، که سران بازار، روحانیون طرفدار سرمایه داری تجاری و غارتگران و مذهب‌سویان ارتجاعی وابسته به این طیف در جمهوری اسلامی، طی تمام سال‌های پس از پیروزی انقلاب کسب کرده‌اند. یکی از نخستین تجربیات موفق، این طیف در جمهوری اسلامی، دستگیری، شکنجه و گرفتن اعتراف و سپس سرهمبندی کردن محاکمه و یا اعترافات تلویزیونی است. حاصل این تجربه چنان بارها و بارها در جمهوری اسلامی به صحنه آمده است، که دیگر مردم با آن بخوبی آشنا می‌باشند. بنابراین، از همان نخستین بازداشت‌ها و دستگیری‌های شهرداران نواحی، که معلوم نیست نیروهای دستگیر کننده وابسته به کدام نهاد امنیتی و یا انتظامی بوده‌اند و پرونده‌ای که معلوم نیست در کدام بازداشتگاه و زندان تهیه شده، مشخص بود، چه صحنه‌هایی برای انتقام از شهردار تهران، بدلیل حمایت از خاتمی، در دادگاه به نمایش درخواهد آمد. این توطئه همچنان ادامه دارد و این احتمال که سرانجام شهردار تهران نیز، در صورت غفلت از تجدید آرایش قوای شکست خورده‌گان انتخابات، سر از شکنجه‌گاه‌ها درآورد همچنان مطرح است.

حزب کارگزاران سازندگی

در محافل سیاسی تهران، این خبری پنهان نیست، که "حزب کارگزاران سازندگی" از ابتدای مهر ماه گذشته، قرار بوده رسماً فعالیت خود را در ایران آغاز کند و شهردار تهران، نیز یکی از ستون‌های اصلی این حزب است. همچنین گفته می‌شود، که برخی از دستگیر شدگان شهرداری تهران، که سابقه ۸ ساله در سپاه پاسداران دارند و از فرماندهان جبهه‌های جنگ نیز بوده‌اند، قرار بوده به وزارت کشور منتقل شده و از این طریق به استانداری در چند استان مهم گمارده شوند. همچنین از طرح تعاونی‌های مردمی صحبت است که گویا شهرداری، بمنظور مبارزه با احتکار و گرانفروشی قرار بوده آنرا سازمان بدهد. درباره انگیزه‌های یورش به شهرداری تهران، که تاخیر در اعلام موجودیت حزب کارگزاران و در واقع شکست سبب ممنوعیت فعالیت همه احزاب جز "مکتب‌های اسلامی" (که این خود مهم‌تر از فعالیت حزب کارگزاران است) نخستین حاصل نزدیک این یورش است. تحلیل‌های خبری دیگری نیز وجود دارد که ما در ادامه این نگاه گذارا به حوادث ماه‌های پس از انتخابات ریاست جمهوری آنها را بر خواهیم شمرد.

راه توده، در نخستین شماره پس از انتخابات (شماره ۶۱) خود، با صراحت، درباره ضرورت یورش بی‌وقفه به سنگرهای ارتجاع و پرهیز از هر نوع معامله و مذاکره و مصالحه نوشت:

«بازندگان انتخابات باید کنار بروند! آن اکثریت شورای نگهبان که از هیچ کوشش و توطئه و تخریبی برای تحمیل ریاست جمهوری به مردم کوتاهی نکرد و سخن‌گویان و گره‌انندگان آن، از جمله "آیت الله جنتی"، "آیت الله کاشانی"، "آیت الله خزعلی" برای مردم تکلیف روشن کردند؛ رئیس قوه قضائیه، که بعنوان دلال و واسطه سیاسی بین مکتب‌های اسلامی و مدرسین حوزه علمیه قم عمل کرد؛ هیات رئیسه مجلس اسلامی؛ امثال آیت الله کنی، حبیب الله عسگرآولادی، مرتضی نبوی و دیگر طرد شدگان انتخابات اخیر، آن فرماندهان سپاه که نقش صحابه مکتب‌های اسلامی و بازار را ایفاء کردند... همه باید صحنه حکومتی را ترک کنند. آنها انتخابات را باخته‌اند و باقی ماندن آنان در مقامات حکومتی، دهن کجی به رای مردم است...»

این خواست، بنظر ما، همچنان در دستور روز جنبش است، زیرا هر گامی که با تاخیر برداشته شود، فرصت می‌دهد تا خاتمین به آرمان‌های واقعی انقلاب بهمن ۵۷ گام‌های بلندتری برای مقابله با خواست و اراده مردم بردارند. براساس همین شناخت و باور است، که در تمام ماه‌های پس از انتخابات ریاست جمهوری، راه توده پیوسته بر این امر مهم تأکید کرده و در کنار نیروهای داخل کشور، از نیروهای ملی و میهن دوست اپوزیسیون خارج از کشور نیز خواسته و باز هم می‌خواهد، که برای پیوستن به جنبش مردم و مبارزه عملی و واقعی با طرد شدگان انتخابات اخیر ریاست جمهوری، بیش از این تعلل به خود راه ندهند و با همه توانی که دارند، در این جبهه به یاری جنبش بشتابند. البته، این ممکن

واکنش های جنبش

ما با این تصور، که طیف حمایت کننده از محمد خاتمی برای ریاست جمهوری و بویژه چپ مذهبی، دچار خوش خیالی نسبت به شکست خوردگان انتخابات شده و بیم معامله حکومتی وجود دارد، نمی توانیم موافق باشیم. ساده ترین دلیل، همانا تجربه و بهای بسیار گرانی است که بویژه چپ مذهبی ایران، در سال های پس از درگذشت آیت الله خمینی و در یورش همه جانبه ارتجاع مذهبی-بازاری به آنها و جامعه بدست آورده است. این باور ما، که "ارتجاع مذهبی و غارتگران و تجار بزرگ و روحانیون وابسته به آن، برای برقراری دیکتاتوری مطلق خود در ایران، از بگير و ببند و برپا کردن چوبه های اعدام برای این طیف کوچکترین پروا نسی به دل خود راه نخواهد داد!"

امروز بسیار دقیق تر از گذشته برای این طیف و بویژه عناصر آگاه تر و هوشیارتر آن روشن و خنده ناپذیر است. بنابراین، شاید بتوان پاره ای عقب نشینی های ماه های پس از انتخابات، را ناشی از پراکندگی سازمانی، دوری ۸ ساله از حکومت، ملاحظات ناشی از ائتلاف و در جستجوی فرصت برای سازماندهی و بسیج نیرو جستجو کرد. اما علیرغم این ارزیابی، باید اذعان نیز داشت، که شکست خوردگان انتخابات و طرده شدگان از سوی مردم، اگر فرصت یابند و دست به تجدید قوا بزنند، کار مقابله با آن دشوارتر از دیروز و بسیار دشوارتر از فردا خواهد شد. همین که شکست خوردگان انتخابات، با تمام نیرو برای منزوی کردن، منفعل کردن، ناامید ساختن و تضعیف جنبش مردم و محاصره دولت خاتمی می کوشند، نشان می دهد، که باید فرصت را از آنها گرفت و در جهت نگهداشتن مردم در صحنه سیاسی کشور با تمام نیرو کوشید. رفتن در میان مردم (حضور خاتمی در صف یک شرکت تعاونی و یا سفر به شهرستان ها و رفتن به میان مردم) البته کوششی است در جهت بسیج مردم و ادامه حمایت آنها از دولت، اما این به تنهایی کافی نیست، چرا که این تنها بخشی از تلاش برای نگهداشتن مردم در صحنه می تواند باشد. بحث بر سر حضور آگاهانه مردم در صحنه است. باید مردم را از حقایق پشت پرده آگاه ساخت و تمام توطئه های ارتجاع و بازار جهت جلوگیری از بازگشت احزاب به صحنه سیاسی و متشکل ساختن مردم را درهم کوبید. در اینجاست، که تعلل در فراهم ساختن امکانات قانونی برای حضور احزاب سیاسی در جامعه یک ضربه بزرگ به جنبش است. اهمیت جنجال هائسی از آندست که برای شهرداری تهران برپا ساختند، در آندست، که وقفه در روند به اجرا درآمدن برنامه سیاسی-اقتصادی محمد خاتمی ایجاد کرد، در حالیکه یگانه حرکت خنثی کننده این توطئه و امثال آن، نه مذاکرات و تفاهم پشت پرده، بلکه برداشتن گام های قاطعانه و بی تعلل در جهت گشودن فضای سیاسی کشور است. تنها در این فضا است، که نیروی متمرکز ارتجاع و شکست خوردگان و غارتگران برای یورش به دولت خاتمی، اجبارا و برای ستیز در جبهه های جدید، پخش خواهد شد و از این تمرکز خارج خواهد شد. اینکه احزاب و تشکل های نوین در ایران بوجود آید، به خودی خود مثبت است، اما پیش از آن و فراتر از آن، حضور علنی احزاب شناخته شده ایران، در صحنه سیاسی کشور و برای گشودن جبهه های پهلوسی در مبارزه با توطئه کنندگان اهمیت تاریخی دارد. هر نوع تاخیری در این امر، فراهم ساختن شرایط و زمان برای توطئه کنندگان است. جنجالی که شکست خوردگان انتخابات، با صدور بیانیه های باصطلاح دانشجویی که علیه نهضت آزادی ایران در دانشگاه ها توزیع می شود، خود نشان دهنده بیمی است که ارتجاع و بازار از ورود به صحنه سازمان ها و احزاب سیاسی شناخته شده دارد. همه این بیانیه ها و اعلامیه ها، در جامعه روحانیت مبارز، مرکز تبلیغات اسلامی و موتلفه اسلامی نوشته می شود.

برخی تصمیمات دولت، بویژه در هفته های اخیر، اگر از نظر دور بماند، آنوقت توان و امکان مانور ارتجاع و بازار بی کران توصیف شده است. در حالیکه چنین نیست و بویژه هوشیاری مردم چنین اجازه ای را تاکنون نداده است!

سوسپید ها. دولت جدید، بی اعتناء به برنامه "تعدیل اقتصادی" که به تصویب مجلس چهارم رسیده و همچنین برنامه قانونی مملکت محسوب می شود، برای چند قلم مایحتاج اساسی مردم، نظیر تخم مرغ و... سوسپید در نظر گرفت. سوسپید ها، بنا بر توصیه صندوق بین المللی و در چارچوب برنامه "تعدیل اقتصادی" از مایحتاج عمومی حذف شده بود. این تصمیم علاوه بر مخالفت آشکار دولت با نظر بازار و طرفداران بخش خصوصی لجام گسیخته، در عین حال مقابله ای درست و بموقع با احتکار و گرانفروشی بود که بازار برای فلج کردن دولت و تشدید ناراضی مردم بدان دست زده است.

این مرور سریع برخی از رویدادهای بعد از انتخابات ریاست جمهوری کامل نخواهد شد، اگر به برخی رویدادهای خارج از مرزهای ایران اشاره نشود. در طول این دوران، جناح شکست خورده در انتخابات، منتقد دو آتش هر تحرک و تصمیمی از سوی دولت خاتمی بوده است. در همین دوران رویدادهای سوال برانگیزی نظیر حمله به خاک عراق و یا جنجال های دو روزنامه وابسته به این طیف، "کیهان" و "رسالت" پیرامون برخی مواضع جدید دولت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی با کشورهایی نظیر عراق، عربستان سعودی، آمریکا و کشورهای اروپایی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. تمامی این تلاش ها، نه تنها در جهت فلج ساختن دولت جدید، بلکه تشدید تشنج در داخل ایران و در مرزهای ایران با کشورهای همسایه و سپس به بهانه آن، جلوگیری از گشوده شدن فضای سیاسی کشور و در صورت امکان جلوگیری از آزادی نسبی مطبوعات است.

حمله به عراق. ورود هواپیماهای نظامی ایران به خاک عراق، در پایان یک مانور نظامی که در اطراف قم و با شرکت علی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی برگزار شد، و همچنین بمباران پایگاه هائسی که مجاهدین خلق در این کشور دارند، در زمانی صورت گرفت که برخی زمینه ها برای حل اختلافات بین جمهوری اسلامی و عراق فراهم می شد. این حمله در حالیکه به این زمینه ها لطمه زد، بهانه لازم را برای تشدید حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس نیز فراهم ساخت. این حمله، همچنین ایران را در کنار ترکیه برای تجاوز ارتش این کشور به خاک عراق برای کشتار کردهای آواره ترکیه قرار داد. ما تردید نداریم که هر نوع تشدید تشنج در منطقه و در مرزهای ایران، بهانه ایست برای شکست خوردگان انتخابات برای محدود کردن فضای سیاسی کشور. ماجراجویی اخیر نظامی، با توجه به اینکه اختیارات نیروی نظامی کشور در اختیار ریاست جمهوری نیست، می تواند بخشی از همین نیاز ارتجاع-بازار به تشنج مرزها باشد. فرمانده سابق سپاه پاسداران رضائی، در آستانه برکناری خویش، سلسله مصاحبه ای را با روزنامه سلام انجام داد. او در این مصاحبه صریحا گفت، که در حاکمیت جمهوری اسلامی، این نظر که باید مناسبات با عراق را از حالت جنگی به حالت عادی در آورد، یک نظر جدی است، اما مخالفانی هم در حاکمیت در این زمینه وجود دارد. او اشاره ای به این مخالفان نکرد، اما ظاهرا این مخالفان آنقدر قدرت حکومتی دارند، که با انواع حادثه جوشی ها نظر خود را تحمیل کنند! نکته بسیار جالب دیگر، مخالفت و تبلیغاتی تحرک آمیزی است که دولت اسرائیل و رادیو اسرائیل برای تیره نگهداشتن مناسبات ایران با عراق، آمریکا، آلمان و همه کشورهای خلیج فارس بی وقفه به آن ادامه می دهند و این درست همان خواست و سیاست شکست خوردگان انتخابات در داخل کشور است!! جالب است که رادیو اسرائیل نیز مانند رسالت و کیهان تهران، متکی به وصیتنامه آیت الله خمینی، به جمهوری اسلامی برای برقراری و گسترش مناسبات با عربستان و عراق و آمریکا هشدار می دهد!

در انتظار ماجراجویی های جدید مجاهدین! بدنبال این حمله نظامی، نیرنگ جدید آمریکا در تروریست اعلام کردن مجاهدین خلق، به اجرا گذاشته شد. این نیرنگ و در واقع فشار سیاسی به مجاهدین در اروپا و آمریکا و سوق دادن آنها به ماجراجویی های جدید در داخل ایران و جستجوی پایگاه های جدید در دیگر کشورهای همسایه ایران، همان بهانه ایست که جناح راست و شکست خورده انتخابات برای اهداف خود بدان نیاز دارد. این ترنند و ماجراجویی های نظامی مجاهدین خلق و یاری رسانی آنها به ارتجاع مذهبی و بازاری ها، تاکنون بارها تکرار شده و هر بار نیز لطمات سنگینی به فضای سیاسی ایران، جنبش انقلابی مردم و سازمان های سیاسی مترقی و میهن دوست ایران وارد ساخته است. انتشار اعلامیه جدید مجاهدین خلق، پیرامون تعطیل نشریه "ایران زمین" و اعلام تصمیم سازمان به عملیات نظامی در داخل کشور، که رادیو بی بی سی با آب و تاب فراوان در بخش های فارسی خود بدان پرداخت، این ارزیابی و نگرانی های ناشی از آن را تأیید می کند!

حملات تبلیغاتی نشریات وابسته به جناح راست، به نطق وزیر خارجه جدید جمهوری اسلامی، در جریان اجلاس سازمان ملل متحد و در ارتباط با مواضع جمهوری اسلامی برای عادی سازی مناسبات با آمریکا و عربستان سعودی و آلمان نیز بخشی از نقشه شکست خوردگان انتخابات برای فلج سازی دولت و نگهداشتن برگ های برنده در دست خویش است. نه تنها تمامی تجربه سال های پس از جنگ، بلکه مذاکرات محمد جواد لاریجانی در لندن، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری نیز نشان داد، که مشکل جناح بازار، موتلفه اسلامی و ارتجاع مذهبی، با سیاست خارجی دولت خاتمی بر سر مذاکرات با عربستان و انگلستان و آمریکا، نیست، بلکه آنها این مناسبات و مذاکرات را می خواهند بعنوان برگ های برنده در دست خویش نگهدارند و تا آنجا که قادر باشند، آنها در پشت درهای بسته و بصورت زدوبند پنهان و در جهت جلب همه جانبه حمایت آمریکا و انگلستان از خویش، آنها پیش ببرند!

و برای به زانو در آوردن مردم و تیز کردن آتش این حمله، بازار دست به احتکار مبرم‌ترین مایحتاج روز مردم زده است. این در حالی است، که تلویزیون جمهوری اسلامی، تحت همان مدیریت بی‌کیفیت که در دوران انتخابات بر آن مسلط بوده (دارودسته‌های امنیتی، وابستگان حجتیه و مولفه و سرانجام «علی لاریجانی» خواهر زاده آیت الله جوادی آملی) بی‌اعتنا به رای و انتخاب مردم، خاتمی را تحریم کرده و به تبلیغات خود برای منزوی کردن و تضعیف پایگاه دولت ادامه می‌دهد!

ابتکارات مردمی - برای خنثی‌سازی این توطئه طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری، به ابتکار جنبش دانشجویی و برخی استادان دانشگاه‌ها تراکت‌هایی با مضمون «به خاتمی کمک کنید! از او انتظار نداشته باشد!» تهیه و پخش شده و حتی در محلات مختلف مردم روی دیوارها نوشته‌اند. این را باید یادگیری به حساب آورد، که مردم برای مقابله با تبلیغات جناح مقابل خاتمی با شعار «مردم از خاتمی همه چیز را بخواهند!» با خود به میدان آورده‌اند. شاید بتوان این تراکت و شعار را، ادامه همان مصاحبه‌ای به حساب آورد، که بهزاد نبوی، از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در ارتباط با امکانات موجود و واقعی خاتمی برای تحقق برنامه‌هایش از آن یاد کرده و جنجال فراوانی را از سوی دو روزنامه رسالت و کیهان به همراه آورد!

وابستگی‌های کیهان و رسالت - شاید آلودگی هیچ ارگان حکومتی به زندان‌ها و سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، آشکارتر از روزنامه کیهان و اصولاً نشریات وابسته به این موسسه نباشد. وقتی از ارگان‌های حکومتی آورده به مأموران و واحدهای اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی یاد می‌شود، یک سر آن تلویزیون و وزارت ارشاد اسلامی است و یک سر آن تمامی واحدهای حفاظت در وزارتخانه‌ها و کارخانه‌ها و موسسات و دانشگاه‌ها و...

اما در این میان، روزنامه کیهان مقوله دیگری است. سرپرست آن حسین شریعت‌مداری در تمام دوران شکنجه و اعتراف و محاکمه زندانیان سیاسی تا قتل عام زندانیان در سال ۶۷، بعنوان مسئول آموزش و شستشوی مغزی زندانیان و سازمانده تواب‌های داخل زندان‌ها بوده است. بنابراین کیهان کنونی تهران، در واقع دفتر تعلیمات روزانه آموزشی او و همکاران اوست که از زندان و شکنجه‌گاه‌ها به روزنامه منتقل شده‌اند! یعنی چیزی شبیه تصرف وزارت ارشاد اسلامی توسط مأموران امنیتی در زمان تصدی مصطفی میرسلیم! «فلاحیان» وزیر اطلاعات و امنیت سابق که می‌دانست در صورت شکست ناطق‌نوری در انتخابات باید این وزارتخانه را ترک کند، نه تنها این روزنامه را در دوران پیش از انتخابات با همه امکاناتش علیه خاتمی و بسود ناطق‌نوری وارد صحنه کرده بود، بلکه هنوز هم، پس از برکناری از پست وزارت، اوست که از خط مشی کنونی کیهان برای تضعیف دولت خاتمی، جنجال علیه شهرداران و... بشدت حمایت می‌کند. در همین موسسه، کیهان‌خوانی نیز همچنان تحت نفوذ محمد محمدی ریشه‌ری است، که همکاران دوران وزارتش بر وزارت اطلاعات و امنیت در آن مشغول کارند. بنابراین دو جریان امنیتی وابسته به ریشه‌ری و فلاحیان (که یک دوره وزیر و معاون وزیر هم بوده‌اند) خط مشی کنونی کیهان را حمایت می‌کنند.

روزنامه رسالت نیز، در عین حال که ارگان ائتلاف مولفه - روحانیت مبارز تهران است، نقش سخگویی هیات رئیسه مجلس اسلامی را هم دارد. مرتضی نبوی، مدیر مسئول رسالت، پهل پیوند این هیات رئیسه با روزنامه رسالت است. بنابراین، وقتی مردم رسالت را ارگان شکست خوردگان انتخابات می‌شناسند، که با پول بازار و کمک‌های مالی روحانیون وابسته به بازار منتشر می‌شود، شناخت دقیقی را ارائه می‌دهند. تیراژ پائین رسالت و بی‌اعتنایی مردم به مطالب و جنجال‌های تحریک آمیز آن نیز خود بهترین تفسیر این شناخت است!

آیا وضع روزنامه‌های رسمی و خبری کشور، سر و سامانی خواهد گرفت؟ بنظر ما این امر تنها زمانی ممکن و مقدور است، که اولاً به نمایندگی تعیین کردن از سوی رهبری در این روزنامه‌ها پایان داده شود، کمک‌های ویژه دولتی حذف شود، منابع مالی و تیراژ این روزنامه‌ها رسماً اعلام شود. در این صورت آن روزنامه‌ای که خواننده و تیراژ دارد و صاحبان آگهی بی‌اعتنا به خط و خطوط آن، برای فروش اجناس و خدمات خود به آنها آگهی تجارتي می‌دهند باقی می‌ماند و آنکه با کمک دفتر امام، مقام رهبری، بنیاد مستضعفان، بودجه ویژه مجلس اسلامی و دهها منبع درآمد دیگر به توطئه و تخریب و فلج کردن دولت و ایستادن در برابر مردم ادامه می‌دهد، از پای خواهد نشست و یا چاره را در کسب خواننده و رقابت سالم خواهد جست. این البته بدان معنی نیست که دولت سهمیه کاغذ این نشریات را قطع کند و یا با تامین بودجه فلان نشریه، بعنوان ارگان رسمی و یا نیمه رسمی فلان روزنامه توسط آن ارگان، مخالفت کند. سهمیه کاغذ بصورت برابر (یا توجه به تیراژ نشریات) باید در اختیار روزنامه‌ها و نشریات قرار گیرد و منابع دیگر مالی و یا وابستگی ارگانی این نشریات (اگر دارای چنین شرایطی هستند) نیز باید برای مردم مشخص و معلوم باشد!

در همین ارتباط، ما بعنوان توده‌ای‌ها باید از برخی تصمیمات برای ایستادگی در برابر خصوصی‌سازی لجام گسیخته دفاع کنیم. از جمله این تصمیمات، که در خارج از کشور بازتاب لازم را نداشته، مخالفت دولت خاتمی با خصوصی‌سازی بیمه‌های اجتماعی در اجلاس بانگ جهانی در «قرقریزستان» است. در حالیکه همگان می‌دانند، که در سال‌های گذشته دولت اصلاحی رفسنجانی گام‌های نگران‌کننده‌ای در این جهت برداشته و بیمه‌های اجتماعی را می‌رفت تا در اختیار بازاری‌ها و غارتگران و بنیاد مستضعفان قرار دهد و ده‌ها میلیون ایرانی از حمایت دولتی محروم شوند. دکتر اکبر کراسیان، رئیس سازمان تامین اجتماعی در دولت خاتمی، در همین اجلاس و در مخالفت با طرح و دستور بانگ جهانی گفت: «خصوصی‌سازی بیمه‌های اجتماعی برای کشورهای نظیر ایران، که کارگران فصلی و روستایی دارند و سطح سواد نیز پائین است، فاقد کارایی و دارای پیامدهای بسیار منفی است.»

حضور خاتمی در میان مردم - حضور خاتمی در صف طویل یکی از فروشگاه‌های تعاونی، بیش از آنکه برای مردم تکانه‌دهنده باشد، برای خود او و شنوندگان گزارش این حضور از زبان او باید تکان‌دهنده باشد. او در ابتدا، بدون محافظ و بی سرو صدا در انتهای صف ایستاد و با جمعیت جلو آمد. سیل متلک‌ها به روحانیون، تا لحظه‌ای که سرانجام مردم او را شناختند، ادامه یافت. تنها پس از این شناخت بود، که مردم به زانو درآمده در صف، گریه کنان دور او حلقه زدند. راه‌ها بند آمد، سیل جمعیت بطرف فروشگاه تعاونی روان شد، بسیاری از سرنشینان اتومبیل‌ها، اتومبیل خود را در خیابان رها کرده و بطرف او دویدند! فغان و ناله و فریاد مردم از وضع موجود، گرانی، احتکار و... از هر سو بلند شد! و... اینکه گزارش این دیدار مستقیم او با مردم، چقدر تاثیر در سوسپد های جدید داشته معلوم نیست، اما تردید نیست که این سوسپد ها، بخشی از خواست‌های اقتصادی محروم‌ترین اقشار اجتماعی است. همانها که برای گرفتن یک مرغ و چند عدد تخم مرغ احتکار شده، ساعت‌ها از وقتشان صرف ایستادن در صف‌ها می‌شود.

پیوستن میرحسین موسوی به کابینه - در ماه‌های پس از انتخابات، این پیغام و پیغام در محافل سیاسی تهران دهان به دهان می‌شود، که «موسوی می‌خواست کاندیدای ریاست جمهوری شود، اما به او پیغام دادند، اگر اطاعت می‌کند، بفرماید!» و او جواب داد: «من مستقل عمل می‌کنم!» اگر این نقل قول با همین مضامین رد و بدل شده باشد، اهمیت کنونی پیوستن میر حسین موسوی به کابینه محمد خاتمی، بعنوان «مشاور عالی ریاست جمهوری» مفهوم تازه‌ای پیدا می‌کند. اولاً ترکیب کابینه خاتمی بدین ترتیب و با حضور فردی که تجربه سال‌های نخست وزیری را داشته و صاحب اطلاعات بسیار است، تقویت شده است. دوم آنکه چهره‌ای به کابینه پیوسته که سران مولفه اسلامی برای جلوگیری از رئیس جمهور شدن او انواع توطئه‌ها را سازمان دادند و علناً در قم مراجع مذهبی را به جلوگیری از بازگشت او به صحنه دعوت کردند. سوم، آنکه او دارای دیدگاه‌های اقتصادی متفاوت با خصوصی‌سازی و برنامه صندوق بین المللی پول است. باید امیدوار بود، که این حضور در کابینه خاتمی، آن وضعی را جبران کند که ناشی از تشکیل کابینه مصلحتی، براساس پاره‌ای ملاحظات و مذاکرات بود. باید امیدوار بود، با سازماندهی و تقویت نیرو و یورش که شکست خوردگان انتخابات به دولت آورده‌اند، طیف پیروز در انتخابات ریاست جمهوری، به این نتیجه قطعی رسیده باشد، که بی‌اعتنا به جوسازی‌های هیات رئیسه مجلس و بگیر و محاکمه کن‌های قوه قضائیه باید ورزیده‌ترین کادرها را وارد میدان کرد و در عین حال، به آن وعده‌ای عمل کرد، که در جریان کارزار انتخاباتی محمد خاتمی آن را متذکر شده بود. یعنی تشکیل کمیسیون‌های کارشناسی در کنار دولت. در این کمیسیون‌ها، بی‌اعتنا به جوسازی‌های ارتجاع و بازار، که تضعیف دولت و توان آن را در برنامه خود دارند، باید از ورزیده‌ترین کارشناسان اقتصادی و اجتماعی، فارغ از گرایش‌های مذهبی و یا سیاسی و فکری آنها استفاده کرد و بدین ترتیب به طرف حکومتی واقعاً فراچناخی و ملی پیش رفت. سدها را باید بدین ترتیب شکست و ایران را بدست همه ایرانی‌های میهن دوست و دلسوز توده‌های وسیع مردم برای نجات از ورطه کنونی سپرد.

تلویزیون و مردم - همزمان با دلسوزی‌هایی که دو روزنامه کیهان و رسالت برای گرانی و فشار طاق‌ت فرسای آن به مردم می‌کنند، تلویزیون جمهوری اسلامی نیز بی‌وقفه به انتظارات مردم از دولت دامن می‌زند. مطابق این برنامه از پیش تنظیم شده و هماهنگ شده توسط شکست خوردگان انتخابات، همه نایسامانی‌ها، گرانی‌ها، کمبودها، دزدی‌ها، غارت‌ها و ... دوران ۸ ساله دولت اصلاحی - مولفه اسلامی - روحانیت مبارز متوجه دولت خاتمی است و او ناتوان از حل آنهاست. همزمان با این تبلیغات

نباید از آنچه می گذرد بی خبر ماند؟

راه توده چه می گوید؟

برخی حرکات سیاسی مشکوک و تحت هدایت پلیس و سازمان اطلاعات و امنیت رژیم در داخل کشور انجام می شود، بنابراین هر نوع انعکاس اخبار مربوط به این جریانها در خارج از کشور و مطلع ساختن دیگران از این رویدادها، نوعی تیسانی و همسوسنی با این جریانها، و یا یک گام بالاتر، همسوسنی دو جریان خودی است!!**

ما می گوئیم، هیچکس نمی تواند مانع ابراز نظر، عقیده و تحلیل دیگران شود. هر سازمان و یا شخصیتی حق دارد، نظرش را در ارتباط با هر رویدادی که تصور می کند مهم است، بدهد. اما چرا تنها باید تحلیل و نظر شخصی و یا ارزیابی سازمانی منتشر شود و نه اخبار و رویدادها، تا به قدرت تفکر و تامل دیگران هم بهاء داده شود؟

آیا عدم پذیرش همین اصل: نبود که باعث شد بدنه سازمانها و احزاب چپ در مهاجرت از رهبران خود نپرسند: شما براساس کدام استدلال سیاست تحریم را پیشه کردید؟

ما در همین شماره راه توده، از دو ماهنامه و فصل نامه "چپستا" و "فرهنگ توسعه" چند مطلب، گزارش و مقاله را منتشر کرده ایم، تا همگان بدانند، فضای داخل کشور چگونه است، چپ داخل کشور، پیرامون مسائل عمده جهانی نظیر "تعدیل ساختار"، چگونه می اندیشد و قهرمانان جنبش کمونیستی و چپ را چگونه در خاطره ها سبویزه نسل جوان مملکت زنده و مطرح نگاه می دارند و از شرایط و امکانات موجود در جهت تداوم حیات جنبش چپ چگونه بهره می گیرد.

بر مبنای همین اندیشه و برداشت است، که ما در جریان انتخابات ریاست جمهوری از همه توده ای ها و فدائیان مهاجر خواستیم که برای درک دقیق تر اوضاع ایران و تاثیر گذاری بر سیاست هائی در مهاجرت مسلط است، خود با داخل کشور تماس برقرار کرده و از کم و کیف رویدادها اطلاع حاصل کنند. ما همین توصیه را با تاکید بر ضرورت همه گونه ملاحظاظ ضروری، اکنون هم تکرار می کنیم!

* نگاه کنید به مقاله اخیر "الله بقراط" در کیهان لندن ۱۷ مهرماه ۱۳۷۶ در تفسیر و تحلیل سخنانی جمعی از طاهری پور در کنفرانس ۲۰۰۰ در شهر برلین.

** مراجعه کنید به مصاحبه ی "خود با خویش" علی خاوری، در نامه مردم شماره ۵۱۵ (اول مهر ۱۳۷۶).

"مارکسیسم" پیش از هر زمان دیگری به کار جهان امروز می آید!

نوشته "آلن نیک سینز وود"
ترجمه، مهرداد بهادری

به نظر من، موقعیت تاریخی کنونی، که ما در آن زندگی می کنیم، نه بدترین و نابه هنگام ترین زمان برای رواج دوباره اندیشه ها و آرای مارکس بلکه بهترین و مناسب ترین موقعیت برای این امر به شمار می آید. از این فراتر، می خواهم بگویم که امروز دقیقاً زمانی فرا رسیده است، که می توان و باید، بدون نادیده گرفتن دوره تاریخی ای که مارکس در آن می زیست، وی را برای نخستین بار و تمام و کمال در جایگاه واقعی خود قرار داد.

ادعای من بر دلیلی ساده استوار است: ما در دوره ای زندگی می کنیم که سرمایه داری، برای نخستین بار، نظامی به راستی جهان گیر (۱) شده است. سرمایه داری جهان گیر است، زیرا منطق سرمایه داری - منطق انباشت، کالایی کردن، به حداکثر رساندن سود و رقابت - در همه جنبه های زندگی و طبیعت انسان رسوخ کرده است، امری که حتی در کشورهای به اصطلاح پیشرفته سرمایه داری نیز تا همین دو سه دهه پیش سابقه نداشت. هم از این روست که مارکس امروز بیش از هر زمان دیگر به کار جهان می آید. چه او کارآمدتر از هر کس، چه در گذشته چه امروز، زندگی خویش را وقف توضیح منطق سیستمی سرمایه داری کرده است.

در مانیفست کمونیست تصویر درخور توجه و پیش گویانه ای از سرمایه داری در حال گسترش وجود دارد که به تغییر مارکس و انگلس دارد همه دیوارهای چین را خرد می کند.

بی اطلاعی از آنچه در ایران می گذرد و ناباوری به تلاشی که از هر سو برای گشایش فضای سیاسی-فرهنگی جریان دارد، از جمله بلاهاتی است، که بر سر چپ مهاجرت فرود آمده است. زیر آوار این بی اطلاعی و قطع ارتباط است، که میان نیروی چپ داخل کشور با چپی که ناگزیر از مهاجرت شده، فاصله ای در حد تفاوت دیدگاه نسبت به تمامی عرصه های نظری و سیاسی رشد کرده است. برای مثال، چپ غیر مذهبی داخل کشور، در اکثریت و کلیت خود، دیدگاهی بسیار متفاوت تر از همین اکثریت و کلیت در مهاجرت، نسبت به رویدادهای اتحاد شوروی گذشته، جهان امروز، نقش امپریالیسم امریکا و صهیونیسم بین المللی در عرصه جهانی، برنامه های اقتصادی و سیاسی صندوق بین المللی و امپریالیسم، دولت اسرائیل، برنامه های اقتصادی و سیاسی صندوق بین المللی و بانک جهانی و ... دارد، و از هر فرصت ممکن برای طرح این دیدگاه های خود در جامعه سود می جوید. این در حالی است، که بسیاری از نشریات وابسته به چپ مهاجرت، همچنان درگیر و دار مباحثی که راست مهاجر، در سال های اخیر باب روز کرده، باقی مانده است و نمی تواند خود را از زیر فشار همه جانبه این جریان و تبلیغات بی وقته ایدئولوگ های سرمایه داری خلاص کند. هر گامی که تسلیم شدگان چپ مهاجرت، به راست بر می دارند تا بلکه به نوعی، از سوی این طیف پذیرفته شوند، آنها فشار را چند برابر می کنند، تا این گام ها بلندتر و سریع تر برداشته شود! این گام ها، سرانجام باید به دره ای ختم شود، که راست مهاجر، برای آسوده خاطری از فردای خود، آنرا کنده است!

این بی اطلاعی و ناباوری به آنچه در ایران می گذرد، نه تنها انفعال و تسلیم را به بخش قابل توجهی از چپ مهاجر تحمیل کرده، نه تنها آنرا از تبدیل شدن به نیروی بسیار جدی برای کمک به جنبش عمومی مردم باز داشته، نه تنها این چپ را دنباله رو صحنه سازی ها و تبلیغات راست مهاجر و امپریالیسم جهانی ساخته، نه تنها از پیوند با چپ داخل کشور (حداقل بصورت نظری و سیاسی) باز داشته، بلکه از پیگیری تلاش و مبارزه فرهنگی-سیاسی چپ داخل کشور نیز باز داشته است!

این عمق فاصله به گونه ایست، که چپ مهاجرت یا با سکوت از کنار جان کوشی چپ داخل کشور می گذرد و یا با این پیش فرض که در ایران هیچ کاری نمی توان کرد، که زیر نظر مستقیم و غیر مستقیم پلیس حکومتی نباشد، خط باطل بر همه تلاش های داخل کشور می کشد. آنها بدین وسیله، تلاش می کنند، تا گریبان خود را از دست، منتقدان این انفعال و انزوای چپ مهاجر، که روز به روز هم بر تعداد آنها بیشتر می شود، بیرون بکشند و از سوی دیگر توجهی برای این سیاست و تحلیل خود از اوضاع ایران و جمهوری اسلامی برترانند، که «در این رژیم هیچ کاری نمی توان کرد!»

آیا واقعا اینگونه است؟ واقعا هیچ کاری نمی توان کرد؟ حتی نمی توان کار فرهنگی کرد؟ اگر می توان، پس حاصل این تلاش شما در جامعه، کو؟

اگر کسانی در مهاجرت، مدعی این تلاش در داخل کشور شوند، آنوقت می توان به آسانی پرسید، چگونه است که سیاست و دیدگاه شما و نشریاتی که در مهاجرت منتشر می کنید با دیدگاه و سیاست و تلاش چپ در داخل کشور متفاوت است؟ چگونه است که شما انتخابات را تحریم می کنید، و چپ داخل کشور با تمام توان و امکاناتش در کنار مردم مانده و در انتخابات شرکت می کند؟ چطور است که شما یادتان می رود کارل مارکس ی هم در جهان بوده، اما چپ داخل کشور نه؟ چگونه است که شما یادتان می رود برنامه تعدیل ساختار و یا تعدیل اقتصادی چه بلاتی بر سر ایران آورده و تحمیل کننده آن امپریالیسم جهانی است، اما چپ داخل کشور این مهم را فراموش نمی کند؟ و دهها چرا و چگونه دیگر، که حاصل آنها همین دره موجود بین واقعیت جامعه و درک و آگاهی چپ مهاجر از اوضاع است!

این انفعال و بی باوری از جانب چپ مهاجرت، به امکان کار در داخل کشور (در همان حد ممکن و مقدر) چنان است، که نشریات وابسته به این طیف، خود را بی نیاز از انعکاس اخبار و رویدادهای مربوط به فعالیت چپ داخل کشور می دانند و به این ترتیب هواداران و خوانندگان نشریات وابسته به خود را در بی خبری نگه داشته، سانسور رویدادها را اشاعه می دهند، و حتی برای محقق جلوه دادن دیدگاه های خود نسبت به تحولات مثبت و منفی داخل کشور، به خود اجازه تحریف اخبار را نیز می دهند!

البته، یک گام فراتر از این حد هم وجود دارد، و آن جو سازی و ترساندن دیگران از ادامه تلاش برای انعکاس رویدادهای داخل کشور است و همسو ساختن آنها با خویش برای سانسور آنچه در داخل کشور جریان دارد. در این کارزار دوم است، که چون به زعم و یا اطلاع این طیف و یا این اشخاص،

چگونه تکامل سرمایه داری در این زمینه‌ها، با کشمکش میان کار و سرمایه توأم است. در واقع، ظهور و تکامل طبقه کارگر و بورژوا، داستان خواندنی "کاپیتال" است.

"کاپیتال" نشانگر اوج بلوغ فکری و علمی مارکس، به ویژه در زمینه تاریخ است (ماتریالیسم تاریخی). وی در این کتاب، به تحلیل تاریخی کاپیتالیزم می‌پردازد و در جای جای آن نیز به ابعثاد اقتصاد اجتماعی تکامل سرمایه داری اشاره می‌کند. علاوه بر سوالات متعددی که مارکس پیش روی خواننده قرار می‌دهد، تمامی کتاب را می‌توان حول چهار سؤال عمده، و در عین حال مرتبط با یکدیگر، تقسیم بندی کرد: چگونه جوامع سرمایه داری از درون مناسبات ماقبل سرمایه داری سر برآوردند؟ سازوکار درونی تکامل و انخطاط سرمایه داری چیست؟ چگونه اقتصاد کاپیتالیزمی باز تولید می‌شود؟ و چه تفاوتی میان ظاهر و باطن مناسبات و نیروهای کاپیتالیزمی وجود دارد؟

پاسخگویی به این سوالات، هم مستلزم تحلیل مجرد نظری است و هم بحث پیرامون تجربه تاریخی ظهور کاپیتالیزم، عملکرد و رشد آن را می‌طلبد. به نظر بسیاری از خوانندگان "کاپیتال"، جالب‌ترین بخش کتاب، توصیف تولد سرمایه داری در بریتانیا و وضع زندگی طبقه کارگر و شرایط کارگاه‌ها در این مقطع از تاریخ سرمایه داری است. احساسات و تعلق خاطر مارکس به طبقه کارگر، مانع از مراجعه وی به آمار و ارقام و اسناد مستدل نشده است. قدرت تحلیل مارکس در این کتاب، در ایجاد ارتباط دقیق میان این آمار از یکسو، و مقولات مجرد اقتصادی و نظری از سوی دیگر، نهفته است.

خواننده، در سطر سطر کتاب، به کارگیری دقیق روش دیالکتیکی تحلیل را احساس می‌کند و اصولاً "کاپیتال" با رعایت دقیق این شیوه به نگارش درآمده است. کتاب، با تحلیل مقوله‌ای مجرد به نام "کالا" آغاز می‌شود و گام به گام مقولات پیچیده‌ای چون پول، سرمایه، ارزش ذخیره کار، فرایند باز تولید، نظام اعتباری، بحران ادواری و پیدایش انحصارات را در بر می‌گیرد. در هر یک از این مراحل، تضادهای دیالکتیکی نهفته در این مقولات، زمینه ساز طرح مقولات پیچیده تری می‌شود. مثلاً پول، حاصل تضاد میان ارزش استعمال و ارزش مبادله است.

روش تحلیل سرمایه در مراحل مختلف تجرید، بدان معنی است که مقولات اقتصادی، فی نفسه و دایما در حال تغییرند. مثلاً مفهوم "ارزش اضافی" که در تمامی بخش‌های "کاپیتال" حضور دارد، خود را به اشکال متعددی چون سود، سرمایه و... نشان می‌دهد. بنابراین، مفهوم "ارزش" در جلد اول "کاپیتال" با بهای تولید، ارزش بازاری و بهای کالا در جلد سوم کتاب، در رابطه مستقیم قرار می‌گیرد. مساله تحول شکل "ارزش" به "قیمت" محور بحث‌ها و جدل‌های فراوان قرار گرفته است. منتقدین مارکس اظهار می‌دارند که این روش تحویلی، اعتبار نظری اقتصاد مارکس را زایل کرده است. اما، مارکسیست‌ها معتقدند که روش تحویلی مارکس را فقط در چارچوب روش دیالکتیکی می‌توان درک کرد.

بحث درباره ساختار داخلی "کاپیتال" نباید به نادیده گرفتن بازبودن متن این کتاب منجر شود. استدلال‌های منطقی "کاپیتال"، ارتباطی تنگاتنگ با تجربه تاریخی-اجتماعی و محیط زندگی مارکس دارد. لذا، مباحث مطروحه در این کتاب، قابل گسترش و جرح و تعدیل است.

دلیل دیگر برای بازبودن بحث این است که مارکس هرگز ادعا نداشته است که در چهار جلد سرمایه، تمامی مسائل و مباحث مربوط به اقتصاد سرمایه داری، مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. اظهارات مارکس در سال ۱۸۵۷، حاکی از آن است که وی حتی یک اثر شش جلدی را برای "کاپیتال" مد نظر داشته است، که سه جلد آخر آن قرار بود به تاریخ اندیشه‌های اقتصادی، دولت و تجارت خارجی و بازار جهانی بپردازد. اما، متأسفانه وی فرصت تکمیل این اثر را پیدا نکرد. از جمله مباحث دیگری که در "کاپیتال" بازمانده است، ارتباط میان مناسبات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. در واقع، تحلیل اقتصادی طبقات، فقط باید نقطه شروعی برای مباحث آینده تلقی شود و نه بستن در بحث و محدود ساختن طبقات در چارچوب تنگ اقتصاد.

جایگاه "کاپیتال" در میان آثار مارکس، مورد بحث و جدل فراوان قرار گرفته است. بسیاری معتقدند که این اثر، ریشه در آثار قبلی مارکس دارد و ادامه منطقی آن‌هاست. اما، دیگران، "کاپیتال" را متفاوت از دیگر آثار مارکس و حاصل دوران بلوغ فکری وی می‌دانند. برخی نیز مانند "آلتوسر" و هم فکرانش معتقدند که "کاپیتال" را باید یک شکاف معرفت‌شناسانه میان آثار اولیه و متاخر مارکس دانست.

اما، از نظر مسارکس، نگارش "کاپیتال" مرحله‌ای تاریخی در مساعدت به امر طبقه کارگر به متابه گورکن کاپیتالیزم، محسوب می‌شد و نگارش این کتاب از دیگر تلاش‌های عملی وی در جهت ایجاد تشکلهای بین المللی کارگری، جدایی ناپذیر بود. اگرچه اکنون ممکن است "کاپیتال" یک متن آکادمیک مورد استفاده روشنفکران تلقی شود، اما در اهمیت این کتاب همین بس که یک قرن تمام چراغ راهنمای کارگران جهان در مبارزه با سرمایه داری و تلاش در راه بنای سوسیالیسم قرار گرفت. جای تردید نیست که در آینده نیز، از اهمیت این کتاب، چیزی کاسته نخواهد شد.

آغازگاه نظریه پردازان عمده مارکسیست مانند خود مارکس این فرض بود که سرمایه داری هنوز با جهان گیر شدن بسیار فاصله دارد.

مارکس با شروع از تکامل یافته ترین نمونه جامعه سرمایه داری، منطق سیستمی سرمایه داری را از این نمونه مشخص متنوع کرد. دل مشغولی اصلی آنان همانا چگونگی گذر از جهانی عمدتاً غیرسرمایه داری بود.

با همه اختلاف نظرهای عمیق میان نظریه پردازان کلاسیک مارکسیست درباره امپریالیسم، همه آنها فرض بنیادین و مشترکی دارند: امپریالیسم امکان و موقعیت سرمایه داری در جهانی بود که در آن سرمایه داری کاملاً یا حتی به طور عمده مسلط نبود و هرگز نیز نمی‌شد. نمونه این برداشت، دیدگاه پایه‌ای لنینیستی است که امپریالیسم را "بالا ترین مرحله سرمایه داری" می‌شمرد.

نکته مورد نظر من این است که برای پاسخ گویی به جهان گیر شدن سرمایه داری دو راه وجود دارد. یکی آن که برخلاف همه انتظارات، سرمایه داری به جای آن که پیش از یافتن امکان جهان گیر شدن از بین رود جهان گیر شده است و این اتفاقاً پایان کار است و فقط می‌تواند به منزله پیروزی نهایی سرمایه داری قلمداد شود. من به پاسخ احتمالی دیگر برمی‌گردم، اما گفتنی است که امروز پاسخ شکست طلبانه فوق که روی دیگر سکه پیروزی سرمایه داری است، به طور کلی برچپ مسلط شده است.

این همان جایی است که نظریه‌های پسا مارکسیستی قدم به میدان می‌گذارند و به نظرم برای درک آن‌ها، در نظر گرفتن زمینه و بستر نظریه‌های مارکسیستی مورد اشاره من در این مقاله سودمند است.

سرمایه داری دیگر هیچ راه بیرون رفت یا دریچه اطمینان و ساز کار تعدیل کننده‌ای بیرون از منطق درونی‌اش ندارد. این نظام حتی هنگامی که در جنگ هم نیست و اشکال کهن رقابت امپریالیستی را دنبال نمی‌کند خود در معرض تنش‌ها و تناقضات مداوم رقابت سرمایه داری است. در دنیای امروز سرمایه داری با رسیدن به منتها درجه فراگیری و پایان دادن به گسترش خود، که برخی موقعیت‌های پیش‌تر آن را نیز تامین می‌کرد، فقط می‌تواند بر منابع خود متکی باشد. در این شرایط، هر چه سرمایه داری موفق‌تر باشد یعنی به بیان دیگر هر چه بر سود و به اصطلاح رشد خود بیافزاید- منابع انسانی و طبیعی خود را بیشتر ویران می‌کند. از این رو، شاید زمان آن فرا رسیده باشد که چپ، جهان گیر شدن سرمایه داری را نه فقط به عنوان شکست خود، بلکه در حکم فرصت تازه‌ای بشمارد که در وحله نخست به معنای فراهم آوردن امکانی تازه برای موضوعی از مد افتاده است: مبارزه طبقاتی.

فرهنگ توسعه چاپ تهران شماره ۲۸ مرداد ۱۳۷۶

"کاپیتال" اثر جاودانه "مارکس"

ف. م. هاشمی (چستا شماره ۱۰ تیرماه ۷۶)

عظیم ترین اثر مارکس، در واقع حاصل و چکیده تمامی آموخته‌ها و تجربه‌های علمی و عملی او طی دوران قریب به هفتاد سال زندگی‌اش بود. کاپیتال را یک اثر سه جلدی دانسته‌اند، که نخستین جلد آن، در سال ۱۸۶۷ در آلمان منتشر شد. جلد دوم در سال ۱۸۸۵، یعنی دو سال پس از مرگ مارکس، توسط انگلس منتشر شد و جلد سوم نیز زیر نظر انگلس و با مشارکت شخصی وی، در سال ۱۸۹۴. اما، مارکس در طراحی این اثر، چهار جلد (و به قولی شش جلد) را پیش بینی کرده بود که جلد چهارم به تاریخ نظیات اقتصادی اختصاص داشته است. برخی معتقدند که کتاب تئوری‌های ارزش اضافی نوشته کائوتسکی، که طی سال‌های ۱۹۰۵-۱۰ به نگارش درآمد، در واقع جلد چهارم "کاپیتال" است.

هدف "کاپیتال" به اثبات رساندن چند فرضیه مشهور مارکس است: رمز پیشرفت سرمایه داری در فرآیند تولید (و نه تجارت) نهفته است؛ کاپیتالیزم، نخستین نظام در تاریخ است که تغییراتی انقلابی در مناسبات اقتصادی به وجود می‌آورد و خود نیز حاصل این تغییرات انقلابی است؛ لازمه وجودی کاپیتالیزم، وجود ارزش ذخیره بیکاران است؛ کاپیتالیزم به سوی تمرکز قدرت در دست انحصارات پیش می‌رود؛ و بالاخره بحران اقتصادی، جزء لاینفک نظام سرمایه داری است. مسارکس در "کاپیتال" به خواننده نشان می‌دهد که

خسرو روزبه را ترک دوچرخه نشاندم و از معرکه گریختیم!

فانوشته‌ها

در سال ۱۳۲۹ در دبیرستان اسدآبادی تهران درس می‌خواندم. این دبیرستان نزدیک سه راه رشیدیه قرار داشت و تا خانه‌ام در پیرامون راه آهن راه درازی بود. چون هزینه تاکسی و اتوبوس را نداشتم، دوچرخه‌ای خریده بودم و با آن رفت و آمد می‌کردم. این دوچرخه دست دوم بود و هرگاه می‌خواستم می‌توانستم آن را به همان بهای خرید بفروشم. جز درس خواندن، چنان که باب روز بود، در رشته‌ای هم به تمرین ورزش می‌پرداختم. ورزش کشتی آزاد را برگزیده بودم. هر روز پس از پایان درس، یک ساعت هم در باشگاه مدرسه تمرین کشتی داشتم و از آن پس راهی خانه می‌شدم. در باشگاه با جوانی به نام طاهری آشنا شدم که اندامی رشید و بلند داشت. او دو سال از من بزرگتر بود و در کلاس بالاتری درس می‌خواند. طاهری در تیم بسکتبال دبیرستان کار می‌کرد، و ذخیره تیم ملی بسکتبال کشور بود.

آذر ماه از نیمه گذشته بود، دانشجویان دانشگاه تهران که در آن زمان گل سرسید جامعه روشنفکران ایران بودند، راه پیمانی بزرگی داشتند که از خیابان‌های مرکزی شهر می‌گذشت و به سوی میدان بهارستان می‌رفت تا صدایشان را به گوش مجلس نشینان برسانند. این راهپیمانی در اعتراض به شیوه رفتار ناپسند رئیس دانشگاه با دانشجویان بود. دانش آموزان دبیرستان‌های تهران برای همدردی با دانشجویان دانشگاه در پیرامون آنان گرد آمده بودند، از دبیرستان ما هم کسانی رفته بودند و من هم یکی از آنان بودم... فرمان دوچرخه را در یک دست داشتم و پیاده در کنار صف دانشجویان راه می‌رفتم. بسیاری از مردم شهر نیز در پیرامون دانشجویان دیده می‌شدند و راه می‌رفتند. برخی‌ها نیز در پیاده روها به نظاره ایستاده بودند. انبوه جمعیت از برابر دانشگاه تهران تا چهار راه کاخ در هم فشرده بود، پلیس گرداگرد دانشجویان را گرفته بود، ولی کاری با آنان نداشت. چنان بود که در میان جمعیت پراکنده، دربی کسی می‌گردند، تا او را دستگیر کنند. همه‌ها و زمزمه‌های کسانی که در پیاده روها راه می‌رفتند، از شعارها و فریادهای دانشجویان بیشتر بود. ناگهان طاهری را دیدم که به سوی من می‌آید. او از دور مرا دیده بود، دوچرخه‌ام نشانی خوبی برای شناسایی بود. به من که رسید گفت با من بیا!

به همراه او اندکی پیش رفتم. به چهار راه کاخ (فلسطین) رسیدیم که جمعیت پراکنده‌ای در پیرامون چهار راه موج می‌زد. صف دانشجویان هنوز به آن جا نرسیده بود، افراد پلیس مسلح چهارچشمی همه جا را می‌پایندند. در گوشه جنوب باختری چهار راه، پیش کسی رفتم که میانسال و ورزیده بود، و مانند طاهری اندامی رشید داشت. طاهری او را آقای مخبری نامید و از من خواهش کرد کاری برایش انجام دهم. از آن پس دانستم که مخبری در آن سال‌ها کاپیتان تیم ملی بسکتبال کشور بود.

با مخبری چند گام به سوی جنوب خیابان رفتم. در نبش کوچه‌ای مردی ورزیده و لاغر اندام ایستاده بود که لباس ساده‌ای به تن داشت، و کلاهسی بر سر گذاشته بود. نگاهش می‌درخشید و پیرامون خود را خوب می‌پایند. مخبری از چند متری، آن مرد را به من نشان داد و گفت:

« او را برسان

چنان بود که آن دو یکدیگر را می‌شناختند، ولی من هیچ یک از آنان را تا آن روز ندیده بودم. پرسیدم:

« به کجا بیرم؟

آن مرد که گفته‌های ما را می‌شنید با لبخند ساده‌ای گفت:

« بازار

در سرازیری خیابان کاخ به سوی جنوب روی تنه دوچرخه ایستادم و

پرسیدم:

« می‌توانی روی ترک بند بنشین

او بی درنگ نشست و گفت:

« برو!

تا میدان حسن آباد به تندی رکاب زدم و یک نفس رفتم. از آن جا تا توپخانه به سختی گذشت، خستگی فرا رسیده بود، ولی من کسی نبودم که کارم را نیمه

کاره رها کنم. همین که خواستم از خیابان ناصر خسرو به سوی بازار بروم، آهسته

گفتم:

« از چراغ برق برو!

در آن روزگار همه به خیابان امیر کبیر می‌گفتند (چراغ برق)

چون به سر خیابان پامنار رسیدم گفتم:

« نگهدار!

پائین آمدم. دستم را به گرمی فشرد و گفتم:

« خسته شدی جوان، ما پیرمردها هرچه داریم از شما جوان‌هاست.

پرسیدم:

« می‌توانم بروم؟

هنگام بدرود چنان که از مهمانی خانه‌اش باز می‌گرفتم، اندکی در چهره‌ام خیره

شد، سپس با لبخند مهرآمیزی گفت:

« خوش آمدی، برو.

از پامنار تا چهار راه سرچشمه راهی نبود، او را دیدم که آرام و بی دغدغه از پیاده روی خیابان امیرکبیر به سوی چهار راه سرچشمه پیش می‌رود.

من بازگشتم و چون به نزدیک فروشگاه شهرداری در چهار راه پهلوسوی رسیدم (پارک دانشجوی کنونی) زد و خورد جانانه‌ای در گرفته بود، و هنوز هم

ادامه داشت. پلیس به هر کس شک می‌کرد او را دستگیر می‌کرد. هر کسی از هر گوشه‌ای می‌گریخت. چون چنین دیدم روی دوچرخه پریدم و از همان جا یک

راست به خانه رفتم. هفته دیگر در حیاط دبیرستان، طاهری را دیدم. سروکله‌اش زخمی بود. هنوز سیاهی جای یک باتوم روی گردنش دیده می‌شد، روی گوشش

را نیز با باند بسته بود، چنان که می‌گفت، همان روز از بازداشت آزاد شده بود و یک راست به دبیرستان آمده بود. از من پرسید:

« آن روز آن کار را انجام دادی؟

گفتم:

« کاری نبود. یک نفر را به چراغ برق رساندم، همین.

گفتم:

« می‌دانی او کی بود؟

گفتم:

« نه.

با هیجان گفت:

« اوه پسر، تو خسرو روزبه را از چهار راه کاخ به آن جا بردی. به چهره‌اش خیره شدم و با بغض و شگفتی پرسیدم:

« چرا زودتر نگفتی...»

طاهری گفت، پلیس آن روز می‌دانست که روزبه، برای انجام کاری به آن منطقه

وارد شده است. به خانه‌ای که در آن جا بود حمله کرد، ولی روزبه از خانه رفت و در میان جمعیت راه پیمایان پدید شد. هرچه گشتند دیگر او را نیافتند، و چون از یافتنش نا امید شدند، به صفوف راه پیمایان حمله کردند و به زد و خورد پرداختند. می‌بینی که بر سر من چه آوردند.

نقل از مجله "چیستا" شماره ۸۸۴ - ۵۵م تیر ۷۶هـ

بولتن "دیدگاه‌ها"

منتشر شد!

آخرین بولتن "دیدگاه‌ها" از سوی موسسه انتشارات "پیروز" در تهران منتشر شده است. در این شماره مقالات زیر چاپ شده است:

* آئین مردانگی (به یاد آنها که برای سعادت میهن و بهروزی مردم جان دادند)

* جایگاه بین المللی چپ

* نگاهی به سرگذشت "شیر و خورشید"

* کارل مارکس و برخی مسائل تاریخ و جامعه ایران

* آیا سرنوشت زن را ساختار بدنی او تعیین می‌کند؟ - اولین رید

* اتحاد دو چپ نو در امریکای لاتین - میشل لوی

* رهانی از بن بست اقتصادی

* برخی تاریخ‌های مهم از دوران فعالیت سوسیال دموکراسی و حزب کمونیست در ایران (۱۳۵۹-۱۳۱۸)

* فشرده سه جلد "کاپیتال" اثر کارل مارکس - ایرج اسکندری

* ضمناً از سوی همین موسسه، یک ویژه نامه "زنان" نیز در تهران انتشار یافته است!

"نامه مردم" نمی داند و یا نمی خواهد بداند؟

تعدیل اقتصادی، پایه‌های مقاومت اجتماعی در برابر این برنامه تسکیدی می‌کنیم.

عصر ما می‌نویسد: «... هر چند بدلیل آثار و پیامدهای سوء تورم در جامعه، دولت آقای هاشمی ناچار شد در نیمه دوم سال ۷۳ به اجرای قانون تعزیرات و سیاست کنترل و نظارت بر قیمت‌ها روی آورد و سرانجام در اواخر اردیبهشت ماه سال ۷۴، با علول از چارچوب سیاست تعدیل و قانون برنامه دوم توسعه، به اتخاذ سیاست‌هایی از قبیل تثبیت نرخ ارز، کنترل واردات و صادرات و... بردازد، اما واقعیت این است که اجرای این سیاست‌ها نتوانست رشد لجام گسیخته تورم را در سال ۷۴ مهار کند. بنابراین دولت جدید باید مرحله جدیدی از سرمایه‌گذاری را آغاز کند. هم اکنون تقریباً ۳۶ میلیون نفر محصل دبیرستانی داریم که در یک دوره چهار ساله، بطور متوسط هر سال بیش از ۸۰۰ هزار نفر از آنها وارد جامعه می‌شوند. عده‌ای به نظام وظیفه می‌روند، عده‌ای به دانشگاه می‌روند، اما بهرحال این افسردگی پس از طی نظام وظیفه و دانشگاه وارد جامعه می‌شوند. تعداد افرادی که در حال حاضر بیکارند نیز حدود ۱٫۵ میلیون نفر است [راه توده]: البته این آمار دولتی است و تعداد بیکاران ایران چند برابر این رقم است [بنابراین در سال‌های آتی، حداقل هر سال حدود ۸۰۰ هزار نفر وارد بازار کار شده و یا بصورت بالقوه آماده‌اند که وارد بازار کار شوند.

بحث دولتی

افزایش کارآیی شرکت‌های دولتی باید یکی از اولویت‌های دولت جدید و مدیریت اقتصادی کشور باشد. لازم به ذکر است که در صورت باز کردن قید و بندها و محدودیت‌ها از دست و بال موسسات اقتصادی دولتی و عمومی و از بین بردن فضای بی‌ثباتی ناشی از شعارهای خصوصی سازی و عدم تشویق مدیران دولتی در جهت تبدیل آنان به سرمایه داران جدید، این موسسات می‌توانند کارآیی خوبی را از خودشان نشان دهند.

۱۸ سال پس از واقع بینی‌های حزب توده ایران

نشریه عصر ما، در شماره دوم مهر ماه ۷۶ خود، بخش سوم پیش نویس سند مواضع اقتصادی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را منتشر ساخته است. در این سند، اشارات بسیار قابل توجهی به رویدادهای سال‌های نخست پیروزی انقلاب، روندی که منجر به قدرت‌یابی ارتجاع مذهبی-بازاری سر جمهوری اسلامی شد، کارزار پشت پرده حکومتی، عقب نشینی‌های گام به گام آیت الله خمینی در برابر ارتجاع مذهبی-بازاری، سرگیجه طیف چپ مذهبی در اداره کشور و... وجود دارد. هر خواننده آگاه به مواضع حزب توده ایران در این سال‌ها و هشدارباش‌ها و افشاکاری‌های دلسوزانه‌ای حزب ما، با مرور این اسناد، علیرغم چشم پوشی‌های اجتناب‌پذیر و یا اجتناب‌ناپذیری که در آن وجود دارد، یکبار دیگر باید متصفانه به نقش حزب ما و وظیفه انقلابی که در این دوره بسیار دشوار بیانید شد و به خود پاسخ بدهد: حزب توده ایران واقع بینانه‌تر از هر حزب و سازمان و شخصیت سیاسی روند رویدادها و حوادث را نمی‌دید و تحلیل نمی‌کرد؟ آنهمه طرح برنامه اقتصادی، کشاورزی، صنعتی، مدیریتی و... که حزب توده ایران در جامعه منتشر ساخت، آنهمه تلاش برای جلوگیری از یورش ارتجاع و بازار برای متوقف ساختن پند "ج" و "د"، مقاومت در برابر طرح برنج، افشاکاری پیرامون نقش عسکروالادی، دبیرکل موتلفه اسلامی برای متوقف ساختن نظارت دولت بر بازرگانی خارجی و ده‌ها و ده‌ها جان کوشی دیگر حزب توده ایران، برای تاثیر گذاری انقلابی بر رویدادهای نبود که اکنون کارگزاران دولت‌های رجانی، باهنر، بازرگان و سرانجام میرحسین موسوی بدان اعتراف می‌کنند؟ حزب توده ایران، سر خود را بر باد داد، که سر انقلاب بر باد نرود و انقلاب عظیم بهمن ۵۷ آن نشود ما از این سسند، چند نکته‌ای را که تصور می‌کنیم یاد آور بسیاری از تلاش‌های حزب ما در سال‌های اول پیروزی انقلاب باشد، که امروز دست اندرکاران دولتی آن سال‌ها، آنرا پذیرفته و منتشر می‌سازند، در زیر می‌آوریم. بصورت همزمان، به همه توده‌ای‌ها و دوستان اکثریتی خود، توصیه می‌کنیم بجای شرم از سیاستی که حزب توده ایران در برابر انقلاب بهمن ۵۷ و سال‌های پس از پیروزی داشت، بجای سرزنش کردن خویش به امید راه یافتن در محافل جناح راست، خود را از محاصره تبلیغات دشمنان حزب توده ایران و تبلیغات جناح راست مهاجر بیرون کشیده و سرهای خویش را بدلیل این واقع بینی‌ها، که بلند آوازی به جرم آن به دار کشیده شدند، بالا بگیرند.

عصر ما می‌نویسد: «... اقدامات قانونی در جهت تحقق عدالت اجتماعی را می‌توان قانون اصلاحات ارضی ایران، حفاظت و توسعه صنایع ایران، قانون ملی کردن بانک‌ها و موسسات بیمه، قانون صفر کردن ارزش معاملات ملی زمین‌های شهری، قانون واگذاری زمین به مستضعفین، قانون ملی کردن منابع طبیعی (اراضی بایر)، فرمان امام مبنی بر تشکیل بنیاد مستضعفان و... و بالاخره قانون اساسی جمهوری اسلامی، نام برد. به محض قدرت گرفتن نظام [بخوانید قدرت یافتن جناح راست] در اثر فشار جریان‌های ارتجاعی درون آن و آغاز جنگ و توجه افکار عمومی به آن، تلاش برای متوقف کردن

بحث پیرامون آغاز زمان شکست ائتلاف "بازار-کارگزاران-روحانیت مبارز" در دولت هاشمی رفسنجانی، همچنان یک بحث بسیار جدی است، که باید به آن پرداخت. البته این بحث برای اکثریت قریب به اتفاق نثریات چپ خارج از کشور، از آن اهمیتی برخوردار نیست که برای "راه توده" هست. دلیل عدم ورود به این بحث نیز باز می‌گردد، به همان مشی تحریم انتخابات مجلس پنجم که تحریم انتخابات ریاست جمهوری را نیز همراه آورد.

راه توده، در همان نخستین اطلاعیه خود، پیرامون ضرورت شرکت در انتخابات مجلس پنجم، با استناد به مقاومت در برابر اجرای برنامه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، یعنی برنامه تعدیل اقتصادی، تغییر توازن نیروها را در جامعه اعلام داشت. از جمله انگیزه‌ها و دلالتی که در اطلاعیه راه توده، پیرامون ضرورت شرکت در انتخابات مجلس پنجم بر آن تاکید شده و حمایت از کاندیداهای ائتلاف جدید "چپ مذهبی و بخشی از کارگزاران" و کاندیداهای مستقل از ارتجاع به همگان توصیه شد، شکست ائتلاف در دولت رفسنجانی بر سر ناپیکیری در اجرای برنامه تعدیل اقتصادی" اعلام شد. اختلافات در دولت هاشمی، سپس در مقاومت بسیار جدی ارتجاع مذهبی و بازار برای جلوگیری از حضور طیف چپ مذهبی در دولت خاتمی بازتاب یافت و در کارشکنی در کار دولت کنونی ادامه دارد. بنابر همین اشارات، برای خوانندگان راه توده، باید مشخص باشد، که چرا پیگیری شکست ائتلاف در دولت هاشمی، مسئله بسیار مهم "تعدیل" در برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" از اهمیت ریشه‌ای برخوردار است.

همین اهمیت و ضرورت جلب توجه نیروهای چپ و بویژه توده‌ای‌ها به ریشه‌های اقتصادی مقاومت‌ها، کارشکنی‌ها، اختلافات و... سرانجام "تبرید" که بر "ک" در جمهوری اسلامی است، که ما با هر نوع تحریفی که در این زمینه صورت گیرد، با حساسیت برخورد می‌کنیم. در ادامه این سیاست و حساسیت است، که ما در کمال تأسف و تأثر و با هدف جلوگیری از تحریف واقعیات و تشدید گمراهی‌ها، ناچار شدیم در شماره ۶۴ راه توده، اشاره به سانسور و تحریف مواضع طیف چپ مذهبی در نشریه "نامه مردم" کرده و برخی تذکرات را، در ارتباط با مصاحبه سانسور شده محمد سلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در این نشریه، بدهیم، شاید نویسنده و تنظیم کننده "نامه مردم" نداند و یا درک نکند، که حضور سازمانی مذهبی با موضع مقابل با برنامه تعدیل اقتصادی در جامعه امروز ایران چقدر اهمیت دارد، و شاید نداند که این نوع برخوردها، که احتمال می‌رود در تلاش برای توجیه سیاست تحریم و در بی‌خبری نگهداشتن خوانندگان این نشریه صورت گرفته باشد، چه لطمه‌ای به اعتبار مناسبات حزب توده ایران با نیروهای مذهبی داخل کشور می‌زند، اما بی‌توجهی و یا ندانستن و یا تلاش برای جستجو، به معنی آن نیست و نمی‌تواند باشد، که راه توده در محاصره برخی ملاحظات حزبی باقی مانده و مرزبندی‌ها را تدقیق نکند!

همین است، که وقتی "نامه مردم"، از قول محمد سلامتی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را حامی ادامه برنامه تعدیل اقتصادی اعلام می‌کند، ما چاره‌ای نداریم، که واقعیت را بنویسیم و تذکر خود را بدهیم. آن عده‌ای که از این تذکر خشنود نیستند و تضعیف نام و اعتبار ارگان مرکزی حزب را به صلاح نمی‌دانند، بهتر است، این نظر خود را به نویسندگان "نامه مردم" بدهند، که تصور کرده‌اند، "بولتن" داخلی برای چند ده نفر منتشر می‌کنند، و با چنین موضع گیری‌هایی، اعتبار ارگان مرکزی حزب را به درجه‌ای رسانده‌اند، که تصور نمی‌کنیم نیازمند توضیح و تشریح باشد!

پروژه که با لجاجت، این تحریف پیگیری می‌شود. بعنوان نمونه در شماره ۵۱۶ "نامه مردم" (۱۵ مهر ماه ۷۶) و در مقاله «خاتمی و سیاست تعدیل»، علیرغم همه واقعیات مورد اشاره، بار دیگر در سرمقاله تکرار شد. در فاصله انتشار دو شماره ۶۴-۶۵ راه توده، شماره دوم مهرماه ۷۶ نشریه "عصر ما"، ارگان مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بدست ما رسید. در این شماره، تحت عنوان «مهم‌ترین مسائل اقتصادی کشور چیست؟» اشارات صریح و نسبتاً کاملی، به مسئله تعدیل در تعدیل اقتصادی و ضرورت تغییر برنامه اقتصادی دولتی، در جهت تقویت بخش دولتی اقتصاد وجود دارد، که گزارش و مقاله راه توده در شماره ۶۴ تحت عنوان «واقعیت را تحریف نکنید - خطاب به "نامه مردم"» را تأیید می‌کند. ما از این گزارش مشروح، بخش‌های مورد نظر را یکبار دیگر و با امید توجیه نویسندگان "نامه مردم" و همه توده‌ای‌ها در زیر می‌آوریم و همچنان بر ضرورت بحث پیرامون شکست برنامه

گزارشی پیرامون انتخابات از ۳ استان ایران

مبارزه صبورانه مردم را باید دید تا باور کرد!

حضور گسترده مردم در انتخابات، در درجه اول مدیون تجربه‌ای است که مردم طی این سال‌ها برای مبارزه بدست آورده‌اند و در مرحله بعد بعلت فعالیت صبورانه و بی سروصدای نیروها و عناصر آگاهی است که با استفاده از همه امکانات موجود، در ارتقاء سطح آگاهی مردم و با حضور در کنار آنها کوشیدند. شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، تجربه اندوخته زحمتکشان و فعالین سیاسی درون کشور را غنی‌تر کرد.

مردمی که با شرکت خود در انتخابات دوره پنجم مجلس در برابر جبهه ارتجاع ایستاده بودند، یکبار دیگر فرصت یافتند که در مقیاس ملی مخالفت خود را با سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی ارتجاع موفتلفه بازار و روحانیون هوادار آن ابراز کنند. مشاهدات عینی من و دوستانم در سه استان همدان، لرستان و خوزستان نشان دهنده شناخت عمیق زحمتکشان این مناطق از جناح ارتجاعی و سیاست‌های آن است.

خوزستان - در خوزستان تبلیغات ناطق نوری از اواخر بهار سال ۷۵ شروع شد. با شروع سفرهای مختلف داخلی و خارجی ناطق نوری که از آنها با کمک صدا و سیما و نشریاتی از قبیل رسالت، ابرار، جام، سحر بهره‌برداری تبلیغاتی می‌شد، اتمه جمعه، مسئولین استان با هدایت وزارت کشور به تبلیغ به سود ناطق نوری پرداختند. در اثر جو فشاری که ایجاد شده بود برخی از نمایندگان مردم استان در مجلس شورای اسلامی نیز که با شعارها و برنامه‌هایی در برابر جبهه ارتجاع با بدست آوردن آرا مردم در انتخاب دوره پنجم به مجلس راه یافته بودند، جبهه خود را تغییر داده و به حمایت از ناطق نوری برخاستند. این تغییر مواضع نمایندگان مردم اهواز در مجلس آنچنان واکنشی در بین مردم ایجاد کرد، که به گفته شاهدان عینی در روستاهای اطراف اهواز و از آن جمله در روستای "ملاثنانی" مردم، این نمایندگان را که برای تبلیغات به نفع ناطق به این مناطق سفر کرده بودند را هو و سنگسار کردند. مردم روستاهای اهواز با فریادهای شما نماینده ما نیستید از این نمایندگان استقبال و آنها را بدرقه کردند. روستائیان خوزستان که از نزدیک در جریان بردن عده زیادی از خوانین بزرگ عرب و فئودال‌های مناطق با هواییمی اختصاصی به تهران قرار داشتند، و از وعده‌های داده شده به خوانین نیز درقبال حمایتشان از ناطق نوری مطلع بودند، به خشم آمده و این خشم را با شرکت در انتخابات دوم خرداد نشان دادند.

اتمه جمعه، مسئولین استان به رهبری وزارت کشور و فرماندهان سپاه تا آخرین لحظه و حتی پس از انجام انتخابات در برابر مردم ایستادند. در ساختمان‌های اصلی سپاه در میادین اهواز فقط امکان چسباندن پوستر تبلیغاتی ناطق نوری وجود داشت. سعی در نصب عکس و پوستر خاتمی خلاف و قابل پیگیری بود. شماره چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت روزنامه سلام که اعلام حمایت بسیاری از روحانیون کشور و مصاحبه‌های آنان را در حمایت از خاتمی منتشر کرده بود در فرودگاه اهواز توقیف شده و تنها ۶ روز پس از انتخابات ریاست جمهوری در اختیار روزنامه فروش‌ها قرار گرفت. در عوض نشریاتی مانند "یالتارات" و "شلمچه" که مردم بدرستی به آنها نام "شب‌نامه انحصارات" داده‌اند، بطور وسیع و بطور رایگان توزیع می‌شد.

با پایان انتخابات، توطئه این محافل علیه مردم و رای آنها پایان نیافته است. تبلیغات مشترک فرماندهان سپاه و روحانیون ارتجاعی در سراسر ایران و منجمله در خوزستان این است که «باید صبر کرد. همانطور که حضرت علی در برابر خروج مخالفین مجبور شد پنج سال صبر کند، باید در برابر خوارج امروزی صبر در پیش گرفت» ارتجاع مردم و نیروهای هوادار آنها را خوارج خوانده، زمینه‌های سرکوب خونین مردم را فراهم می‌کند.

همدان - در استان همدان، یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های فعالیت پیگیر سیاسی که منجر به حضور هیئت‌آرمانه توده‌ها در صحنه شد، در شهرستان ملایر و روستاهای آن صورت گرفت. سیاست‌های اقتصادی و فرهنگی ارتجاع تنگناهای بسیاری در این منطقه ایجاد کرده است. بیکاری، وضعیت نامساعد بهداشت، مشکلات کشاورزی، اقتصادی و صنعتی، کمبودهای آموزشی،

مهاجرت هموطنان عرب و کرد در سال‌های بعد از جنگ به این منطقه، از جمله مشکلاتی است که مردم این بخش از کشور با آن دست به گریبان هستند. بیکاری، بخصوص در بین جوانان باعث افزایش بی سابقه اعتیاد به مواد مخدر شده است. روستاها از جوانان تهی شده و خودکفائی روستائیان حتی در زمینه اقلامی مانند سبب‌زمینی، گندم و لبنیات از بین رفته است.

با توجه به مشکلات بیشمار آنها و فقدان حداقل امکانات قانونی اظهار نظر سیاسی، طبیعی به نظر می‌رسید که زحمتکشان از هر گونه فرصتی برای اعلام نارضایتی‌های خود و بدست گرفتن سرنوشت خود استفاده کنند. مردم ملایر و روستاهای تابعه آن در انتخابات دوره پنجم مجلس چنین کردند و با استفاده از همه امکانات موجود به افشا نامزد جبهه ارتجاع و حمایت از خانم الهه راستگو، نامزدی که خواست‌های آنها را مطرح کرد و به نظر می‌رسید آساده است که سخنگون بدون سازش آنها باشد، پرداختند. پیروزی آلمه راستگو در دوره اول انتخابات مجلس پنجم ضربه بزرگی به ارتجاع، امام جمعه و مسئولین شهرداری و سپاه این شهرستان بود. از اینرو انتخابات را باطل اعلام کردند. بهانه ابطال انتخابات این بود که الهه راستگو به مردم قول یک جفت کفش در قبال یک رای داده بود. واقعیت این است که این ادعا تحریف یکی از شعارهای انتخاباتی او بود که در حکومت اسلامی زحمتکشان ملایر نباید توان خرید یک جفت کفش در سال را نداشته باشند. علیرغم فشار ارتجاع، مردم از انتخاب خود دست برنداشتند و در مرحله میان دوره‌ای نیز دوباره به راستگو رای دادند.

میزان شرکت و آگاهی مردم بیسابقه بود، زنان و مردان سالخورده، روستائیان که حتی سواد خواندن و نوشتن ندارند، جوانان، از طریق کار دانشم فعالین سیاسی هوادار مردم، در انتخابات مجلس شرکت کردند. حتی تمام زندانیان، زندان ملایر، که تعداد آنها نزدیک به ۴۳۰ نفر است، در روز انتخابات، به راستگو رای دادند.

متأسفانه آلمه راستگو همانند نمایندگان مردم اهواز در مجلس، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری تحت فشار فراکسیون ارتجاع مجلس، بنام "حزب الله مجلس" محافل مجلس و تحت فشار تهدیدهای فرماندهان سپاه و امام جمعه ملایر، به مردم آگاه ملایر پشت کرد و از آنها خواست که به ناطق نوری رای بدهند. مردم توصیه این نماینده خود را نصادیده گرفته و در انتخابات ریاست جمهوری نزدیک به ۸۰ درصد آنها به دکتر خاتمی رای دادند. رای مردم به خاتمی در عین حال رای "نه" آنها به سازش الهه راستگو و رای عدم اعتماد آنها به نمایندگان در مجلس بود. هماننهایی که بیش از سه سال برای انتخاب راستگو کار کردند و به او رای دادند، بر این نظرند که اگر انتخابات مجلس امروز صورت بگیرد، هیچکدام به راستگو رای نخواهند داد.

لرستان - در استان لرستان همانطور که خبر آن به مطبوعات نیز راه پیدا کرد، تقلب بزرگی صورت گرفت و تعدادی از صندوق‌های آرا تمویض شد. از اینرو لرستان بعد از سازندران، تنها استانی بود که آرا ناطق نوری در آن نسبتاً بالا بود. این تقلب علیرغم حضور مردم صورت گرفت و ششبه آن نیز در انتخابات دوره پنجم مجلس در شهرهای استان، بخصوص شهرستان الیگودرز دیده شد. در این شهرستان بعلت این تقلب، جو بسیار متشنج شد، که هنوز هم ادامه دارد. حتی تحریکاتی از جانب محافل وابسته به سپاه در جهت ایجاد درگیری نیز مشاهده شده است. به گفته شاهدان عینی، مردم در جواب تبلیغات رسمی مبنی بر حاکم بودن روحه اسلامی بر عملکرد مسئولین در امر نظارت بر انتخابات در الیگودرز، می‌گفتند: «وای به روزی که مسلمان شویم!»

توطئه‌های امپریالیسم علیه ایران، عراق، لیبی و کوبا محکوم شد

چهاردهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان بمدت ده روز از ۲۸ ژوئیه تا ۵ اوت ۱۹۹۷ در کوبا برپا شد، که گزارش آن در شماره ۶۳ راه توده نیز منتشر گردید. همزمان با این فستیوال، بمدت دو روز، در مرکز همایش‌های بین‌المللی هاوانا، که محل برپائی نشست‌های سیاسی فستیوال بود، دادگاه بین‌المللی موسوم به "جوانان امپریالیسم را متهم می‌کنند" برپا شد. در این دادگاه پس از استماع شهادت بیش از یکصد شاهد و مشاهده چندین نوار ویدئویی و بررسی انبوهی از مدارک مستند، ایالات متحده را بعنوان منشأ و سرچشمه اصلی جنایات علیه صلح، امنیت، جوانان و بشریت اعلام کرد.

رانال دایوسا، مقام رسمی وزارت امور خارجه کوبا به اطلاع دادگاه رساند که در عرض شش سال گذشته، دولت آمریکا با اتخاذ سیاست‌های خصمانه، ۶۱ بار به حقوق کشورهای جهان سوم تجاوز کرده است. وی بعنوان مثال از قانون هلمز-برتون علیه کوبا و قانون داماتو-کندی علیه ایران و لیبی نام برد.

مصاحبه "اشپیکل" با نخست وزیر جدید "آلبانی"

حضور حزب کمونیست در آلبانی قانونی است!

ترجمه: الف. مانی

اکنون نانو، نخست وزیر جدید آلبانی، آخرین نخست وزیر این کشور قبل از تغییرات ناشی از فروپاشی دولت سوسیالیستی آلبانی بود. او که ۴۵ سال بیشتر ندارد، چهار سال زندانی بود و پس از آن، در حزب کمونیست آلبانی اصلاحاتی را شروع کرد. او اکنون در انتخابات بهمن ماه، بار دیگر به نخست وزیری کشورش رسیده است، البته این بار با رای مردم به حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلبانی که او رهبر آنست.

آنچه را در زیر می خوانید، مصاحبه ایست که مجله آلمانی "اشپیکل" با وی انجام داده است:
- ماه هاست که آلبانی در هرج و مرج فرو رفته است. به عقیده شما کی آرامش و امنیت به کشور باز خواهد گشت؟
نانو: تا وقتی که ملت به همین شکل در بازگرداندن امنیت با ما همکاری کند. شاید تا دو ماه دیگر.

- اما پس گرفتن حدود یک میلیون سلاح از مردم کار بسیار سختی است.
نانو: این ظاهر ماجراست. ما می توانیم سلاح ها را با زور پس بگیریم. حکومت انگلیس برای هر اسلحه ای که مردم تحویل دهند ۲۰۰ دلار جایزه می دهد، چرا ما این کار را نکنیم؟ امکان دیگر این می تواند باشد که سلاح ها را به ثبت برسانیم. مهم این است که ما غیر نظامی ها را وادار کنیم تا از اسلحه استفاده نکنند. بودن اسلحه در دست مردم مملکت به را غرب وحشی تبدیل کرده است. باید به این وضع خاتمه داد.

- در منطقه جنوب آلبانی باندهای مسلح همچنان به مقاومت خود ادامه می دهند. رهبری این باندها حتی تهدید می کند که با یک ارتش منظم به تیرانا خواهد آمد.

نانو: خیلی از مجرمین و خلافکاران به خارج از کشور فرار کرده اند. هیچ کس هم نمی تواند از من انتقاد کند که با مجرمین ملایم رفتار کرده ام، گرچه من مدت زمان طولانی را با آنها در یک زندان بوده ام. پلیس ما خیابان های اصلی را در کنترل دارد. بد نام ترین رهبر این باندها شخصی است بنام "زانی" که در شهر "فلورا" طرد شده است و بخش بزرگی از طرفداران او نیز دستگیر شده اند. البته روزنامه های ما نمی خواهند به خبرهای واقعی بپردازند، بلکه حوادث را با آب و تاب عموم پسند می نویسند و منعکس می کنند. ما باید بطور جدی رفرمی در وسائل ارتباط جمعی آلبانی بوجود آوریم.
- صحبت شما توهین "بریشا" به مطبوعات را به یاد می آورد که آیا اینست دمکراسی؟

نانو: ما قادر نخواهیم بود وسائل ارتباط جمعی را با فشار سازمان های امنیتی به خبرگزاری های "کاخ" تبدی کنیم، اما ملت ما حق دارد به اطلاعات دقیق دسترسی پیدا کند. سیاست ما یک سیاست کاملاً باز خواهد بود، بطوری که هیچ روزنامه نگاری در آینده، بدلیل دسترسی به اطلاعات دقیق معترض نداشته باشد.

- ۷۰۰ هزار سرباز از کشورهای دیگر، تحت رهبری ایتالیا برای باز گرداندن آرامش به آلبانی آمده بودند، اکنون آن ها باز گشته اند. با توجه به اینکه آلبانی ارتشی ندارد، اگر دوباره ناآرامی ها آغاز شود، شما از کجا کمک خواهید گرفت؟

نانو: ارتش ذخیره ای از سربازان بین المللی وجود دارد، از طرفی ما ارتش خود را نیز دوباره احیا خواهیم کرد. در حال حاضر داوطلبان شخصی و

نیز بعضی از ارگان های خارجی امکان های حفاظتی خود را در اختیار ما گذاشته اند.

- وزیر امور خارجه ایتالیا نسبت به روابط شما با امریکا نظر مساعدی ندارد. فکر نمی کنید که علاوه بر امریکا شما می توانید برای بازسازی آلبانی با ایتالیایی ها نیز همکاری کنید؟

نانو: ما واقعیت حضور امریکایی ها را در اروپا می بینیم. در دیداری که با "لامبرتودینی"، وزیر امور خارجه ایتالیا داشتیم، روی لیستی، دور نام ایتالیا یک دایره کشیدم، یعنی ما با ایتالیایی ها همکاری خواهیم داشت. لامبرتودینی لبخندی زد و گفت: «این خیلی عالی است.» البته اروپایی ها هم رابطه ما با ایتالیا را کاملاً زیر نظر دارند. در این رابطه نیز زمینه های دوستی قابل توجهی پدید آمده است.

- فکر می کنید که سیاست آلبانی از روش های سیاسی ایتالیا متاثر خواهد بود؟

نانو: بخشی شاید. اما نه بدون حضور کامل ما. من به ایتالیایی ها گفتیم، که تصور نکنید چون دو سوم آلبانیایی ها ایتالیایی نیز صحبت می کنند، ما اجازه می دهیم که همچون زمان "بریشا" با ما رفتار شود.

- آیا فکر می کنید بریشا طرفداران خود را در استان های شمالی آلبانی تحریک کند؟

نانو: زمانی که بریشا آخرین بار در تلویزیون ظاهر شد، اکثر مردم آلبانی می گفتند: وای برما، دوباره این هیولا پیدایش شد! امکان دارد که او دوباره نقشه هائی در سرش داشته باشد، اما او قدرتی ندارد که دوباره کشور را به هرج و مرج و ناامنی بکشاند. من هم بیگانه ننشسته ام. وقتی که بریشا پارلمان را تحریم کند، ما در پارلمان یک اکثریت دوسومی خواهیم بود. اگر بریشا به عنوان رهبر حزب دمکراتیک بر گردد می توان امکان مناسبی برای سیر دمکراسی در آلبانی فراهم آورد.

- اجازه می دهید آن ها به عنوان اپوزیسیون موجودیت رسمی داشته باشند؟
نانو: طبیعی است. برای من جالب توجه خواهد بود، وقتی که ما به عنوان اکثریت پارلمانی عمل می کنیم، آن ها از ما چه چیزهائی مطالبه خواهند کرد. احتمالاً و مطابق معمول آن ها انتظار خواهند داشت که قدرت را دوباره بدست بگیرند. بریشا پس از شکست در انتخابات عمومی گذشته، به عنوان اعتراض در مرکز "تیرانا" با ضد تانک ها مانور می داد و در کل ۸۰۰ نفر را در اطراف خودش جمع کرده بود و موقع خارج شدن او از تیرانا نیز دوستانه تا فرودگاه همراهی اش کردند.

- ممکن است او را در دیدار بعدی دستگیر کنید؟
نانو: این مسئله مربوط به قانون کشور است. دادگاه های ما دیگر تحت نظر یک حزب سیاسی عمل نمی کنند.

- شما افراد را تحت عنوان فاسد زندانی می کنید، اما محافل بین المللی مدعی اند که این افراد زندانی سیاسی هستند. آیا از بیوه انورخوجه و رئیس جمهور سابق "آلیا" اعاده حیثیت خواهد شد؟

نانو: در این باره دادگاه تصمیم می گیرد. بیوه انورخوجه می تواند آلیا نیز که اکنون در سوئد اقامت دارد، به هیچ کدام از تقاضاهای دادگاه جهت یک قرار جدید جواب نداده است. من به او اطمینان می دهم که دیگر دعوی سیاسی علیه او وجود ندارد.

- اخیراً یک حزب سیاسی کمونیست تقاضای فعالیت رسمی کرده است، با وجود اینکه این حزب در سال ۱۹۹۲ ممنوع اعلام شده بود.

نانو: قانون اساسی ما وجود یک حزب کمونیست را غیر قانونی نمی داند. به عقیده ما تعویض قدرت سیاسی همیشه باید به شکل دمکراتیک عملی شود نه با اعمال زور و روش های غیر قانونی.

- آیا شما با این طرز فکر، به این مسئله دامن نمی زنید که در غرب به شما با شک و تردید نگاه کنند، بدین معنی که ممکن است در پشت سر سوسیالیست ها، نوکمونیست ها پنهان شده باشند؟ در حزب شما چند نفر از استالینیست های سابق نیز حضور دارند؟

نانو: این یک قصه قدیمی است. در هر حزبی و همین طور در حزب ما، می تواند اعضائی با عقاید کمونیستی هم وجود داشته باشد. حزب ما دارای برنامه عمل مشخصی است، برنامه هائی که دارای معیارهای دمکراتیک است.

- اقتصاد آلبانی ورشکسته است. صندوق بین الملل پول اعلام کرده است، که تنها زمانی اعتبار جدید به آلبانی خواهد داد که وضع شرکت های مضاربه ای کاملاً روشن شود. چه زمانی این وضع روشن خواهد شد؟ چرا که هنوز معلوم نیست، آیا این شرکت ها واقعا پوششی بوده اند برای شستشوی پول های سیاه و معاملات اسلحه و مواد مخدر و یا خیر!

(بقیه در ص ۳۱)

حزب کمونیست فرانسه و انتخابات ریاست جمهوری ایران!

اومانیته، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، از جمله نشریات احزاب کمونیست و چپ جهان است، که رویدادهای پیش و پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران را پیگیری کرده و برخی نقطه نظرات خود را پیرامون این انتخابات و آرایش نیروها نیز منتشر ساخته است. برای آشنائی خوانندگان راه توده، با این نقطه نظرات، خلاصه‌ای از برخی مقالات اومانیته را در این ارتباط، در زیر منتشر می‌کنیم:

اومانیته ۲۵ ژوئن - انتخابات ریاست جمهوری در ایران بانه نتیجه‌ای غافلگیرکننده همراه شد. علی اکبر ناطق نوری، رئیس پارلمان و کاندیدای رسمی (حکومتی) با شکست مواجه شد و حریف اصلی وی، حجت الاسلام محمد خاتمی با نزدیک به ۷۰ درصد آراء به ریاست جمهوری برگزیده شد. رئیس جمهور جدید مورد حمایت چپ اسلامی ایران، که خواهان مداخله بیشتر دولت در امور از یک سو، و گروه کارگزاران قرار دارد که گروه اخیر از آزاد سازی اقتصادی و سیاسی پشتیبانی می‌کند و نماینده بورژوازی مدرنیستی هستند که می‌خواهند به سیاست بازاری‌های بزرگ هوادار ناطق نوری خاتمه بدهند.

اومانیته در شماره ۸ اوت خود، بار دیگر درباره دولت خاتمی می‌نویسد:

محمد خاتمی از تنش زدائی در روابط خارجی و حکومت قانونی در داخل کشور پشتیبانی کرده است. وی به هنگام مراسم تحلیف خود اعلام داشت: «ما خواهان گفتگو میان تمدن‌ها هستیم و از هرگونه تنش در مناسباتمان با خارج اجتناب می‌کنیم». وی تاکید کرده که دولت وی خواهد کوشید تا آزادی‌های عمومی را در چارچوب قانون اساسی و اسلام احیاء نماید و مجدداً مخالفت خود را با هرگونه نقض حیثیت و حقوق فرد در جامعه ایران بیان داشت. وی گفت «ما از یک توسعه همه جانبه در همه عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی پشتیبانی می‌کنیم». با اینحال رئیس جمهور جدید در دوران چهار ساله آینده با چالش‌های بسیار اقتصادی و بین‌المللی مواجه خواهد بود. وی هم اکنون وارث یک اوضاع اقتصادی دشوار و بحران سیاسی در روابط با کشورهای اروپائی است که حامیان اصلی ایران در جامعه بین‌المللی شناخته می‌شوند. مردم و بورژوازی جوانان که وسیعاً به نفع وی در انتخابات شرکت کردند، انتظار دارند که اقدامات فوری علیه بیکاری و کاهش قدرت خرید مردم صورت پذیرد. بحران اقتصادی ایران که در نتیجه تحریم آمریکا تشدید نیز گردیده است، قبل از همه به ا فشار زحمتکش جامعه فشار وارد می‌آورد؛ ضمن اینکه از ۶۴ میلیون جمعیت ایران، بیش از ۳۰ میلیون نفر کمتر از بیست سال دارند. در برابر این دشواری‌ها و علیرغم اراده استواری که خاتمی برای ایجاد تغییرات از خود نشان می‌دهد، با اینحال حوزه مانور وی چندان وسیع بنظر نمی‌رسد.

کمونیست یونان، اسپانیا و قبرس در انتخابات اخیر این کشورها، بهترین نمودار روحیه خشمگین در اروپاست. این تحولات زنده بودن سوسیالیسم و جدایی آنرا نشان می‌دهند.

دلایل این گرایش به چپ کدامند؟ رای دهندگان مخالف بیشتر شدن فاصله بین تعداد بسیار اندک ثروتمندان و افزون بر ۳۰ درصد جمعیت زیر خط فقر در اروپا، بیش از ۱۸ میلیون بیکار در کشورهای عضو اتحادیه اروپا و کاهش دستمزد زحمتکشان هستند. این گرایش به چپ، واکنشی است در برابر حمله آشکار به شبکه امنیت و برنامه‌های اجتماعی در بر گیرنده فقرا، سالمندان و کودکان و در برابر خصوصی کردن موسسات عمومی و افزایش عظیم هزینه خدمات.

همه این چالش‌ها نسبت به سیاست‌ها و سیاستمداران ارتجاعی، ضد مردمی و ضد کارگری در سراسر جهان، همسو با گرایش به چپ طبقه کارگر، جنبش اتحادیه‌های کارگری و رهبران فدراسیون کارگری امریکاست. طبقه کارگر در سراسر جهان در برابر غسارگرترین، استثمارگرتری، بسی رحم‌ترین و بی‌عاطفه‌ترین طبقه سرمایه‌دار تاریخ ایستاده است. زحمتکشان و سازمان‌های آنها در همه جبهه‌های اقتصادی، انتخاباتی و سیاسی مبارزه به تهاجم گسترده و بی‌سابقه سرمایه‌داری پاسخ می‌دهند.

حزب کمونیست امریکا، انتخابات ریاست جمهوری در ایران را، بخشی از چالش جهانی در برابر سیاست‌ها و سیاستمداران ارتجاعی و ضد مردمی ارزیابی کرد!

نشانه‌های گردش به "چپ" در جهان

"گس‌هال"، صدر حزب کمونیست امریکا، طی مقاله مشروحی، که در ژوئن ۱۹۹۷ در ماهنامه "روابط سیاسی"، ارگان تئوریک حزب کمونیست امریکا منتشر شده است، انتخابات ریاست جمهوری در ایران را بعنوان بخشی از روند گرایش به چپ در جهان ارزیابی کرد. بخش‌هایی از این مقاله را در زیر می‌خوانید:

گرایش به چپ در جهان

حکومت راست‌گرای موبوتو که مورد حمایت ایالات متحده بود، از کنگو بیرون رانده شد. سیاست‌های دولت جدید "کابیل" هنوز روشن نیست. آنچه روشن است اینست که وضع جدید یک پیروزی برای جنبش رهائی بخش ملی در کنگوست. این نیز روشن است که سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم در تغییر، فساد و انحراف هر سیاستی که آنها را از دسترسی به معادن افسانه‌ای الماس و منافع دیگر در کنگو محروم کند، همه کار خواهند کرد.

در نبال کمونیست‌ها به دومین پیروزیشان در انتخابات دست یافتند. در مغولستان کمونیست‌ها مجدداً در انتخابات به پیروزی رسیدند و توانستند قدرت را در جهت نگهداشتن کشور در مسیر سوسیالیستی حفظ کنند.

در آلبانی سوسیالیست‌ها قدرت را از یک رژیم سرکوبگر افراطی راست باز پس گرفتند. در انتخابات ایران، با رای ۶۹ درصد از انتخاب‌کنندگان بر علیه جناح ارتجاعی، گرچه نه بطور قطعی، حرکتی در جهت مثبت صورت گرفته است.

خیره‌کننده‌ترین پیروزی انتخاباتی در مکزیک اتفاق افتاد که در نتیجه آن "گواه توک کادناس"، رهبر چپ "حزب دموکراتیک انقلابی" با شکست رقبایش با اختلاف دو بر یک آراء، بعنوان شهردار مکزیکوسیستی انتخاب شد و به هفت دهه حکومت ضد مردمی حزب حاکم ارتجاعی پایان داد. حزب "دموکراتیک انقلابی" تقریباً ۲۶ درصد آراء، برای مجلس نمایندگان ۵۰۰ نفری را بدست آورد. ارنستو زادیلو، رئیس جمهور مکزیک، برای اولین بار با مخالفت سیاسی در برابر سیاست‌هایش رویروست.

کاردناس، با قدم گذاشتن در جای پای سیاسی پدرش، رئیس جمهور اسبق "لازارو کادناس"، کسی که صنایع نفت، حمل و نقل و بانکها را ملی کرد، رهبری بی‌اندازه محبوب شده است، بورژوازی آنکه او منافع شرکت‌های بزرگ و امپریالیسم امریکا را زیر ضربه گرفته است. "حزب دموکراتیک انقلابی" نتیجه موفق گرد همآئی کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و رهبران مستقل کارگری و دهقانی برای بدست آوردن قدرت انتخاباتی است.

در این بخش از جهان گرایش به چپ در پیروزی‌های انتخاباتی در السالوادور و گواتمالا نیز قابل توجه است.

در انتخابات پارلمانی ماه ژوئن در کانادا، "حزب دموکراتیک نو" در صدر کل آراء بدست را بدست آورد و تعداد نمایندگان آن از ۹ به ۲۱ نفر افزایش یافت. "حزب محافظه کار" که تا چندی پیش حزب حاکم بود، چیزی نمانده بود که در این انتخابات بطور کلی حذف شود!

پیروزی "بلر" در بریتانیا ضربه‌ای بر ارتجاع کهنه کار، دولت راست‌گرا و سیاست‌های تاجری بود، و البته ما بایستی با برگشتن هنگ‌کنگ به چین از پایان نزدیک امپراطوری بریتانیا و ختم ۱۵۵ سال اشغال و سلطه استعماری نیز یاد کنیم.

پیشرفت احزاب کمونیست اروپا، بورژوازی جهش تعداد نمایندگان پارلمانی حزب کمونیست فرانسه از ۲۴ به ۳۸ نفر، افزایش پیوسته در توان انتخاباتی "حزب کمونیست دوباره تاسیس ایتالیا" (ریفانداسیون) و نقش آن در موازنه قدرت در پارلمان ایتالیا و افزایش تعداد نمایندگان احزاب

عاملین قتل عام زندانیان سیاسی را به مردم معرفی کنید!

*** قوه قضائیه جمهوری اسلامی، اکنون تحت سلطه عاملین و مجریان قتل عام زندانیان است!**

برای ثبت ذراتاریخ، به ما بنویسید: بدنمال انتشار

گزارش مربوط به قتل عام زندانیان سیاسی، در شماره ۶۴ راه توده، چند گزارش جدید، همسراه با چند توضیح اصلاحی دریافت داشته ایم. از جمله این توضیحات، تصحیح تاریخ نخستین تغییر شرایط، در جهت مثبت در زندان ها، در سال ۶۴ است، که متأسفانه در گزارش شماره ۶۴ راه توده، سال ۶۹ چاپ شده بود. ارسال کننده این گزارش "بابک" این توضیح را نیز ضمیمه کرده است: "همانطور که در نوشته خود یاد آورد شده بودم، در ابتدای راهرو "باکودی" وجود داشت، که ما را یکی یکی به آنجا می بردند و در آنجا "داود لشکری" مدیر داخلی زندان از ما سوال می کرد و در رابطه با نوع پاسخ، ما را در دو سمت راهرو می نشاندد. آنها تکیه حاضر بودند نسبت به حزب و یا سازمان خود از جا زار بدهند، در سمت راست قرار می گرفتند و آنها که به حزب و سازمان خود اعلام وفاداری می کردند در سمت چپ. من نیز مانند اکثر رفقای بند ۲ در سمت چپ قرار گرفتم. تنها ۱۵ زندانی از تمامی بند ما در سمت راست قرار گرفتند و در مسیر "ماراتون مرگ" قرار نگرفتند. از تمامی توده ایها که در سمت چپ قرار گرفتند و تعدادشان بیش از ۲۰ نفر بود، تنها دو نفر زنده ماندند، که یکی از آنها من بودم. ضمناً نام "محسن حسین نژاد" اشتباهاً "یزدان شناس" چاپ شده بود، که می تواند ناشی از خوانا نبودن خط و یا اشتباه چاپی باشد، که تصحیح می کنم!

یاد آرز شمع مرده، یادآر- یکی دیگر از توده ای های جان بدر

برده از قتل عام زندانیان سیاسی با نام مستعار "رهبان"، گزارش مشروحی را برای ما ارسال داشته است، که بخش هایی از آن در ادامه این مقدمه و توضیحات دریافتی، تحت عنوان "روزهای فرعه برای مرگ" می خوانید. این گزارش، نیز نکات تازه نوری را درباره این قتل عام زندانیان در گوهر دشت، به گزارش منتشره در شماره ۶۴ راه توده می افزاید. رهبان، در نامه ای که ضمیمه گزارش خود کرده، تکالیف را جدالگانه یادآور شده و از ما خواسته است، که آنرا مستقل از گزارش منتشر کنیم. ما این خواسته وی را اجابت کرده و به یاد دو تن از فرمانان توده ای "کیوان مهشید" و "مرتضی کمپانی" این یادواره را مستقل منتشر می کنیم:

کیوان مهشید- رفقا! اگر به پاس خون های پاک در توده ای قهرمان و بلند آوازه در زندان های جمهوری اسلامی، یعنی رفقا "کیوان مهشید" و "مرتضی کمپانی" یاد و نامشان را بر تارک حزبمان نسپاریم، هریادواره ای ناقص است. همچنانکه که رفقا می دانند، رفیق کیوان که من افتخار نزدیک به سه سال هم سلولی با وی را داشتم، به حق از برجسته ترین کادرهای حزب ما بود. او از کادرهای حزب ملل اسلامی بود، که در زمان شاه، همسراه با ابوالقاسم سرحدی زاده، کاظم بجنوردی و یک تعداد دیگر از اعضای این حزب به دام افتادند و در دادگاه نظامی محکوم به زندان های طولانی شدند. او در زندان شاه، علیرغم تعلقات مذهبی خود، مناسبات بسیار حسنه ای با نظامیان زندانی حزب داشت و به همین دلیل زندانیان مذهبی قشری، نظیر اسدالله لاجوردی، بویژه پس از انشعاب سازمان پیکار از سازمان مجاهدین خلق و اختلافات بسیار مخربی که بین مذهبیون و چپ ها بوجود آمد، این زندانیان نسبت به امثال کیوان مهشید برخوردار کینه توزانه داشتند. کیوان با پیروزی انقلاب با همان باورهای مذهبی، اما معتقد به برنامه ها و اهداف انسانی و سوسیالیستی توده ای ها از زندان آزاد شد. در همان ابتدای پیروزی انقلاب، او مدیریت مرز کامپیوتری ایران را برعهده گرفت. مرکزی که با خروج امریکائی ها از ایران، فلج شده بود و تنها به همت و مدیریت کیوان این مرکز کار خود را شروع کرد. کیوان برای مدتی نیز مدیرعامل شرکت شیلات بود. در جریان یورش دوم به حزب توده ایران، کیوان مهشید نیز دستگیر شد و بدلیل دوستی و مناسباتی که با برخی از زندانیان سرشناس توده ای زمان شاه داشت، تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت، بویژه به این دلیل که کیوان در این دوران با دوستان و یاران حزب ملل اسلامی

خوبش، نظیر بجنوردی و سرحدی زاده نیز همچنان مناسبات خود را حفظ کرده بود. کیوان مهشید در زندان تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت، تا از او اعتراف بگیرند، که دوستان حزب ملل اسلامی و دیگر مذهبیون دوست او نیز با حزب توده ایران ارتباط داشته اند. این توطئه ای بود، که توسط سرریزجوی اصلی رهبران حزب توده ایران، "حاج امین" (این نام مستعار فلاحیان، وزیر اطلاعات و امنیت سابق در زندان بود)، که در جریان توطئه علیه آیت الله منتظری نیز، نقش مهمی را بعنوان معاون محمدی ریشهری داشت. کیوان مهشید با تحمل وحشیانه ترین شکنجه ها زیر بار اعتراف دروغ نرفت و در برابر این توطئه ریشهری و فلاحیان برای پرونده سازی برای مذهبیون چپ و بویژه رهبران حزب ملل اسلامی با قاطعیت ایستاد. در تمام سال های پیش از قتل عام زندانیان سیاسی، یاران مذهبی کیوان مهشید تلاش بسیار کردند تا بلکه او را از زیر این فشار بیرون بیاورند. بویژه این تلاش از سوی ابوالقاسم سرحدی زاده، که عضو شورای زندان ها نیز بود بصورت جدی دنبال می شد. حتی ۶ ماه پیش از قتل عام، او را از زندان گوهر دشت به اوین منتقل کردند. برحسب شنیده های داخل زندان، کیوان حتی زیر بار تعهدی با این مضمون که پس از آزادی از زندان دیگر فعالیت سیاسی نکند، نرفت. سرانجام در همان اولین موج های قتل عام، کیوان با همان اعتقادات مذهبی و ایمان راسخ به آرمان های سوسیالیستی و انسانی حزب توده ایران اعدام شد.

مرتضی کمپانی - رفیق مرتضی کمپانی که متأسفانه نام بزرگوار وی کمتر از سایر قتل عام شکنگان در نشریات حزب آمده است، سال ها قبل از انقلاب بسر برده بود و از فعالین توده ای بود. بعد از پیروزی انقلاب بدلیل داشتن تخصص عالی در رشته کامپیوتر و تجربه کاری در این زمینه، به ریاست بخش کامپیوتر سازمان تامین اجتماعی منصوب شد. او را در یورش دوم دستگیر کردند و از همان ابتدا او را نیز مانند کیوان مهشید زیر فشار شکنجه قرار دادند، تا اعتراف کند که با مذهبیون حکومتی ارتباط داشته و پس از ارتباطی آنها با حزب بوده است.

(راه توده: راه توده در گذشته و از قول یکی دیگر از زندانیان جان بدر برده نوشته بود، که در هفته های اول بازجویی های یورش اول و دوم، روی برگ بازجویی برخی از توده ای ها نوشته بودند، غیر از امام و آیت الله منتظری نام همه توده ای ها را بنویسید! گزارش های جدیدی که به ما رسیده و در دو شماره اخیر راه توده منتشر شده، تاکید و تائید دوباره ایست از همان توطئه. ریشهری و فلاحیان وزیر و معاون وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، به همان سبک که با مهدی هاشمی، (از یاران آیت الله منتظری) عمل کردند، تلاش داشتند با گرفتن اعترافات ارتباط سازمانی مذهبیون چپ و توده ای ها و سپس گرفتن تائید از آیت الله خمینی، یورش به دولت میرحسین موسوی را با اتهام آلوده بودن این دولت به حزب توده ایران سازمان بدهند! اسادی که اکنون به همت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی منتشر شده، نشان می دهد، که درآستانه یورش به حزب ما، سران مؤتلفه اسلامی و روحانیون وابسته به آن، تلاش زیاد کردند تا نظر موافق آیت الله خمینی را برای برکناری میرحسین موسوی بگیرند، اما او با این برکناری هرگز موافقت نکرد! این برکناری، پس از درگذشت آیت الله خمینی انجام شد!)

در جریان همین شکنجه های وحشیانه، مرتضی کمپانی، این رفیق فرزانه و فرورتن حزب توده ایران را، که زیر کابل و انواع شکنجه ها نشکسته بود، بمدت چند شبانه روز از سقف و با دستبند قبانی آویزان کردند. خود مرتضی، بعدها برای من تعریف کرد، که شکنجه گران، حتی حاضر شده بودند با اعتراف وی به داشتن رابطه دوستانه و نه سازمانی و تشکیلاتی با برخی چهره های مذهبی درون حکومت او را از سقف پائین آورده و دست از سرش بردارند، اما او زیر بار این اعتراف هم نرفت! پس از یک هفته، دست از سر مرتضی کمپانی برای گرفتن این اعترافات برداشتند، اما همان یک هفته دستبند قبانی کافی بود تا یک دست او تا حدود زیادی فلج شود. پس از پایان بازجویی ها، بازجوها به او التیماutom دادند که اگر راجع به شکنجه ها و فلج شدن دستش و یا درباره سئوالات بازجویی به دیگر زندانیان چیزی بگوید، در همان زندان سربه نیست خواهد شد. در این دوران او را چنان زیر نظر گرفته بودند، که او از معالجه دست نیمه فلجش صرفنظر کرد. در نتیجه پس از چند ماه، یک دست او برای همیشه فلج شد. درد و رنج تازیانه چند روزی بیش نیست. راز دار خلق اگر باشی همیشه زنده ای" رفیق کمپانی مصداق بازر این شعر بود. شخصیت او والاتر از آن بود که مقاومت کم نظیر خود را بر زبان آورد، اما سرانجام به درخواست برخی از رفقا و با این شرط او که قهرمان پروری نکنند، شرح ماجرائی را که برسرسر آورده بودند بر زبان آورد. طی درستی که من با او هم سلول بودم، دست فلج آن شیر مرد رنجم می داد. پشت ظاهر آرام، پرورقار و افتاده مرتضی کمپانی، شعله های پیکار و مبارزه نهفته بود و این در تمامی رفتار و سلوک لحظه به لحظه او مشهود بود. او درعین حال دوست صمیمی کیوان مهشید نیز بود. راز آن دوستی و صمیمیت در مقاومت مشترک و طاق فرسای آنها بود. هر دو دوران بسیار دشواری را پشت سر گذاشته بودند. در بدترین و توفانی ترین لحظات و شرایط زندان هرگز دیده نشد که او رفتار و آرامش خود را از دست بدهد و با کسی به تندلی سخن بگوید. او با وسعت نظر و

روزهای قرعه برای اعدام!

بی فایده نمی دانم که بطور گذرا قدری به تپل از وقوع جنایت پرداخته، تا سیر حوادث و رخدادها منظم تر مشخص گردد.

از اواخر سال ۶۳ و بخصوص اوائل سال ۶۴ که مدیریت سرکویگر و خشن زندان های سیاسی بعقل معینی از دست لاجوردی و حاج داوود رحمانی خارج شد،* در نحوه رفتار و برخورد و عملکرد مسئولین جدید زندان ها، چه در اوین و چه در تزلحصار و گوهردشت و کمیته مشترک سابق تفسیرات فاحشی پدید آمده و به تبع آن زندانیان توأب و نیمه توأب و یا منفعل و گوشه گیر، که همگی قربانیان فشار بیش از حد حاکم بر زندان ها بودند، در برخورد با زندانیان معتقد، سالم و فعال، هویت سلب شده انسانی و سیاسی خود را باز یافته و آرام آرام بمواضع سیاسی و تعلقات تشکیلاتی خود باز می گشتند. طبعاً این تغییرات از چشم مسئولین زندان پوشیده نبود، چرا که مواضع صنفی-سیاسی همه زندانیان سیاسی در برخورد با پلیس زندان ها بوضوح نشانگر تجدید روحیه مبارزاتی آنها بود. هر چه زمان می گذشت این روحیه باز یافته فزونی می گرفت و این امر برای مسئولین ذریبط و نیز دستگاه قضائی که کنترل زندان ها داشت از دستشان خارج می شد سخت ناگوار بود. از اواسط سال ۶۴ دیگر زندانیان همچون گذشته نه بصورت منفرد و یا حداکثر دو سه نفره، بلکه بصورت جمعی زندگی کرده و نیز تصمیمات مشترک اتخاذ می کردند. چیزی که در زمان تصدی لاجوردی پیامدهای خطر و حتی مرگ را به همراه داشت. در سال ۶۵ در زندان گوهردشت (بند یک) کلیه توده ای ها و اکثریتی ها طی توافقی، یک کمون ۹۰ به اشکال مختلف کتب و جزواتی را وارد زندان می کردند. بواقع اکنون این زندانیان بودند که در موضع قدرت نسبت به زندانبانان قرار داشتند و خواست هایشان را تحمیل می کردند. چنین امری برای زندانبانانی که تا چندی قبل به تاخت و تاز پرداخته و از زندانیان تسواب ها و حتی بازجویان درنده خو می ساختند غیر قابل باور و تحمل بود. در این میان رفقای توده ای که بی شائبه و با جان و دل از انقلاب دفاع کرده، و لی به وحشیانه ترین وجهی مورد شکنجه و سرکوب مدعیان مذهبی انقلاب قرار گرفته بودند، خود را مغفون یافته، تندترین مواضع را به تلافی در پیش گرفتند. در زمان تصدی لاجوردی و رحمانی و بقیه جنایتکاران، وقتی اتهام مجاهدین از سوی مسئولین و یا پاسداران پرسیده می شد، جواب داده می شد "منافق"، ولی اکنون بخش هائی از مجاهدین با تحمل ضربات کابل نام حقیقی و کامل سازمانشان را ذکر می کردند. و یا رفقای توده ای در آن زمان وقتی در زندان اتهامشان پرسیده می شد، باید خودشان را فقط عضو حزب توده معرفی می کردند، ولی اکنون کلمه "ایران" را نیز هر چند با تحمل ضربات کابل، به آن می افزودند و این خود تجدید روحیه سرکوب شده بود. خالی از لطف نیست که بدانید "بابک افراشته"، برادر زاده شاعر انقلابی و توده ای ایران "افراشته" که طنز را از عمومی خود به ارث برده بود، چندین بار از سوی لشکری معاون انتظامی زندان گوهر دشت که در شقاوت و جلادی دست کمی از سلف خود لاجوردی نداشت، بعلت ذکر نام حزب توده ایران مورد ضرب و شتم قرار گرفته و با کسب تجربه و برای گریز از ضربات بیشتر کابل، هر گاه لشکر اتهام و عضویت او را جویا می شد، او با لحنی تمسخرآمیز و نیشدار می گفت: (عضو حزب توده پاکستان)).

از اواسط سال ۶۵ تا آستانه قتل عام، بفاصله های زمانی چهار یا پنج ماهه از زندانیان گره دشت بطور کتبی و بر روی اوراق دادستانی در زمینه های مختلف سوال و جواب می کردند و بدینوسیله می خواستند که یک نظر سنجی و جمع بندی از نظرات و مواضع زندانیان برای نیات و تصمیمات بعدیشان بعمل آورده و آنگونه که بعدها مشخص تر شد، بر اساس مواضع و پایبندی زندانیان به آرمان هایشان، آنها را در بندهای معینی جای دهند. غالب رفقای توده ای و اکثریتی در این نظرسنجی ها، بنسب بر گفتگو هائی که پس از بازجویی ها صورت می گرفت، بر حقانیت و اصولیت مشی شان پای می فشردند. بایستی افزود، که توده ای ها در طول زندان همواره جایگاه شامخ و برجسته خود را که آئینه تمام نمای حزب شان بود، محفوظ می داشتند. مسئولان زندان و سایر مسئولان ذریبط پنهان از انتظار زندانیان، با حوصله و کید ویژه ای برای انجام مقاصد شومشان به جمع بندی می پرداختند و زندانیان سرکوب شده پیشین نیز

دانش عمیق سیاسی که داشت پیگیرانه جلسات گفت و شنود سیاسی و آموزش زبان آلمانی برای همه علاقمندان، بویژه توده ای ها برپا کرده و آنها را برای فردا آموزش می داد. نزد من، که با او در زندان زندگی کردم، مرتضی، مظلوم ترین شهید حزب است. کمتر از دیگران ملاقاتی داشت، تنها چند بار پدر پیر و سالخورده اش چند بار از شیراز به تهران آمده و زندان به زندان او را یافته و به ملاقاتش آمده بود. همین!

به یاد دو قهرمان

در یکی دیگر از گزارش ها و توضیحات در یافتی، با امضای "د. الف"، پس از تذکراتی پیرامون صحنه های اعدام در "آمنی ناز"، درباره رفیق شهید "مهدی حسینی پاک" آمده است: ... رفیق شهید حسینی پاک، جزو زندانیان بند ۶ گوهر دشت بود و این بند آخرین بندی بود که زندانیان آن برای گرفتن حکم "مرگ" به دادگاه برده شدند. زندانیان بند ۶ قبلاً از طریق مورس تا حدودی از جریان اعدام ها و نحوه سوالات مسئولین اجرای قتل عام با اطلاع شده بودند. به همین دلیل عده ای از زندانیان این بند توانستند جان بدر برند، که این امر شامل حال رفیق شهیدمان حسینی پاک نشد، زیرا نام او جزو کسانی بود، که بی اعتناء به هر پاسخی که می داد، باید اعدام می شدند. در مورد مکالمه ای که شهید محمد علی به کیش توانسته بود با استفاده از گوش های تیز خود بشنود، چند جمله را هم من بخاطر دارم که می نویسم تا در گزارش نهائی که سرانجام در تاریخ ایران ثبت خواهد شد، گنجانده شود. در آن مکالمه، شخص اول، که با احتمال زیاد حجت الاسلام جنایتکار "نیری" بوده است، می گوید "امام حکم زدن تمام زندانیان سر موضع را داده..." و نفر دوم می گوید "حکم برای منافقین صادر شده..." بدنبال این مکالمه و یا بهتر است بنویسم مشاجره و اختلاف نظر، دادگاه ها بمدت دو روز تعطیل شد. ظاهراً مشاجره و اختلاف نظر به محافل بالاتر و حتی شاید به شخص خمینی گزارش و استفسار می شود. معلوم نیست در آن دو روز که دادگاه ها تعطیل شده بود، در خارج از زندان و در محافل حکومتی چه گذشت، اما آنچه مشخص است، اینست که پس از بازگشت هیأت به زندان، بار دیگر دادگاه های سرپائی و اعدام زندانیان سیاسی چپ از سر گرفته شد.

راه توده: ما بار دیگر از همه توده ای ها و همه شاهدان و بازماندگان قتل عام زندانیان سیاسی می خواهیم تا گزارش ها و اطلاعات خود را، با ذکر ملاحظاتی که خود آنها تشخیص می دهند، برای ما ارسال دارند. انتشار این گزارش ها، تذکرات و توضیحاتی، که در ارتباط با آنها رسیده و چاپ می شود، همگی می توانند سرانجام به گزارشی دقیق - با در نظر گرفتن همه این نوشته ها، بدست آید. این وظیفه ایست که بیش و پیش از همه متوجه بازماندگان این قتل عام است.

شرح این جنایت، توان و همت همه بازماندگان را می طلبد!

و با سلام و با نیک ترین آرزوها به رفقای کرانمایه و پر تلاش نشریه وزین و معتبر "راه توده" که از زمان انتشار آن نشریه، بویژه از آستانه انتخابات مجلس پنجم و علی الخصوص انتخابات اخیر ریاست جمهوری، خوش درخشید و با اتخاذ مواضع سیاسی مبتنی بر شرایط عینی کشورمان، در دو مقطع مهم و حساس موجب خرسندی و امیدواری بسیاری از اعضای و هواداران حزب گشت. رفقای ارجمند، شهروید امسال مصادف بود با نهمین سالگرد خونبارترین و سیاهانه ترین قتل عام سیاسی که بی شک نظیر آنرا در تاریخ برت و تاب میهنمان نمی توان یافت. ابعاد و زوایای این قتل عام بقدری عمیق و گسترده است که دشمنان نالذ و تسزین بشمار و نیز اذهانی قوی و کاوشگر را می طلبد تا این واقعه هولناک را که ظرف دو سه هفته و سرعت بوقوع پیوست را به رشته تحریر کند. بخصوص که گذشت زمان خواه ناخواه غباری را به روی این قتل عام کشیده است. من طی مدت آزادیم از زندان که سه ماه پس از آن واقعه صورت گرفت، همواره آرزو داشته ام که کاش گوش و توان و مایه لازم را می داشتم تا بتوانم گوشه هائی هر چند جزئی از ابعاد این قتل عام را بتوانم یک وظیفه ملی و وجدانی ترسیم کرده، تا آیندگان بدانند چگونه مشی لبه کار بناحق و بی کمترین دلیل و برهان، دلاورترین و آگاه ترین فرزندان خلف کشورشان را به وحشیانه ترین شیوه ها و توطئه های ممکن در دادگاه های فرمایشی سه چهار دقیقه ای پهای چوبه های دار فرستادند. ولی با صد افسوس بایستی اذعان کنم که مرا بازاری ابتکار نیست و نیز اعتقاد دارم که برای ترسیم صحنه های این فاجعه فراموش نشدنی بایستی جمعی از بازماندگان آن فاجعه از هر گروه و گرایشی بی کمترین حب و بغض و بدور از لمسات و تعلقات تشکیلاتی دور هم نشسته تا صحنه های تراژیک و شمنز کننده، حتی المقدور تشریح گردد. اما اکنون که دستیابی به چنین امر مقدسی برای افکار چهره مسببین این جنایت میسر نیست، بحکم وجدان و وظیفه تلاش خواهیم کرد، هر چند با فکر و ذهنی ضعیف و نیز قلمی ضعیف تر از آن، خاطراتی که در ذهن نهشته را بطور خلاصه و با رعایت امانت برایتان بنویسم.

۵. رهپای

هر روز به تاسی از سایر بندها و زندان‌ها بر دامنه مبارزه خود در داخل زندان می‌افزودند. در زندان‌های تحت حکمفرمایی لاجوردی و مقامات زیر دستش، که جمع شدن سه چهار زندانی به دور هم زدن تشکیلات محسوب می‌شد و مجازاتی سنگین را در پی داشت، اکنون بمناسبت اول ماه مه و یا سالگرد شهادت روزیه جشن و مراسم بزرگداشت با شکوهی بسا شرکت همه توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها برگزار می‌شد که در آن شعر و سرود و سخنرانی ایراد می‌شد. همه اینها بدون تردید از چشمان کینه توز امثال لاجوردی‌ها، که تشنه خون بودند، پوشیده نبود. دیدن و ورزش‌های جمعی که زندانیان حساسیت ویژه‌ای نسبت به آن داشتند، هر روز انجام می‌شد. در بند قبلی ما (بند یک) رفیق ارجمند ما "هوشنگ قربان نژاد" تقریباً هر روزه در جلو صف و بقیه رفقا در شت سر او برای سلامتی جسمانی دور حیاط بند نیم ساعتی را می‌دویدند، چندین بار از طرف مسئولین با اعتراض خشن روبرو شد، اما رفقا همچنان به ورزش روزانه جمعی ادامه می‌دادند. یکی دو بار جهت جلوگیری از این ورزش جمعی، برخی از رفقا را با خشونت به سلولهای انفرادی انتقال دادند، اثر نبخشید تا اینکه یکبار رئیس زندان همراه با مسئولان درجه اول قضائی که گویا آیت الله بجنوردی هم جزو آنان بود، از پشت بام این ورزش جمعی را نگاه کردند. ظاهراً همه این‌ها تدارکات برای قتل عام بود. حضور آیت الله بجنوردی روی پشت بام، نخستین گام توطئه جدی علیه زندانیان بند ما بود. آن روز، علی‌رغم حضور مسئولان بر روی بام، ورزش جمعی انجام شد. همان روز، تصمیم به سرکوب شرکت کنندگان در ورزش جمعی از سوی آنها که بالای بام ایستاده بودند گرفته شد. دو سه روز بعد از این تصمیم، رفقا را در حال دویدن به سالن دیگری هدایت کردند. پس از بازگشت، همه آنها را با سر و صورتی ورم کرده و برخی از ضربات کابل سیاه شده یافتیم. بیش از همه، رفیق جلودار ورزش جمعی، هوشنگ قربان نژاد را زیر ضربات کابل گرفته بودند، بطوریکه تمام پشت او سیاه شده بود. لشکری، معاون زندان، عزمش را جزم کرده بود تا رفیق پرحسالت و کهنسال ما را به ندامت از کارش وا دارد و او را بشکند، ولی مجری قتل عماد خونسین گوهردشت، در محاسبه خودش و انتخاب قربان نژاد اشتباه کرده بود و هرگز کلام ندامت را نتوانست از دهان او بیرون آورد. او تا زیر چوبه‌های داری که در آنفسی تاتر برپا کرده بودند، استوار و بی‌تزلزل دوران زندان دشوارش را پشت سر گذاشت. یاد و نامش بر همه توده‌ای‌ها افتخار باد! بنا به گفته رفقای شاهد، لشکری، مجری قتل عام گوهر دشت، اولین توده‌ای را که به دادگاه کشاند و به فاصله چند دقیقه به چوبه دارش سپرد، قربان نژاد بود.

در اواخر سال ۶۶ بر اساس همان نظرسنجی‌ها و یافته‌ها، نقل و انتقال زندانیان به بندهای مختلف صورت پذیرفت. این مسئله نشان می‌دهد که نقشه قتل عام از مدت‌ها پیش کشیده شده بود و تنها منتظر فرصت بودند، که این فرصت با ماجراجویی مجاهدین در حمله به کرمانشاه و پذیرش قطعنامه آتش بس فراهم شد! بندهای مجاهدین را از چپ‌ها جدا کردند و چپ‌ها را نیز بنا بر ارزیابی‌های بدست آمده، در بندهای مختلف جای دادند. من بنا بر تجربه تلخ چندین ساله زندان رژیم شاه و مشاهده سرکوب خشن زندانیان سیاسی در تیر ماه ۱۳۵۲ که مشابهت‌های عجیبی با تهیه مقدمات این قتل عام را برایم تداعی می‌کرد، از ترکیب بندی جنید بندها و حوادثی که پیش می‌آمد، بوی خون به مشام می‌رسید. با تقسیم بندی جنید زندانیان و یکدست شدن آنها، باز هم حرکت‌های اعتراضی فزونی گرفت و زندان بسمت خشونت بیشتری کشانده می‌شد. تجارب پیشین نشان داده بود که وقتی زندانیان به موضع خشونت و تعرض روی می‌آوردند، توقف و تعدیل آن کاریست بس دشوار و حتی نشدنی. بی‌شک اعمال شیوه‌های غیر انسانی و ایجاد جو رعب و وحشت و سرکوب همه جانبه فکری و جسمی و هویت انسانی زندانیان سیاسی در زمان لاجوردی و اعوان و انصارش کار خود را کرده و حال زندانیان آن دوران را تلافی می‌کردند، تا زخم‌های کهنه را التیام بخشند. بند جنید الانتقال ما (بند ۷) در روز پذیرش قطعنامه ۵۹۸ با خانواده‌ها ملاقات داشت. در آن روز خانواده‌ها از فرط شادی در پوست خود نمی‌گنجیدند و آنرا نوید آزادی زندانیانشان و یا لااقل ایجاد امکانات رفاهی بیشتر در زندان تلقی می‌کردند. شب ملاقات زندانیان پیرامون چند و چون پذیرش قطعنامه و نتایج حاصله از آن در جامعه و زندان به بحث و گفتگو پرداختند. دامنه بحث گسترده بود و موضع بحث هم حیاتی. میهن ویران شده‌مان از یک جنگ هشت ساله کور و بی‌هدف و خانسانسوز رهائی یافته بود و همین موجب خوشحالی زیاد زندانیان بود. پذیرش صلح خبر از آرامش و عادی سازی جو بگیر و ببند در جامعه می‌داد، اما بودند رفقای که پذیرش شکست مفتضحانه را یورش و سرکوب مجدد زندانیان ارزیابی کنند، بویژه که پذیرش صلح مصادف شد با حمله مجاهدین به کرمانشاه، و این خود مستمسک مناسبی بود برای باز پس گرفتن دستاوردهای زندان و ایجاد مجدد جو سرکوب و رعب و وحشت سال‌های ۶۰ تا ۶۳. تا سه چهار روز بحث بند پیرامون قطعنامه دور می‌زد که به یکباره همه امکانات بند اعم از رادیو، تلویزیون، روزنامه و

هواخوری را از ما گرفتند. دیگر پاسداران همچون گذشته بداخل بند نمی‌آمدند، و حتی برخی از شبها به آمارگیری زندانیان هم نمی‌پرداختند. غذای زندانیان پشت در ورودی ساعت‌ها می‌ماند و سرد می‌شد. خلاصه اینکه دقیقاً زندانیان را بحال خود رها کرده و هر نوع ارتباطی را با محیط بیرون به مفهوم مطلق آن قطع کرده بودند. تعجب و نگرانی بر محیط زندان سایه افکنده بود. چه شده؟ چه اتفاقی روی داده؟ چرا رادیو و تلویزیون و روزنامه که ما را با محیط بیرون مرتبط می‌کرد از ما گرفته شده است؟ آنهم در چنین شرایط حساس و پرحادثه و خبری؟! *#* ما حدس می‌زدیم که با اینکار می‌خواهند امکان تحلیل و ارزیابی را از ما بگیرند. پیش از این، زندانیان عادی افغانی برای ما آذوقه می‌آوردند و رابطه خوبی هم با ما داشتند. در این دوران پاسداران این زندانیان افغانی را تنها نمی‌گذاشتند و همراه آنها حرکت می‌کردند تا مبادا صحبتی بین ما و آنها ردو بدل شود. در بند ما، هرکسی تحلیل و تفسیرهای خاص خودش را ارائه می‌داد، اما هیچیک از این تحلیل‌ها مبتنی بر واقعیت نبود، چرا که منابعی در دسترس نبود که بتوان تحلیل کرد. در یک کلام همه ما را خلع سلاح کرده بودند. برخی‌ها معتقد بودند خمینی در گذشته است و مسئولین جهت احتراز از هر نوع حرکتی در زندان وضع موجود را پیش آورده‌اند. عده‌ای فکر می‌کردند که کودتایی و یا شورش در بیرون رخ داده و وضع موجود ناشی از آنست. در این میان، من اعتقاد داشتم، که بوی خون می‌آید. از سوی زندانیان تلاش پیگیری صورت می‌گرفت تا بهر طریق ممکن اطلاعاتی بدست آید، ولی بندهای دیگر هم وضعی مشابه بند ما را داشتند و آنها هم بی‌خبر بودند. تنها یک بار و در یک فرصت کوتاه و استثنائی، از یک افغانی که همراه یک پاسدار برای بند غذا آورده بود، با ایسا و اشاره راجع به وضع موجود سؤال کردیم. او با اشاره به گلپوش فیماند که عده‌ای از زندانیان را به دار آویخته‌اند. این خبر بسرعت در بند پیچید، اما متأسفانه با گذشت یکی دو روز بفراموشی سپرده شد و تحت تاثیر قطع ارتباط‌ها و این فشارها زندانیان حرکات تعرضی را شروع کردند. یک روز که یکی از مسئولین کتابخانه زندان جهت پس گرفتن کتابهای قبلی که مهلت مقررش گذشته بود به داخل بند آمد. بچه‌ها خواستار دریافت کتابهای جدید شدند ولی وی از دادن کتاب جدید امتناع کرد. زندانیان با تندی به اصرار خود برای داشتن کتاب، در شرایط قطع همه چیز ادامه دادند. در نهایت مسئول مربوطه از هرگونه خواست که خونسردی خود را حفظ کرده و بدلیل حساسیت اوضاع از هرگونه اعتراضی جدا خود داری کنند. این دومین هشدار بود! حدود سه هفته بعد از قطع ملاقات و همه امکانات دیگر، از طریق "مورس" به بند ما خبر داده شد که دوستان نفر از بندهای مجاهدین را به دار آویخته‌اند. این سومی دیگر هشدار نبود، بلکه یک خبر تکانه‌دهنده بود. متأسفانه این خبر هم پس از چند روز، بعنوان شایعه‌های معمول در زندان‌ها تلقی شد و به فراموشی سپرده شد. البته بودند رفقای که با چیدن مجموعه فاکت‌ها و رخدادها و شنیده‌ها در کنار هم، آینده‌ای خطرناک را پیش بینی می‌کردند، اما تعداد این رفقا اندک بود. یکماه پس از قطع ملاقات‌ها، یک روز بعد از ظهر نام ۱۴ نفر را خواندند و گفتند که لباس پوشیده و بیرون بند بروند. همه ما با شور و شغف بر این تصور شدیم که محدودیت‌ها تمام شده و ملاقات با خانواده‌ها از سر گرفته شده است و بزودی نوبت بقیه می‌رسد. ملاقات‌ها معمولاً نیم ساعت طول می‌کشید، اما حالا یکساعت گذشته بود و آن ۱۴ نفر باز نگشته بودند. نگرانی‌ها در چهره همه خواننده می‌شد. این غیبت به چند ساعت کشید. حالا خبر ۲۰۰ اعدام در بند مجاهدین، اشاره آن زندانی افغانی، آن توصیه مسئول کتاب‌ها مبنی بر حفظ آرامش، بسازی دیگر برای همه ما تداعی شد. رفگان بازنگشتند و این عدم بازگشت یعنی حوادثی تلخ و باور نکرده‌ای، اما هنوز کسی به اعدام نمی‌اندیشید، زیرا با هیچ منطقی و استدلالی چنین جنایتی همخوانی نداشت. همه فکر می‌کردند، بعلت شکست در جنگ با عراق می‌خواهند سالیان سرکوب ۶۳ را دوباره به زندانها باز گردانند و زندانیان را مجدداً بشکند. همه معتقد بودند، که اگر زندانیان به همین حد هم دست یابند، شکست بزرگی محسوب می‌شود. صبح روز بعد، همه ما را به بیرون بند فراخواندند، به صف کردند و تک تک به اتاقی که لشکری معاون زندان در آن بود هدایت کردند. اتاق او پیش دادگاه محسوب می‌شد. ورود و خروج به اتاق او چند دقیقه بیشتر طول نمی‌کشید و آنها که بیرون می‌آمدند، عده‌ای در یک سمت و عده دیگری که تعدادشان کمتر بود در سمت دیگر باید می‌ایستادند. در این اتاق لشکری نظیر می‌داد، که چه کسی باید به دادگاه اصلی برود و چه کسی نباید برود. بدین ترتیب سرنوشت و حیات آگاه‌ترین، میهن دوست‌ترین فرزندان ایران، که هر کدام سهمی در انقلاب و پیروزی آن داشتند، بدست جانی متحجر، که حتی کوچکترین صلاحیت مذهبی و فقهی و قضائی در چارچوب قوانین اسلامی هم نداشت سپرده شده بود و او براساس کینه توزیهای شخصی و تعصبات عقیدتی و حتی برخوردهای شخصی که طی چهار سال زندانبانی با زندانیان پیدا کرده بود، آنها را به اتاق مرگ می‌فرستاد. از بند ۷۰ نفره ما، ۱۶ نفر و از جمله من،

مرگ رسته که بندشان مشرف به جایگان اعدام موسوم به "سوله" بوده نقل می کردند که در روزهای پایانی اعدام ها، لشکری قصاب گوهر دشت، که دچار اختلال عصبی شده بود، مثل جنون زندگان جعبه شیرینی بدستش گرفته و با فریاد اینکه ما حکم اسلام ناب محمدی را اجرا کردیم بین پاسداران همدست خود شیرینی پخش می کرد. همین بازماندگان نقل می کردند، که مجریان اعدام فرصت و وقت کافی برای درست انداختن طناب دار به گردن قربانیان خود را نداشته و در نتیجه اعدامیان ساعتها بصورت نیمه جان دست و پا می زدند. از آن جمله بوده اند، تعدادی از زنان اعدامی که ساعتها به همان صورت فجیع بسر برده بودند. زندانیان سیاسی که در دادگاه های انقلاب کرج حکم گرفته بودند در جریان قتل عام گوهر دشت، اکثریت قریب باتفاقشان اعدام شدند زیرا دادستان انقلاب کرج که در شقاوت شهره بود، در دادگاه آنها حضور یافته و همه را به همراه حکم نیری به چوبه دار سپرد. حتی زندانیانی که در دوران مسئولیت حاج داوود رحمانی، این حیوان درنده خو، بر اثر فشارهای روانی و شکنجه ها، دچار اختلال شدید روحی و روانی شده بودند، با حکم نیری اعدام شدند... من پس از انتقال به زندان اوین، اطلاع یافتم که در آنجا وضع از گوهردشت هم بدتر بوده است، چرا که در آنجا قبل از اقدام به قتل عام، زندانیان را به سلول های انفرادی انتقال داده بودند تا از تشکیل دادگاه ها بی خبر بمانند تا هرچه بیشتر قربانی بگیرند.

* این تغییرات بر اثر فشار و دخالت آیتا الله منتظری صورت گرفته بود و بعدها، امثال حجت الاسلام رازینی که موفق شدند به کمک ریشه‌ری آیتا الله منتظری را بشدت زیر ضربه گرفته و شرایط برکناری او را از قائم مقامی فراهم سازند، خود مستقیماً با کمک امثال لاجوردی و حاج داوودها، عامل اجرای قتل عام زندانیان سیاسی شدند.

* ارزیابی ها نشان می دهد، که طراحان توطئه قتل عام، از بیم اطلاع زندانیان از جوسازی که در این دوران در مطبوعات و رادیو و تلویزیون پیرامون ماجراجویی مجاهدین خلق در مرزهای غربی کشور جریان داشت و احتمال حدس زندانیان پیرامون حوادث پیش رو و تغییر روش از سوی آنها و اتخاذ سیاستی برای خنثی سازی توطئه، همه ارتباطها را قطع کرده بودند. حتی همین زمینه سازی نیز نشان می دهد، که سران توطئه مصمم به قتل عام بوده اند و دادگاه های چند دقیقه ای نیز تنها برای پوشش شرعی این تصمیم از قبل اتخاذ شده بوده است.

کارگران و نئولیبرالیسم

کنفرانس رویارویی جهانی کارگران با نئولیبرالیسم و جهانی شدن از ششم تا هشتم ماه اوت ۱۹۹۷ در مرکز همایش های بین المللی هاوانا، پایتخت کوبا برگزار شد. این کنفرانس در حالی که دادگاهی بود در جهت افشاء و محکوم کردن نتایج تیره سیاست های تعدیل اقتصادی در کشورها و مناطق مختلف جهان، در عین حال ریزنی علمی بود، پیرامون اتخاذ سیاست های عملی مقابله با این شکل نوین تهاجم سرمایه داری.

در مراسم افتتاحیه کنفرانس که با شرکت همه اعضا هیات سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا برگزار شد، "لیونل گوانزالز"، دبیر امور بین المللی سازمان مرکزی اتحادیه های کارگری کوبا، اظهار داشت که امید و خواست بیش از ۱۲ هزار جوانی که از سراسر جهان در چهاردهمین نستیوال جهانی جوانان و دانشجویان شرکت کرده اند، امید و خواست کارگران شرکت کننده در کنفرانس رویارویی برای یک جهان بهتر است.

کنفرانس با تاکید بر اهمیت وحدت زحمتکشان و نیاز به عمل در چارچوب یک برنامه حداقلی در جهت بسیج همه نیروها، بر این باور بود که همچنانکه استثمار، گرسنگی و فقر در حال جهانی شدن است، مقاومت و مبارزه زحمتکشان نیز باید جهانی شود.

۱۲۰۰ نماینده از ۴۰۰ اتحادیه کارگری از ۶۱ کشور جهان، با شرکت در پنج کمیسیون مختلف به بحث و تبادل نظر و طرح پیشنهادات مشخص پیرامون موضوعات زیر پرداختند: بیکاری، روند خصوصی کردن، تسامین اجتماعی؛ جایگان کودکان، زنان و مهاجران در نیروی کار؛ سیاست ها و اقدامات سازمان ها و اتحادیه های کارگری در جهت مقابله با جهان یک قطبی و خطر از دست دادن استقلال و حق حاکمیت.

بنابر تشخیص لشکری برای بازگشت به بند روی زمین نشستیم. در کنار من یکی از هواداران سازمان اقلیت بنام "کیوان مصطفوی" نشسته بود. پاسداری معروف به "گیرمحمد"، که همراه لشکری اینسو و آنسو می رفت، ناگهان چشمش به کیوان افتاد که برای رفتن به بند روی زمین نشسته بود. او به لشکر شکایت کرد، که کیوان صبح دیراز بند بیرون آمده و ابتدا رفته دستشویی. لشکری پرس و جو را از کیوان شروع کرد و درحالی که صحبت بر سر رفتن به توالت و دستشویی بود و ربطی به مسائل سیاسی نداشت، ناگهان پرسید تو حاضری مصاحبه کنی. کیوان گفت که قبلاً نظرش را داده است. بحث ادامه نیافت، لشکری او را هل داد بطرف صف اعزامی ها به دادگاه اصلی. یکی از دوستان کیوان که شاهد کینه توزی پاسدار بود، اعتراض کرد و خواست که او را هم همراه کیوان کنند. لشکر چنین کرد و آن دو هر دو اعدام شدند. یعنی اگر، پاسدار "گیرمحمد" چشمش به کیوان نیفتاده بود، احتمالاً او و دوستش نجات یافته بودند. این نمونه کوچکی از نحوه تصمیم گیری برای قتل عام بیشرمانه زندانیان سیاسی است. بدین ترتیب از جمع ۱۶ نفره ما ۱۴ نفر به بند بازگشتند، سپس لشکر و پاسداران همراهش به بند آمدند و از ما خواستند تا وسائل کسانی را که باز نگشته اند جمع کرده و در اتاقشان بگذاریم. من وسائل رفقای توده ای اسحاق حاج ملکی، علی اکبر محجوبیان و ناخدا حکیمی و فرج دادمرزی و اسماعیل وطنخواه را جمع کردم. در همین بین پاسدارها آمدند و عینکهای رفقا علی اکبر محجوبیان و اسحاق و ناخدا حکیمی را خواستند، که بعدها در سافتم برای نوشتن وصیتنامه آن را خواسته اند. همان شب ما را به بندهای فرعی انتقال دادند. در کل زندان گوهر دشت یک حالت اضطرابی و غیرعادی حاکم بود. در بند فرعی، حرکت های ماجراجویانه و مرگ آفرین عمدتاً از سوی بچه های اقلیت شروع شد که با اعتراض جدی برخی از رفقا روبرو شد... پس از دو هفته همه زندانیان را در یک بند جای دادند و در اینجا بود که همه فجایع باورنکردنی از سوی بازماندگان زندان گوهردشت افشاء شد. خیر اعدام آن ۲۰۰ مجاهد کاملاً موفق بود و آن ۱۴ زندانی بند ما که روز اول برده شده بودند، همان روز و پس از یک دادگاه صحرایی اعدام شده بودند. (نام آنها از پیش در لیست اعدامی های وزارت اطلاعات و امنیت قید شده بود) مطابق یک محاسبه دقیق، از بند ما، طی دو روز ۵۰ نفر را اعدام کرده بودند که ۲۴ نفر از آنها توده ایها بودند، ۶ اکثریتی، ۲ رفیق از انشعاب کشتگری و بقیه از تشکل های دیگر و بخصوص از سازمان اقلیت بودند. در این آمار شاید یکی دو نفر پیش و پس شده باشد، که به اصل ماجرا لطمه ای وارد نمی آورد. از ۲۴ نفر رفقای توده ای ۸ نفر رفیق عضو سازمان نظامی بودند. رئیس دادگاه گوهردشت "نیری" نام داشت که حجت الاسلام بود. (این شخص که از وابستگان مستقیم موفته اسلامی است، اکنون سرپرست کمیته امداد امام خمینی است، که ریاست عالی آن را عسکراولادی برعهده دارد.) نیری در کمال خونردی و با تبسمی که همیشه بر لب داشت، با اختیار تام قربانیان معصوم و پاکباز خود را به قتلگاه می فرستاد. رفقا اصغر محبوب، اسحاق حاج ملکی و محجوبیان در دادگاه، در برابر این سؤال که مذهبشان چیست، به نیری گفته بودند "مگر ما را به دادگاه انگیزاسیون آورده اید؟" نیری آنها را بلافاصله به اتاق اعدام فرستاده بود. رفقا اسماعیل وطنخواه، مجید منبری، فرج دادمرزی، مومنی، گل علی آتیک و نادر مهربان، هر کدام به فراخور تشخیص خود، از اعتقاداتشان دفاع کرده بودند ولی از جزئیات دفاع آنان اطلاعی در دست نبود. طراحان و مجریان این قتل عام هول انگیز که خود بهتر از هر کس می دانستند که بی کمترین دلیل و برهان شرعی و قانونی چنین جنایت گسترده ای را تدارک دیده اند، به شدیدترین وجهی مسائل و تدابیر امنیتی را رعایت کرده بودند تا خبر دفاع سیاسی و یا حقوقی محکومیت به مرگ حتی به رفقایشان هم نرسد، تا مبادا از طریق آنها بعدها در جامعه پخش شود. بهمین دلیل اطلاعات اندکی در این موارد در دست است. در آستانه اعدام ها، لشکر خطاب به زندانیان که منظورش توده ایهای حاضر در جمع بود، گفت: "ما اشتباه زمان شاه را تکرار نخواهیم کرد، از زندان همچون عمومی و حجری قهرمان ملی بیرون نخواهید رفت، این را از سرتان بیرون کنید."

از لابلای همین حرف ها، که حتما در محافل بالاتری زده شده بود و او طوطی وار آن را تکرار می کرد. این جملات نشان می داد که بالا سربهای لشکری ها، تصمیم به حذف فیزیکی زندانیانی که در اثر سالها زندان کسب تجربه کرده و آبدیده شده و استخوانبندی تشکل های سیاسی آینده را تشکیل خواهند داد را گرفته بودند. نیری بعنوان رئیس دادگاههای انقلاب و دادستان همراهش در روزهای تشکیل دادگاه ها هلی کوپتر در محوطه زندان فرود می آمد و فرود هر باره هواپیما به معنای اعدام دهها انقلابی و میهن دوست بود. زندانیان و انقلابیون به کوچکترین بهانه ای، به اتاق مرگ برده می شدند. از جمله به خواست و شهادت بازجوها و شکنجه گران! از جمله قربانیان شهادت بازجویان و شکنجه گران "محمد رضا دلیلی"، بود، که بنا برخواست بازجوی اعدام شد! و برادرش نیز در همان قتل عام به خیسل شهادی حزب پیوست. برخی زندانیان از

بدنبال انتشار شماره ۶۴ راه توده، که در نخستین صفحه آن موانع اساسی تحولات در ایران بر شمرده شده بود، آقای "مانوک خدابخشیان" از برنامه سازان رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم آمریکا، طی تماسی با "راه توده" تمایل این رادیو و همچنین علاقه شنوندگان این رادیو را برای گفتگویی دوباره با "راه توده" اعلام داشت. محور اساسی این گفتگو، همانگونه که از آغاز گفتگو مشخص است، همان دیدگاهی است که در صفحه نخست شماره ۶۴ راه توده درج شده بود. در طول گفتگو، مسائل مهم دیگری نیز درباره سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب ۵۷ و رویدادهای گوناگون در این سال ها، مسئله "ولایت فقیه" و نظر صریح حزب توده ایران درباره آن، نقشی که مهاجرین ایرانی می توانند برای یاری رساندن به مسیر تحولات در ایران ایفاء کنند، توطئه های بین المللی علیه این تحولات، جنجال های تبلیغاتی که به بیانه تولید سلاح در ایران و با هدف ضربه نظامی زدن به ایران جریان دارد، نقش دولت اسرائیل در هدایت این تبلیغات، جنجال پیرامون پرونده شهرداران نواحی تهران و یک سلسله سؤالات و مطالبات دیگر نیز مطرح شد. آنچه را در زیر می خوانید، متن پیاده شده و تدقیق شده این گفتگوی تلفنی از روی نوار است، که برخی توضیحات نیز، بصورت پی نویسی بدان اضافه شده است.

چرا باید "ایران" به "اسرائیل" حساب پس بدهد؟

با تبلیغات پیرامون تولید سلاح و یا نیروگاه اتمی در ایران، که هدف آن حمله نظامی به ایران است، باید با تمام قوا مبارزه کرد!

در همین شماره سه روز پیش این روزنامه سر مقاله ای وجود دارد، که من این بخش اعتراضی آنرا می خواهم برایتان بخوانم.

* توطئه علیه هر نوع تحول مثبت در ایران، توطئی است که مخالفان داخلی و خارجی این تحولات، با حادثه جوئی ها و انواع تبلیغات گمراه کننده، آنرا به هم پاس می دهند!

س: درعین حال ما شاهدیم که شخص رهبر، هر مهره ای را که آقای خاتمی کنار می گذارد و یا هر مهره ای از همین وابستگان مسود اشاره شما را که کنار گذاشته می شوند، به نوعی، در یک سازمان و یا پست کلیدی دیگری برمیگزینند. اینها مقدمه مبارزه ای نیست که رهبر تدارک آن را برای مقابله با رویزیونیست ها و لیبرالها می خواهد آغاز کند؟ چنین امری احتمال ندارد؟

ج: می توان چنین چیزی را هم تصور کرد، اما اجازه بدهید، من در ادامه پاسخ به سوال اول شما، مطلبی را که گفتم رسالت در ارتباط با انتصابات اخیر و پاکسازی های اخیر دروزارتخانه ها نوشته برای شما و شنوندگانتان بخوانم، چون خیلی مطلب جالبی است و نشان می دهد که جنجال های اخیر، که به همت دادگستری تهران برپا شده، یعنی همین ماجرای شهرداران نواحی تهران، ریشه اش در کجاست و چگونه می خواهند مانع تحولات در ایران شوند. رسالت در ارتباط با خانه تکانی های جدید دروزارتخانه ها می نویسد: «... خالی کردن دستگاه های اجرایی کشور از تجربیات گرانسنگ سال ها تلاش صادقانه برای سازندگی جای جای میهن اسلامی، حتی تا روسای ادارات، چیزی نیست که بتوان آن را یک گام مثبت و برای تحول و خلافت تلقی کرد...» تحول و خلافت از نظر رسالت را هم که ما با آن آشنایم، یعنی همان چیزی که در این ۸-۱۰ سال و در آخرین سال های جنگ با عراق، که اهرم های قدرت را بدست گرفتند، در ایران پیاده کردند. با نتیجه این تحولات رسالتی هم مردم خوب آشنا هستند. اما باز گردیم به سوال جدید شما. ببینید آقای خدابخشیان، ما نمی خواهیم فرمانده سپاه پاسداران را با ژنرال های رژیم گذشته مقایسه کنیم و به تغییر و برکناری های مشابه برگردیم. اما آنچه که در تمام دنیا رسم است، اینست که کسی را که از فرماندهی نظامی بر می دارند، بهر حال از راس یک قدرت اجرایی بزرگی برکنارش می کنند، از روی سکوی بلندی پائینش می کنند. شما قبول کنید، که فرمانده سپاه پاسداران را که برای خودش یک قدرتی بود و در راس چند صد هزار نیروی مسلح قرار داشت و رئیس جمهور می خواست برای مملکت تعیین کند، حالا این فرمانده باید در دبیرخانه شورا بنشیند و به این و آن عضو شورا تلفن کند که فلان ساعت جلسه است، بیایید به جلسه و بعد هم صورت جلسه بنویسد و بایگانی کند. ما فکر نمی کنیم، این کارها و این نوع سمت ها به معنی نشستن در یک پست کلیدی باشد. حالا با توصیه و حکم هر کس می خواهد باشد! شما توجه کنید، که همین فرمانده برکنار شده سپاه پاسداران، تا آخرین روزهای فرماندهی اش، در مصاحبه هایی که با روزنامه سلام می کرد، می گفت که از سپاه بیرون نخواهد آمد، لباس سپاهی را از تنش بیرون نخواهد آورد، سپاه پاسداران خانه اوست و از این نوع حرف ها. همینجا به خاطر داشته باشید، که این مصاحبه های اخیر با روزنامه سلام، خودش یک شناسنامه کاملی است، از طرز اندیشه فرهنگی و دانش

* حجت الاسلام رازینی، رئیس دادگستری استان تهران، که جنجال محاکمه شهرداران را برپا کرده و حجت الاسلام نیری سرپرست کمیته امداد امام خمینی، هر دو از وابستگان مستقیم موقوفه اسلامی و عاملان مستقیم قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ می باشند!

س: راه توده موانع موجود بر سر راه دولت خاتمی را به گونه ای دیگر مطرح کرده است، با این مضمون که «چه موانعی بر سر راه تحولات اساسی در ایران وجود دارد؟». ظاهرا نشریه راه توده مسئله خاتمی را در پروسه انقلاب مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است، بنابراین، با این نگرش و ارزیابی، نگاهی می اندازیم به صحنه شطرنج سیاسی ایران و از یک ضد حرکت آغاز می کنیم. یعنی برکناری فرمانده سپاه پاسداران و برکناری او به عضویت در شورای مصلحت نظام. برکناری که رهبر انجام داده است. ما در مصاحبه گذشته، شاهد تاکید نشریه راه توده بر برکناری فرمانده سپاه پاسداران بودیم، که آنرا تحلیل کرده بود. اکنون می خواهیم از زبان شما بشنویم که برکناری محسن رضانی به دبیری شورای مصلحت نظام، یک زنگ خطر برای آقای خاتمی است؟ در این شورا یک بلوک سیاسی در برابر خاتمی و تحت رهبری هاشمی رفسنجانی تشکیل می شود؟ این یک "پولیت برو" است که زیر سایه آقای رفسنجانی تشکیل می شود؟ آیا این برکناری، به این معنی نیست که رهبر دارد یاران خودش را در صحنه نگاه می دارد؟

ج: ارزیابی های ما از رویدادها، همانطور که دفعه گذشته هم تاکید کردم، اینگونه نیست، که زیاد روی افراد حساب خاص بازکنیم. بنابراین و با چنین تعریف هایی که مثلا این مقام چون به فلان پست رفت کوچک شد و یا بزرگ شد؛ و یا فلان کس که این تصمیم را گرفت، به منظور مقابله بود و یا خلاف آن بود، چندان موافق نیستیم. چرا که فردا، این افراد ممکن است نوع دیگری جا بجا بشوند و یا نوع دیگری تصمیم بگیرند و آنوقت اگر سنجش تحولات وابسته به این افراد باشد، دوباره باید تحولات را نوع دیگری ارزیابی کرد و در نتیجه تفسیرهای ما متکی می شود، به این جابجائی ها. بنظر ما بطور عمده باید روند رویدادها را در نظر گرفت. ما باید ببینیم از انتخابات تا حالا سیر تحولات در ایران چگونه بوده است. ما شاهدیم که در عرصه فرهنگی و هنری تحولاتی شروع شده، البته این تحولات با مقاومت بسیار جدی نیروهای روبرو خواهد شد، که در تمام این سال ها اهرم های قدرت حکومتی را توانستند در اختیار بگیرند و نظرات و اندیشه های عقب مانده خودشان را به جامعه تحمیل کنند. همین نیروها، توانستند کارهای منفی بسیاری در جامعه انجام بدهند. در عرصه اجرایی و اداری هم ما در این مدت چند ماه، شاهد آغاز برخی تحولات هستیم. خیلی از مدیران کل، معاونان و حتی روسای موثر را در وزارتخانه های مختلف کنار گذاشته اند، که اغلب آنها وابسته به بازار و حتی اعضا و وابستگان حزب موثله اسلامی بوده اند. یعنی همان حزبی که در دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری شکستی سنگین را متحمل شد و علی القاعده، مانند یک حزب طرد شده و باخته، باید صحنه را ترک کند. شما اگر روزنامه های تهران را ورق بزنید، می بینید، که در طول هر هفته لیست بلندی از انتصابات و تغییرات در وزارتخانه ها، در مطبوعات چاپ می شود. این به حدی است که حتی روزنامه رسالت، بعنوان سخنگوی بازندگان انتخابات شدیداً معترض این امر شده است.

شهرداری‌های نواحی و شهرداران انتخابی مردم، که باید پاسخگویی مستقیم مردم هم باشند، در نواحی تحت مدیریت خود، شرکت‌های تعاونی مصرف مردمی را هم بوجود آورده و با شرکت خود مردم گسترش دهند. در اینجا البته ضربه بزرگی به شبکه عظیم توزیع مایحتاج عمومی مردم، که تحت سلطه بازار و تجار بزرگ و بازاری‌های بزرگ است، وارد می‌آید. یعنی به پایگاه اساسی ارتجاع مذهبی و بازاری‌های جمع شده در حزب "موتلفه اسلامی" ضربه‌ای مهلک وارد می‌آید. چرا این شبکه برای بازار و شکست خوردگان انتخابات مهم است؟ اهمیت آنرا در فشاری جستجو کنید، که از این طریق و با هدایت مستقیم بازاری‌ها، اکنون با احتکار گوشت و مرغ و انواع دیگر مایحتاج عمومی به مردم وارد می‌آید. این توطئه با هدف ناتوان ساختن دولت، تشدید ناراضگی و ناامید ساختن مردم نسبت به توان دولت خاتمی برای تحولات و سرانجام، فراهم ساختن زمینه سرکوب جنبش مردم و روی کار آوردن همان دولتی انجام می‌شود، که اگر در انتخابات موفق شده بودند، روی کار می‌آوردند. خوب، اگر این مدل در شهرداری پیاده شود، فردا می‌توان همین سیستم را در مجتمع‌های قضائی برای تعیین هیات منصفه‌ها پیاده کرد و شکست خوردگان انتخابات را که همچنان این قوه را در اختیار دارند، با رای مستقیم مردم از کرسی قضاوت، که بنا حق بر آن تکیه زده‌اند پائین کشید. بی‌سبب نیست که چرا دستگاه قضائی و شکست خوردگان انتخابات مجلس و ریاست جمهوری هراسناک شده‌اند! کسانی که کوچکترین ارزش و اعتباری برای رای و نظر مردم قائل نیستند، نمی‌توانند ساکت بنشینند و اینطور به تله شورشانی شدن امور بیفتند! آنها پیش از آنکه کار از کار بگذرد، دست به پیشگیری زده‌اند و تلاش بسیار می‌کنند، تا نه تنها شهردار تهران را برکنار کنند، نه تنها جلوی انتخابی شدن شهرداران را بگیرند، بلکه حتی اگر بتوانند با حکم رهبر یک شهردار هم برای تهران تعیین کنند و بطور کلی جلوی کار را از بیخ بگیرند! همان سیستمی که در تلویزیون حاکم است! می‌بینید موانع تحولات چگونه زیر سایه جنجال‌ها پنهان می‌شود و ما در خارج از کشور نمی‌توانیم آن را بازشناخته و برای درهم کوبیدن آن به یاری مردم داخل کشور برویم؟

چه باید بکنیم؟ بنظر ما نه تنها این توطئه‌ها را باید انشاء کرد، بلکه باید به صف ارتجاع و مخالفان تحولات یورش هم برد.

س: اتفاقا در پلاتفرم آقای خاتمی هم تاکید بر همین نکته، یعنی نهادینه کردن قانون وجود داشت و خیلی هم دقیق فرموله شده بود. اما برای من، حتی با توجه به همین ماجرای محاکمه شهرداران، این سوال مطرح است، که وقتی قانون و قوه قضائیه هماهنگ با اهداف دولت نیست، چگونه جمهوری اسلامی و یا آقای خاتمی می‌تواند به سمت قانونیت برود و حتی آنرا نهادینه کند؟ قوانین که فعلا در جهت اهداف برنامه آقای خاتمی نیست! ضمنا این ماجرای شهرداری که آنرا اینگونه تحلیل کردید، بنظر می‌رسد ابعاد سیاسی و جناحی جدی دارد و این محاکمه هم بر می‌گردد به نوعی نبرد در جمهوری اسلامی.

ج: با نظر آخر شما نه تنها موافقم، بلکه می‌خواهم تاکید کنم که این نبرد، از همان ابتدای پیروزی انقلاب بین طیف‌هایی، که به نمایندگی از اقشار و طبقات مختلف در حکومت شرکت داشتند، وجود داشته و همچنان هم دارد، که حزب ما آنرا "نبرد که بر که" نامید. اما درباره قانونیت که شما اشاره کردید، ظاهرا تلاش این است که این امر مهم را به یک درک توده‌ای تبدیل کنند و مردم را برای آن بسیج کنند. بنظر ما هم اگر چنین باشد و با موفقیت هم همراه شود، حرکتی بزرگ و تاریخی در ایران انجام شده است. یعنی درک از قانون و قانونیت را به پائین جامعه بردن. همین روزها آقای خاتمی سفری به اردبیل داشته و در "سرعین" هم به میان جوانان رفته است. او در جمع جوان‌ها اشاره به این امر کرده و از تمام جوان‌ها خواسته پیرامون دو سوال فکر کرده و نظرشان را به او بنویسند. یکی قانون و قانونیت در جامعه و دوم دفاع از استقلال مملکت. شما تصور کنید، جوانی که در این سال‌ها به بهانه‌های مختلف برایش محدودیت ایجاد می‌کردند و می‌کنند و حتی به بهانه آستین کوتاه پیراهن و یا بدحجابی توی سرش می‌زدند، حالا مورد خطاب رئیس جمهوری که به میانشان رفته، قرار گرفته و آزش خواسته شده که برای دو امر مهم مملکت نظر بدهد. ما با این شیوه‌های بسیج مردم برای تحولات نه تنها موافقیم، بلکه آن را یگانه راه ایجاد تحولات و مقابله با مخالفان داخلی و خارجی تحولات می‌دانیم. یعنی مسائل و مشکلات را به عمق جامعه بردن، مردم را سهیم کردن در تصمیمات، باید قاطعانه از این شیوه عمل دفاع کرد و مشوق و حامی هر دولتی بود که در این جهت گام بردارد.

س: وقتی شما اینگونه مسائل ایران را تحلیل می‌کنید، اینطور می‌تواند تلقی شود، که یک انقلاب پوپولیستی دارد تبدیل می‌شود به انقلاب توده‌ای‌ها. آیا چنین تلقی پیش نمی‌آید؟

ج: نه! ما اینطور نمی‌بینیم. اولاً وقتی شما اصطلاح "توده‌ای‌ها" را به کار می‌برید، می‌تواند اینطور تبلیغ و استنباط شود که حزب توده ایران دارد در داخل کشور انقلاب می‌کند! با این تبلیغ، ارتجاع و مخالفان تحولات اساسی، چه در داخل و چه از خارج از کشور، همیشه به خیزش‌های مردمی میهن ما، ضریبات مهلکی زده‌اند. نباید اینطور شود، که اگر احتمالا آقای خاتمی موفق شد گام‌هایی در جهت درست بردارد، زیر رگبار همین تبلیغاتی که اشاره کردم

می و بینش اجتماعی این فرمانده سابق، که حالا می‌خواهد، بقول خودش فرهنگی هم بکند. در واقع این مصاحبه‌ها، نه تنها موجب اعتراف صریح فرماندهان سپاه در دخالت در امر انتخابات به سود ناطق نوری شد، بلکه دست خالی فرهنگی و سیاسی او را هم خوب باز کرد! البته به خاطر داشته باشید، که تغییرات در فرماندهی نیروهای نظامی و بویژه سپاه پاسداران که فرماندهانش متهم هستند به دخالت و توطئه در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری، در این سطح باقی نمانده و قطعا در آینده نزیاتی نخواهد ماند و حتی سریرا توسعه خواهد یافت. ما بارها نوشته و در مصاحبه قبلی هم که با هم داشتیم، تاکید کردیم، که بدنه نیروهای مسلح و سپاه پاسداران، براساس آرائی که به خاتمی داده‌اند، دیگر فرماندهان کنونی خودشان را قبول ندارند و حکومت هم هیچ چاره‌ای جز تسلیم در برابر خواست این بدنه ندارد. جمعی از فرماندهان آلوده به نان و بده بستان بازار و حزب "موتلفه اسلامی" هستند و این امر در سپاه وسیعا افشا شده است. بنابراین ارزیابی، اگر بقول شما، رهبر جمهوری اسلامی هم بخواهد این مهره‌ها و فرماندهان طرد شده را زیر پرورای خودش نگهدارد، عملا در برابر بدنه سپاه قرار گرفته و به موقعیت خودش بیش از پیش در میان این نیروها لطمه وارد می‌آورد. فرماندهان سپاه هنوز، براساس سنتی که از زمان پایه گذاری سپاه پاسداران باقی است، با ابراز تمایل فرماندهان زبردست انتخاب می‌شوند و فرمانده کل هم با ابراز تمایل شورای فرماندهان، که از نظر ما این خودش یک سنت مثبتی است و این را باید همینجا و با صراحت گفت. از جمله دلایل عدم رشد اندیشه‌های کودتائی در سپاه پاسداران همین نکته است. البته این فرمانده در نهایت باید حکم و موافقت رهبر جمهوری اسلامی را هم داشته باشد، اما اینطور نیست، که او بدون در نظر گرفتن تمایل فرماندهان، یک فرمانده برای واحدهای سه گانه و فرماندهی کل سپاه منصوب کند! در نتیجه برکناری فرمانده سپاه پاسداران و برگماری فرمانده جدید برای این سپاه، با موافقت و تمایل و خواست بقیه فرماندهان هم بوده و به همین ترتیب باید قبول کرد که این ابراز تمایل تا رده‌های پائین فرماندهی در سپاه پاسداران جریان داشته و دارد!

*** گاشقان "طرد ولایت فقیه" و "جامعه منهای ولایت فقیه" از نظرات صریح حزب توده ایران در این باره که در اوج اقتدار جمهوری اسلامی و آیت الله خمینی رسماً اعلام شده، بسی اطلاعند!**

س: به این ترتیب سمت تحولات در جهت بدنه ارگان‌هاست؟

ج: ما امیدواریم جهت اصلی تحولات، به طرف عمومی تر شدن تصمیمات، سهم داشتن مستقیم مردم در تصمیمات و یا همان اندیشه‌ای باشد که از همان ابتدای انقلاب آیت الله طالقانی مطرح کرد و آقای خاتمی هم برنامه خودش را بر آن اساس اعلام داشت، یعنی شورشانی شدن تصمیمات. تنها نباید امیدوار بود که این روند شروع شود، بلکه باید کمک کرد، که چنین بشود. با این تعبیر، بدنه ارگان‌ها نیز باید به سرنوشت ارگانی که در آن هستند، سهم داشته باشند. همینجا اجازه بدهید مسئله شهرداری تهران و جنجال اخیری را که دادگستری تهران راه انداخته مطرح کنیم. البته می‌دانید که دستگاه قضائی کشور در تیول بازار و موتلفه اسلامی و ارتجاع مذهبی است.

ماجرای واقعی شهرداری را باید در طرحی جستجو کرد، که برای انتخابی شدن شهرداران نواحی ۱۲گانه تهران و رفتن به سوی انتخابات شوراهای محلی در دست تهیه است. اینکه در جمهوری اسلامی فساد و رشوه‌گیری و رشوه خواری همه گیر شده، هیچ جای تردید و شکی نیست و شهرداری هم بخشی از همین دستگاه حکومتی آلوده است. وقتی مافیای اقتصادی جامعه را در قبضه قدرت خود گرفته و دلالتی و فرهنگ پول پرستی و پول سازی رایج‌ترین فرهنگ است، چگونه فساد و رشوه خواری در تمام دستگاه حکومتی نتواند همگانی شود؟ بنابراین، بحث بر سر تخلفات مالی در شهرداری نیست، بلکه بحث بر سر ریشه‌های سیاسی این ماجرا و موانع داخلی است که بر سر راه تحولات در داخل کشور بوجود می‌آورند. چرا که اگر قرار بر دزد بگیری و مبارزه با نوکیسه‌ها و رشوه خوارها بود، باید در درجه اول سراغ همان بنیاد باصطلاح مستضعفان می‌رفتند که یک قلم پرونده ۱۲۳ میلیارد تومانی‌اش هنوز بسته نشده است. باید سراغ پرونده معاملات اسلحه در خارج از کشور می‌رفتند، که با انواع قتل و جنایات و زدو بندهای سیاسی هم همراه است! پس ماجرا چیز دیگری است! ماجرا همان طرح انتخابی شدن شهرداران نواحی ۱۲گانه و انتخابی بودن شهردار تهران و لایذ بعد از آن هم اجرای همین برنامه در سراسر ایران است. ماجرا فلج کردن تلاش‌هایی است که برای اعلام فعالیت حزب کارگزاران در جریان است. شما تصور کنید، که مردم خودشان، و بعنوان اولین قدم برای رفتن به سوی شورشانی شدن امور شهری و خدماتی خود، شهردار برای نواحی خودشان تعیین کنند و شهردار تهران هم با رای مستقیم مردم انتخاب شود. و باز هم تصور کنید که در چنین انتخابی شهردار کنونی تهران با چند میلیون رای مستقیم مردم سر جایش بنشیند. آنوقت تکلیف دست‌های پشت پرده برای حکومت چیست؟ اگر شهردار تهران چند برابر رئیس کنونی مجلس اسلامی رای بیاورد، آقایان چه باید بکنند؟ حالا به این طرح، که ظاهرا همچنان مطرح است و دولت سرگرم تهیه لایحه آن می‌باشد، این طرح را هم اضافه کنید، که همین

پیش از انتخابات مجلس پنجم، بطور مفصل منتشر کرده و بررسی کرده ایم. شنوندگان شما می‌توانند به این شماره‌های راه توده مراجعه کنند! واقعا تاریخ این دوره از کارشکنی‌های بازاری‌ها و روحانیون طرفدار آنها در بازداشتن چرخ صنعت و تولید در ایران خواندنی است. نامه‌های متعدد و تهدیدآمیزی در همین موارد از سوی آیت‌الله‌های قدرتمندی نظیر گلپایگانی و مرعشی، خطاب به آیت‌الله خمینی و مجلس و دولت وجود دارد، که همگی به تحریک همین بازاری‌ها و سران حزب مؤتلفه اسلامی که حالا خودشان را مدافع ولایت مطلقه فقیه معرفی می‌کنند، تهیه شده و فتواها و نظرات آیت‌الله خمینی را بعنوان غیر شرعی و مخالف فقه و سنت بودن رد کرده‌اند. بدین ترتیب مخالفت با قانون اساسی، نه تنها در عرصه سیاسی و آزادی‌ها، بلکه در عرصه اقتصادی هم با مخالفت و کارشکنی‌های بازار و سرمایه‌داری تجاری شروع شد. جنگ در این مورد کسک بزرگی به این کارشکنی‌های بازار و روحانیون وابسته به بازار کرد. خود این جنگ هم برای همین منظور، یعنی تضعیف قدرت مابلی ایران و جلوگیری از تثبیت دست‌آوردهای انقلاب، که آزادی‌ها در راس آنها بود، شروع شد، که البته در نظر داشتند، اگر توانستند پس از آن یورش ناگهانی به خاک ایران، کارهای دیگری هم بکنند و احتمالا دولتی دست‌نشانده‌ای را هم در ایران بوجود بیاورند. اینها واقعا بخش‌های مهمی از سرگذشت مملکت ما در دو دهه اخیر است، که ما تصور می‌کنیم، بد نباشد، که شنوندگان شما، یکبار هم این سرگذشت را از زبان ما بشنوندند. اینها واقعا نکاتی است، که اگر مایل باشید می‌توانیم یکبار درباره آنها صحبت کنیم. مثلا پیرامون اطلاعاتی که درباره فعل و انفعالات نظامی و سیاسی در کشورهای همسایه ایران مثل عراق و ترکیه و شیخ نشین‌ها و بقیه وجود داشته و همین حالا هم به نوعی وجود دارد و همگی آنها تاثیر مستقیم بر تقویت موقعیت ارتجاع، زدوبندچی‌های با خارج، مخالفان آزادی‌ها در جمهوری اسلامی داشته و دارد. برخی از آنها واقعا ماجراجویی‌هایی بوده که دست کمی از ماجراجویی‌های چپ‌روها در داخل کشور نداشته است. مثلا اخیرا کتابی در ایران منتشر شده بنام «ارتش تاریکی» در این کتاب که ظاهرا توسط یکی از افسران سلطنت طلب، که گویا در ایران بدام افتاده، نوشته شده و با نام «ب.کیا» در ایران منتشر شده، اطلاعاتی وجود دارد درباره ارتش‌رهای بخشی که ارتشبد «آریانا» تشکیل داده بود و در پاریس و ترکیه عده‌ای را نه تنها دور خودش جمع کرده بود، بلکه جمعی را هم برای مدتی به کوه‌های کردستان فرستاده بودند. اطلاع از سرگذشت جمهوری اسلامی و آن مجموعه‌ای که موجب شد، انقلاب ایران به این سیر قهقرائی بیفتد، بدون در نظر گرفتن این موانع خارجی تحولات در ایران، در کنار موانع داخلی این تحولات ناممکن است. اکنون هم به نوع دیگری این مسائل ادامه دارد.

اما، بازگردیم به آن سیستم اقتصادی که در ارتباط با جمهوری اسلامی شما به آن اشاره کردید. ما نمی‌توانیم درباره اقتصاد ایران صحبت کنیم و عوارض و عواقب جنگ یا عراق در نظر نگیریم. پس از پایان جنگ، که سران جمهوری اسلامی واقعا تا آخرین لحظه مردم آسا به آن ادامه دادند، کشوری به تمام معنی ورشکسته روی دست مردم ایران مانده بود. همه چیز بر باد رفته بود. علی‌القاعده، مبتکران ادامه جنگ و آن ماجراجویی‌ها، که به قیمتی تاریخی برای ایران تمام شد، نه تنها باید کنار گذاشته می‌شدند، بلکه باید در یک دادگاه ویژه منتخب مردم، به همه این مسائل، سیاست‌ها و محرکان و مشوقان آن رسیدگی می‌شد، که چنین نشد. دولت دو راه در پیش رو داشت. یا باید حقیقت را به مردم می‌گفت و با بسیج مردم و حتی توزیع اوراق کسک مردمی، می‌رفت بطرف بازسازی کشور و یا باید دست به دامن همسان کشورهای می‌شد که جنگ را دامن زده و آتش بیار آن بودند. سران جمهوری اسلامی اهل راه حل اول نبودند، زیرا می‌دانستند که در آن صورت حاکمان باید اشتباهات عظیم و تاریخی خود را نه تنها بپذیرند، بلکه باید خود را برای پس دادن یک حساب بزرگ به ملت ایران آماده کنند. برای حساب پس گرفتن از کسانی که هیچ توصیه‌ای را برای پایان دادن به جنگ طی ۸ سال قبول نکردند بودند، مدعیان بسیاری وجود داشت. * به این ترتیب سران جمهوری اسلامی و همانها که مبتکر ادامه جنگ بودند، رفتند سراغ بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و برای گرفتن وام، همان تعهداتی را بپذیرفتند، که همه کشورهای جهان سوم و حتی کشوری مثل روسیه بپذیرفته‌اند. برنامه اقتصادی تعدیل اقتصادی دیکته شده از سوی این بانک و این صندوق بدین ترتیب به ایران تحمیل شد و کشور رفت زیر بار یک قرض چند ده میلیاردی. حکومت حتی همین پول را هم بدلیل فضای بسته سیاسی و ساختاری که با هرگونه فاش‌گویی و سپس کردن مردم در سرنوشتی که برایشان رقم زده بودند، بیگانه بود، به خوبی تبدیل شد، که نه بجای تزریق به بدنه اقتصاد ورشکسته کشور، بلکه تزریق شد به بازار و به تن تجار بزرگ و نوکیسه‌های دولتی، که از کنار دلالتی تسلیحات نظامی و انواع احتکارها، در طول جنگ فریه شده بودند. مافیای اقتصادی و سیاسی در کنار این برنامه تعدیل، همانطور رشد کرد که در مکزیک و دیگر کشورهای امریکای لاتین و حتی مسکو رشد کرده است. خصوصی‌سازی ابعادی در حد غارت همه جانبه مملکت به خود گرفت. حتی بخش‌های دولتی که در زمان رژیم گذشته هم در اختیار دولت بود، مثل پست و تلفن و هواپیمائی هم در اختیار بخش خصوصی، و در واقع مافیای اقتصادی-سیاسی حاکم در جمهوری اسلامی قرار گرفت. حتی راه آهن ملی ایران را هم دو قسمت کردند و یک بخش آنرا در اختیار باصطلاح بخش خصوصی گذاشتند و اگر از بیم شورش مردم نبود، این برنامه همچنان می‌رفت تا ایران را کاملا تبدیل به یکی از

قرار بگیرد. اما اگر منظور شما این باشد، که تحولات را با بسیج توده‌ها باید پیش برد، این نظر درستی است و ما هم با آن موافقیم. توده‌ای‌ها هم بخشی از توده‌های مردم هستند! همین قدرت و آگاهی توده‌ای مردم بود، که نتیجه انتخابات اخیر ریاست جمهوری را تعیین کرد و همین انتخابات هم نشان داد، که آگاهی مردم و بسیج آنها چه قدرت عظیمی است. تحولات را می‌توان متکی به این قدرت گام به گام پیش برد، اگر کارشکنی‌های داخلی و خارجی موثر واقع نشود. این اگر خیلی خیلی بزرگی است، که در برابر ملت ایران قرار دارد.

* اجازه بدهید، یکبار هم از زبان ما، سرگذشت پرحادثه سال‌های پس از پیروزی انقلاب به گوش ایرانی‌ها برسد، تا بدانند حزب توده ایران چگونه سر خود را داد، تا انقلاب بر باد نرود!

س: وقتی اشاره می‌کنیم به انقلاب پوپولیستی و توده‌ای‌ها و مردمی ج: توده‌ها، نه توده‌ای‌ها!

س: بله، مردم. بهرحال انقلاب ایران، یک انقلاب پوپولیستی بود، از دیدگاه بسیاری از تحلیلگران. عده‌ای آنرا توطئه‌آرزیایی کرده‌اند، عده‌ای می‌گویند کودتا بود. بهرحال، همین برداشت‌ها در مورد سیستم اقتصادی جمهوری اسلامی هم وجود دارد. بسیاری براین عقیده‌اند که اقتصاد جمهوری اسلامی هم یک اقتصاد پوپولیستی بود و بعد هم اقتصاد جنگی و بعد از آن هم قدرت بنیادهائی که شما هم در تحلیل خودتان از وضع کنونی جمهوری اسلامی، به نقش آنها اشاره می‌کنید. حالا سوال اینست که برخوردی که آقای خاتمی با این اقتصاد متکی به بنیادها و نهادهای قدرت اقتصادی خارج از اختیار دولت باید داشته باشد، چیست؟ او با این مراکز قدرت چگونه باید برخورد کند؟ از یک طرف با مانیائی که این بنیادها و نهادهای قدرت اقتصادی و سیاسی را در اختیار دارند باید برخورد بکند و از طرف دیگر طبقه بهره‌مند از این بنیادها، چه برخوردی با دولتی که بخواهد قلمرو آنها را محدود کند، خواهد داشت؟

ج: ببینید، آقای خدابخشیان! این جنجال‌هایی که درباره اقتصاد بعد از انقلاب می‌کنند، درست نیست. نه اقتصاد جمهوری اسلامی، بعد از انقلاب سوسیالیستی بود و نه کوپنی که برای مبارزه با محتکران، بخصوص در دوران جنگ و بحران اقتصادی و چپاولی که همین تجار بزرگ در جمهوری اسلامی راه انداخته بودند و همچنان هم ادامه دارد، به معنای کمونیسم بود. این حرف‌ها، همگی بخشی از همان کارزار تبلیغاتی است که همیشه برای جلوگیری از تحولات در ایران برافه انداخته و باز هم خواهند انداخت. اقتصاد جمهوری اسلامی، در آن سال‌های اول تقویت بخش دولتی و بخش تعاونی در برابر بخش خصوصی بود. شما می‌دانید که بخش دولتی در زمان رژیم گذشته هم وجود داشت، مانند شبکه راه آهن دولتی، پست، هواپیمائی، برق و امثال اینها، البته این بخش در ابتدای جمهوری اسلامی مقداری گسترش یافت و تلاش شد که عرصه‌های کلیدی اقتصاد دست دولت باشد، که این تلاش، هم بدلیل کارشکنی سرمایه‌داری تجاری که خواهان برتری خود بر بخش تولیدی بود و هم بدلیل انحصارطلبی حکومت در عرصه سیاسی، سرگردانی در تعیین جهت عمده اقتصادی، ناتوانی مدیریتی و یک سلسله عوامل دیگر، که بتوقع آن می‌توان درباره همه آنها صحبت کرد، نتوانست به موفقیت دست یابد. بسیاری از کارخانه‌های بزرگ بخش خصوصی رژیم گذشته که دولت آنها را مصادره کرده بود، به مجموعه همین دلائل و تکنیک‌های ناشی از جنگ و تحریم اقتصادی نه سود، بلکه ضرر هم دادند. در بخش تعاونی هم، تنگ‌نظری‌های مذهبی، دخالت مساجد محل و هیات‌های مذهبی همین محلات و مساجد در این امر و سرانجام وصل کردن این تعاونی‌ها به شبکه توزیع بازار، عملا مانع گسترش و پا گرفتن آنها شدند و حتی خود همین تعاونی‌ها، مرکز معاملات زیر میزی شدند و مساجد هم دستشان آلوده همین معاملات شد. همین وضع در کارخانه‌ها و شرکت‌ها نیز بوجود آمد، منتهی در آنجاها، انجمن‌های اسلامی نقش مساجد و هیات‌های مذهبی محلات را ایفا کردند. بنابراین می‌بینید که بازار و بازاری‌ها و تجار بزرگ که سهم عمده را از انقلاب می‌خواستند و خود را صاحب انقلاب می‌دانستند، چگونه از همان ابتدا مانع هر نوع تحول مردمی و منطقی در ایران بوده‌اند، حالا هم که بزرگ‌ترین نقش را در حکومت دارند. شما حتما باید بخاطر داشته باشید، که همین آقای عسگرآلادی، دبیرکل حزب مؤتلفه اسلامی، در ابتدای جمهوری اسلامی وزیر بازرگانی بود و در واقع نقش نماینده تجار و بازاری‌ها را در دولت برعهده داشت و یکی از مخالفان سرسخت بخش دولتی و تعاونی اقتصاد و مدافع آزاد بودن تجارت خارجی، همین ایشان بود، که هنوز هم هست. ایشان به شهادت مطالبی که در آستانه انتخابات مجلس پنجم و در مخالفت با هر نوع سرپیچی دولت رفسنجانی از برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی‌سازی، در روزنامه زسالت نوشته، حتی طرفدار و اگر داری نفت به بخش خصوصی برای تبدیل آن به یکی از عرصه‌های تجارت خارجی بخش خصوصی است و با تولید صنعتی مخالف است. ما این مطالب و نقطه نظرات او و دیگر همکاران و همفکرانش، نظیر مهندس مرتضی نبوی و مهندس باهنر را در جریان کارزار انشای نقش بازار و مؤتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی، در شماره‌های

و مبارزه با نوکیسه‌ها، مبارزه را با عاملین مستقیم اجرای برنامه‌های اقتصادی و سیاسی ۱۵-۱۰ سال اخیر را شروع کنید. حساب اصلی را به مردم ایران، کسان دیگری باید پس بدهند، که همچنان در مقامات کلیدی نشسته‌اند! نه فلان کارمند و مجری!

شما می‌دانید، که همین برنامه تعدیل اقتصادی، در کشورهای دست دوم اروپایی، مانند اسپانیا، پرتغال، یونان، به نسبت کشورهای مثل آلمان و فرانسه عرض می‌کنم، در این کشورها نیز برنامه تعدیل اقتصادی و برنامه دیکته شده بانک جهانی، تحت عنوان "لیبرالیسم اقتصادی" پیش برده می‌شود. مافیای اقتصادی و سیاسی، بدین ترتیب در ایران اختصاصی نیست، این نتیجه مستقیم این برنامه‌است، همچنان که در مسکو و روسیه هست. شما حتما شنیده‌اید، که همین روزها، یلتسین هم مجبور شده، در نطقی که از تلویزیون کرده، رسماً بگوید، که مملکت را مافیا اداره می‌کند! یعنی خود او هم نوکر و کارگزار این مافیاست. در اکثریت مطلق کشورهای امریکای لاتین هم، اکنون وضع به همین‌گونه‌است. در این سیستم، بخش دولتی روز به روز کوچکتر و محدودتر شده و حمایت دولت از مردم محدود و محدودتر شده و در عوض بخش خصوصی روز به روز پر قدرت‌تر شده و در واقع یک دولت سایه بسیار پر قدرت تشکیل داده که دولت رسمی نیز تابع آنست. همین دولت سایه را، در ایران بنیاد مستضعفان و گروه‌های فشار اقتصادی و سیاسی تحت کنترل مافیای مالی-سیاسی مولفه و روحانیت مبارز تهران تشکیل داده‌اند. وقتی از گروه‌های فشار سیاسی، بگوییم بندهائی که از روی سر ارگان‌های رسمی انجام می‌شود، نقدینگی عظیم بخش خصوصی، شبکه ارزخارجی، حمله به سینماها، کتاب‌نروشی‌ها، آدم ربائی‌ها، ترورها و انواع این نوع حوادث در جمهوری اسلامی صحبت می‌کنیم، به همین حکومت پر قدرت "سایه" باید توجه داشته باشیم!

بنابراین آنچه که در ایران می‌گذرد یک وضع انحصاری نیست، گرچه بافت مذهبی حکومت و شرایط ویژه ایران از انقلاب بیرون آمده بر این ساختار تاثیر هائی گذاشته‌است. بعد از قبول برنامه تعدیل اقتصادی، خصوصی سازی واقعاً انجام گسیخته، که نامیل بازی هم بر آن اضافه شد، کمر ایران را بیش از پیش شکست. فساد و دزدی و رشوه خواری و بالاخره همه آنچه که امروز گریبان ایران را گرفته، از درون همین خصوصی سازی، و تعدیل اقتصادی و وام‌های بانک جهانی که به ایران سرازیر شد و فارغ از هر نوع نظارت مطبوعات و مردم به جیب غارتگران رخت، بیرون آمد. خصوصی سازی ابعادی چنان وسیع و شتابزده به خودش گرفت، که باور کردنی نیست. حتی بخش‌هایی که در رژیم گذشته هم تحت مدیریت دولت بود، در جمهوری اسلامی به بخش خصوصی و بازاری‌ها و روحانیون وابسته به بازار و نوکیسه‌های رشد کرده در دستگاه دولتی، واگذار شد؛ مثل راه آهن ملی ایران و پست، معادن! سوسیدها حذف شد و مردم بی پناه رها شدند، و این یعنی قانون جنگل، مثل همان امریکائی که شما هم ساکن و مقیم آن هستید. هر کس توانست، به هر شکل و نحوی زننده بماند، مانده‌است و در غیر اینصورت ضعیف باید بمیرد و قوی باید بماند! ۳۵ میلیون امریکائی فائقه بسمه‌های درمائی، که همین دولت آقای کلینتون با شعارهای فریبنده درباره پایان بخشیدن به آن از مردم رای گرفت و به کاخ سفید رفت، مشمول همین قانون است! سال‌های اجرای تعدیل اقتصادی، سال‌های پا گرفتن و تشدید فساد قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و فساد حکومتی است. * در همین دوران، حتی بسیاری از کارگزاران حکومتی در زمان حیات آیت الله خمینی نیز خانه نشین شدند و حتی برخی از آنها به زندان افتادند! این خودش یک کودتای خونین دیگری بود در جمهوری اسلامی، که راه را برای اجرای برنامه تعدیل اقتصادی هموار کرد. بازار و بازارهای حکومتی، که حالا با حقه بازی شانه خودشان را می‌خواهند از زیر بار این فاجعه بیرون کشیده و خودشان را منتقد دولت جا بزنند، در واقع حامی جدی و شریک مستقیم این فاجعه بوده و هستند. آنها ایران را یک مرکز بزرگ تجاری تصور کرده‌اند و مصمم هستند به این هدف خودشان برسند.

س: خوب، آقای خاتمی چگونه می‌خواهد با این قدرت مبارزه کند؟ با بازاری که نقش لاجستیک ملاتاریا را داشته، چگونه می‌خواهد بچنگند؟ با کدام ابزارهای قانونی؟ با کدام قانون می‌خواهد این مبارزه را پیش ببرد؟

ج: ببینید! شما هیچ قانونی را سراغ دارید، که مثلاً هزار سال در یک کشوری حاکم باشد؟ خوب، قوانین هم تابع توازن نیروهای اجتماعی، تحولات، انقلاب‌ها، خیزش‌ها، قیام‌ها و نیازهای روز جامعه است. در مملکت ما هم وضع به همین گونه‌است. این قانون است که خودش را باید با خواست مردم تطبیق بدهد. درست این است، که بگوییم، خواست مردم باید جنبه قانونی پیدا بکند.

فلاکت بازترین کشورهای امریکای لاتین کند. مافیای اقتصادی، نان مردم را از گلویشان بیرون کشید. کار به آنجا کشید که مردم پابره‌نه در اسلام شهر، که دیگر کار به استخوانشان رسیده بود، به استقبال مرگ رفتند و در اعتراض به افزایش قیمت اتوبوس شهری به خیابان‌ها ریختند و از اینکه به گلوله بسته شوند به خودشان ترس راه ندادند. به این ترتیب باید با صراحت گفت، که برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی لجام گسیخته فصل دوم آن فاجعه‌ایست در جمهوری اسلامی، که فصل اول آن جنگ است! در همین دوران است، که بزرگ ترین دلالتی ارز خارجی در ایران راه افتاد و خزانه مملکت را بازار و مافیای اقتصادی غارت کردند. توقف در ادامه برنامه تعدیل اقتصادی، از همین دوران، یعنی پس از شورش مردم اسلام شهر، شروع شد، که مشخص‌ترین نشانه آن، کنترل بازار آزاد ارز خارجی در داخل کشور و کنترل بازرگانی خارجی بود. شکاف در دولت ائتلافی هاشمی رفسنجانی از اینجا شکل گرفت که تا پایان انتخابات اخیر ریاست جمهوری ادامه یافت.

س: به این ترتیب، در اینجا یک طبقه جدید شکل گرفت؟

ج: نخیر! این طبقه وجود داشت، فقط این وام‌ها و مناسبات خارجی وابسته به آن، آنها را بیشتر تقویت سیاسی کرد.

س: جناح مغز آبی‌های آقای رفسنجانی، یعنی نوربخش، عادلی، زنگنه، بانگی که برنامه‌های صندوق بین المللی پول را پیاده می‌کردند در دولت رفسنجانی یا جمهوری دوم، در حقیقت به نوعی همسوسی و همکاری با بازاری‌ها داشتند و یا نفوذ دست راستی‌ها و بازاری‌ها موجب شد، تا اینها این برنامه را اجباراً انجام دهند؟

ج: ببینید! آنها یک ائتلاف با هم انجام دادند.

* **نبوسید، خاتمی چگونه می‌تواند از سد موانع بگذرد، کمک کنید که جنبش و خاتمی از این سدها بگذرند! اینست آن سیاست دوستی که مهاجرت و طرفداران تحولات در داخل و خارج از کشور باید آنرا پیگیری کنند.**

س: یعنی چپی‌ها را کنار گذاشتند

ج: بله! آنها یک ائتلاف انجام دادند با بازار، یعنی با "مولفه اسلامی" که همین آقایان عسکروالادی، بادامچیان، مرتضی نبوی، پرورش، حاج اصانی، اسدالله لاجوردی، میرسلیم، باهنر، خاموشی و عده دیگری، رهبران آن هستند. با این حزب، یک دولت ائتلافی تشکیل شد. البته، حتی تا آستانه انتخابات مجلس پنجم هم پنهان می‌کردند، که این "مولفه اسلامی" یک حزب سراسری است، که در جمهوری اسلامی، به رغم ممنوعیت فعالیت همه احزاب دیگر، فعالیت می‌کند، کنگره می‌گذارد، پلنوم می‌گذارد و دم و دستگاه گسترده رهبری دارد و در تمام شهرها و شهرستان‌های ایران هم نماینده و دفتر نمایندگی دارد و سازمان‌های پر قدرت وابسته ای نظیر انجمن‌های صنفی بازار، دانشگاه‌ها، شعبه روحانیون و اتاق پر قدرت بازرگانی و صنایع را در اختیار دارد. در همه این دوران، همین آقایان، در حالیکه مانع هر نوع فعالیت سیاسی دیگران بودند و هربلانی که خواستند بر سر زندانیان سیاسی ایران، در زندان‌های ایران آورند، می‌گفتند "حزب فقط حزب ا" الله! در کنار این حزب، جامعه روحانیت مبارز تهران، بعنوان نزدیک ترین متحد آنها وجود داشت و دارد، که آنهم در حقیقت یک حزب حکومتی است که همه رهبران و وابستگان مستقیم به آن روحانیون هستند، که در جمع آنها امثال "آیت الله شیخ خزعلی" حضور دارد، که گفته می‌شود، از گردانندگان اصلی مافیای حجتیه است. از طریق همین جامعه، مدارس مذهبی، حوزه علمیه قم، دادگاه ویژه روحانیت، شورای ائمه جمعه و جاعسات، جامعه و عیاض، نمایندگان ولی فقیه در سراسر ایران، تولید آستان قدس رضوی و انواع تشکلهای سیاسی-مذهبی دیگر تحت کنترل بوده و هست. جامعه روحانیت مبارز تهران هم، همانطور که در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دیدیم، متحد جدی حزب مولفه اسلامی و بازار است. البته نباید تصور کرد، که همه در این جامعه دارای گرایش‌های یکدست هستند، اما در مجموع خود، گرایش حجتیه، ارتجاع مذهبی و اتحاد با مولفه بر دیگر گرایش‌ها برتری دارد. این جامعه هم برای خود، دم و دستگاه رهبری دبیرکل، سخنگو و کمیته مرکزی و بقیه زیرساخت‌های یک حزب سیاسی را دارد. در واقع دولت ائتلافی رفسنجانی، مرکب از این مجموعه بود، باضافه عده‌ای کارگزار تحصیل کرده امریکا، که برنامه تعدیل اقتصادی را پیش بردند و طبعاً عوارض خانمان برانداز این سیاست نیز مانند سیاست ادامه جنگ، به حساب همه آنها باید نوشته شود. وقتی حالا، از طبقه نوکیسه سخن می‌گویند و یا حقه بازی و معرکه محاکمه رشوه خواران شهرداری را تشکیل می‌دهند، باید پرسید، اینها عوارض کدام برنامه اقتصادی و سیاسی است؟ بجای محاکمه

یعنی فردی که خود باید سرانجام بعثت این قتل عام، در یک دادگاه عمومی محاکمه شده و به مجازات برسد.

ما بعنوان مهاجرین سیاسی وظیفه نداریم، حداقل به خون خواهی مشتی ایرانی بی گناه، که به جرم دفاع از انقلاب، از آزادی و دفاع از میهنشان قتل عام شدند، مسائل را اینگونه ببینیم و افشاکاری و آگاهی مردم را کامل کنیم؟ همین غفلت از مسائل داخل کشور و نداشتن سیاست درست در ارتباط با اوضاع ایران نیست، که فرصت می دهد تا یک جنایتکار، متکی به بی خبری ما، و به امید پنهان ماندن پشت فراموشکاری عمومی رئیس دادگستری مملکتمان باشد؟ باید فشار آورد تا در همان مجلس اسلامی که او می خواهد همراه شهردار تهران ظاهر شود، یک نماینده با غیرت از جایش بلند شده و درباره این جنایت از او سؤال کند. البته ما فکر می کنیم یکی از دلایل عدم حضور او در مجلس همین فرار از علنی شدن و چاپ عکسش در مطبوعات و شناخته شدنش توسط زندانیان و خانواده های آنها جالب است! ما اطلاع داریم که رازینی حتی لباس روحانیت را هم از تنش درآورده و با کت و شلوار در محل کارش حاضر می شود تا بلکه کسی او را به یسار نیآورد. ضمناً او یکی از چند مهره تعیین کننده ایست که در توطئه برکناری آیت الله منتظری نقش داشته است! شنوندگان شما، تا حالا به این مسائل هم توجه کرده اند؟ اصولاً با ایران اینگونه آشنا هستند؟ ضعف در ایران شناسی امروز، در همین نکات نهفته نیست!

س: فرهنگ پول باوری!

ج: بله همین! تعدیل اقتصادی یعنی این! شما آن نامه آقای دولت آبادی خطاب به محمد خاتمی را بدقت مطالعه کنید، ببینید همین نکات با چه ظرافت ادبی مطرح شده است. شما نامه شورای انقلابی هنرمندان، خطاب به خاتمی را که "راه توده" در شماره ۶۴ آنرا منتشر کرده و ظاهراً برای نشریات پر تیراژ خارج از کشور، و طرفداران خارج از کشور تعدیل اقتصادی، جاذبه ای نداشته تا آنرا منتشر کنند، بخوانید. همین نکات را بازگو می کند. اجازه بدهید این چند خط تکانه‌دهنده را از این نامه شورای انقلابی هنرمندان داخل کشور را به نقل از نشریه "مبین" داخل کشور برایتان بخوانم. می نویسند: «... دو دهه گذشته نشان داده که جناح های حاکم بر کشور، که عمدتاً به نحوی در مشارکت امور سیاسی و تقسیم قدرت با کاست اجتماعی روحانیت به اتفاق نظر رسیده اند، پیش از آنکه به منافع و راهبردهای میهن و ملت و حتی آئینشان بیاندیشند، دل نگران آینده منافع و سود خودشان هستند. اینان بیش از خدا و انقلاب، دلواپس سهمشان از غنایم جاهدانه‌هایی هستند که دیگران بار سنگین آنرا بردوش برده و در جریان انجام تکلیف مقدشان جان داده اند و یا سلامتشان را برای همیشه نثار کرده اند. در این میان نیز ده ها میلیون انسان شریف و زحمتکش برای ابد شانس داشتن کلبه‌ای و آشیانه‌ای را از دست داده اند و اگر بر خیل عظیم این مالکان گمنام و لگد مال شده انقلاب، میلیون‌ها دل شکسته و روح دردمند را هم بیافزاییم، ابعاد ستمی که بر این ملت رفته شکلی فاجعه بار می یابد.»

س: شما تصور می کنید آقای خاتمی با آن برنامه‌ای که دارد، موفق خواهد شد این مافیای را درهم بشکند و مسیر کنونی جمهوری اسلامی را تغییر بدهد؟

ج: ما کوشش کنیم که اینطور بشود! برای آنکه بدانیم این مافیای سیاسی-اقتصادی وابسته به بازار و موقوفه اسلامی در ایران چه می کند، شما در همین شماره آخر راه توده خواننده اید و یا می خوانید که آقای میرسلیم قبل از اینکه از وزارت ارشاد اسلامی کنار گذاشته شود، طی یک چک ۵۰ میلیون دلار در اختیار آقای احمد توکل، همسالکی خودش گذاشته تا یک روزنامه‌ای بنام "فردا" درآورد، که تا حالا فقط دو ورقه درآمده است. این غارت دولتی را کجا سراغ دارید؟ آنوقت اینها می خواهند شهرداری را به جرم و یا اتهام رشوه محاکمه کنند و یا دادگستری وابسته به همین آقایان شعار مبارزه با فساد و رشوه سر می دهد! خنده دار نیست؟

س: شما با این مطالبی که متکی به نشریات قابل دسترسی از داخل کشور، مطرح کردید، در حقیقت نشان دادید، که چقدر می توان مسائل را عمقی نگاه کرد و از ماورا هو و جنجال‌ها به عمق حوادث پی برد. شما اشاره به یک مافیای اقتصادی و سیاسی کردید. حتی بدرستی به مافیای مشابه مافیای ایران در مکزیک و روسیه و بقیه نقاط جهان اشاره کردید. واقعاً این مافیا و بویژه این بنیادهای وابسته به بازار را چگونه می توان کنار گذاشت؟

س: بسیاری از کارشناسان اقتصادی که ما با آنها درباره قرض‌های ایران، وام‌های دراز مدت و بدهی‌هایی که گویا تا سال ۲۰۰۵ ایران زیر بار آن خواهد ماند، گفتگو کرده ایم، معتقدند ناتوانی دولت و همین بنیادها و مافیای اقتصادی مانع موفقیت برنامه تعدیل اقتصادی شد.

ج: ما بکلی با این نظر مخالفیم، زیرا اعتقاد قاطع داریم که مافیایی که شما اشاره می کنید، خودش حاصل این برنامه بوده است. بحران در کابینه هاشمی رفسنجانی، یعنی کابینه ائتلافی با بازاری‌ها، هم از همان موقعی شروع شد و اوج گرفت که برنامه "تعدیل" در برنامه "تعدیل اقتصادی" شروع شد. یعنی کنترل بازار بی در و پیکر ارجز شروع شد، بخشی از بازرگانی خارجی را دولت به اختیار خودش گرفت، صادرات فرش را کنترل کرد و سوسپیدی که به توصیه بانک جهانی و حمایت همه جانبه بازاری‌ها، از روی مایحتاج اولیه مردم به فقر کشیده شده برداشته شده بود، دوباره در برخی اقلام به نوعی برقرار شد، از جمله روی آرد و نان و شکر و اتوبوسرانی. بازار و طرفداران ادامه خصوصی سازی با این پا سست کردن دولت هاشمی موافق نبودند و در برابر این تصمیمات جبهه گرفتند. البته دولت هم، از سراعقاد به چنین تعدیلی تن ندهاده بود، از ادامه شورش و انفجارها، و قیام عمومی مردم در فقیرنشین‌ترین محلات شهرهای ایران و حاشیه نشین‌های شهرها ترسیده بودند. این مجموعه، که حکومت را تهدید می کرد، این عقب نشینی را به دولت تحمیل کرد، منتهی بازار و سران "موتلفه اسلامی"، حتی در این مرحله هم، با این عقب نشینی مخالف بودند. آنها اعتقاد داشتند، که با اتکا، به مقررات مذهبی و تشریت مذهبی و به کمک سانسور مطبوعات و دیگر ابزار سرکوبی که در اختیار داشتند، می توان مردم ناراضی را سرکوب کرد و جلوی این عقب نشینی را گرفت. جمعیت خدمتگزاران و یا کارگزاران سازندگی، در حقیقت از دل این اختلاف بیرون آمد. "راه توده" که این مسائل را بدقت پی گیری می کرد، با نزدیک شدن انتخابات مجلس پنجم، ضرورت شرکت در انتخابات مجلس پنجم را با اتکا، به همین ارزیابی از اوضاع اعلام کرد و از همگان خواست که شرایط جدید را درک کرده و به کارزار داخل کشور برای تحمیل عقب نشینی به ارتجاع مذهبی، بازاری‌ها و غارتگران بپیوندند، که متأسفانه گوش کسی در مهاجرت با این حرف‌ها آشنا نبود و اصولاً نمی دانستند در داخل کشور چه گذشته و ماجراها چیست!

ما در همین راه توده از مصاحبه های آقای مرتضی نبوی، مدیر مسئول و همه کاره روزنامه "رسالت" و عضو شورای مصلحت، دقیقاً استخراج کرده ایم، که موتلفه اسلامی بشدت مخالف تعدیل در تعدیل اقتصادی بوده و خواهان تشدید خصوصی سازی است. من نمی دانم چرا آن کارشناسانی، که شما به آنها اشاره می کنید، این مسائل را ندیده می گیرند!

س: بنابراین، شما با این ارزیابی امثال احمد توکلی، که حساب جناح شکست خورده انتخابات را از حساب بازار جدا می کند، موافق نیستید و خود آنها را شریک همه این مسائل می دانید؟

ج: دقیقاً همینطور است! حتی متهمین اصلی و شریک خیلی جدی این فاجعه هستند. این فاجعه برای چند دهسال آینده روی دست همه ماست. بنیاد جامعه را نابود کردند، با این وضعی که بوجود آوردند. شما نمی توانید تصور کنید، که گزارش های متعددی به ما می رسد مبنی بر اینکه هر شب هزاران نفر در حاشیه بزرگراه‌ها می خوابند و صبح زود با یک کیسه گونی، که همه هستی آنهاست در شهر برآ می افتند، این خانه به دوشی نیست، بلکه کیسه به دوشی است! بازاری‌ها و دلال‌ها، فرهنگ پول پرستی و فرهنگ دلالی را در مملکت جا انداختند. نه تنها در بازار، نه تنها در ادارات، بلکه در مدارس، در خانه‌ها و حتی میان اعضای خانواده‌ها، این فرهنگ را نفوذ دادند. یورش فرهنگی را در حقیقت آنها به جامعه سنتی و فرهنگ کهن و آداب و رسوم ایرانی‌ها آوردند. آنوقت حالا راه‌آنهاه‌اند که شهرداران فاسد را محاکمه کنند و یا به کمک چماقتاران جلوی یورش فرهنگی غرب را بگیرند! خودشان باید محاکمه تاریخی شوند. در مملکتی که معیار سنجش آدم‌ها، فضل و هنر و فرهنگ و شعر و زیبایی و دانش بود، حالا همه آنها فقط در پول خلاصه شده است. فرهنگ دلالی را در جامعه جا انداختند!

جنایتکاری که حکم قتل عام صادر کرده حالا رئیس دادگستری است!

براستی این خجالت آور نیست، که حجت الاسلامی بنام "ابراهیم رازینی"، که یکی از دو حاکم شرع قتل عام بهترین و شریف‌ترین فرزندان این مملکت در زندان‌های جمهوری اسلامی است، امروز بعنوان رئیس دادگستری تهران، نقش مدعی رشوه خواری در شهرداری تهران شده است؟

صاحب نظرانی مانند آقای دکتر هوشنگ امیراحمدی هم می گویند که آقای خاتمی بدون حزب و تشکیلات قادر به هیچ عملی نخواهد بود. شما فکر می کنید، عصر پرولاریسم اسلامی، همانطور که کیان می نویسد، شروع شده است؟

ج: اولاً اگر پرولاریسم شروع شد و یا اینکه تعمیق پیدا کرد، دیگر نمی شود گفت که پرولاریسم شامل مذهبی ها می شود، شامل غیر مذهبی ها نمی شود! و تازه این تعبیر مذهبی و غیرمذهبی هم خودش یکی از مباحث می شود، چرا که آنکس هم که نمازش را کمی کج و راست می خواند، مذهبی است. آنکه سواد خواندن و نوشتن ندارد و خدا را قبول دارد هم مذهبی است، همانطور که آقای سروش مذهبی است. بنابراین پرولاریسم یعنی پرولاریسم، دیگر مرز مذهبی و غیر مذهبی کشیدن ناممکن است و نمی شود گفت پرولاریسم شامل مذهبی ها می شود، اما شامل غیر مذهبی ها نمی شود. مگر همین حالا که نشریات داخل کشور درباره عمده ترین مسائل سیاسی و اقتصادی بحث می کنند، کار به مذهب و نماز و روزه بحث کننده دارند؟ نظر، نظرات، نماز و روزه هم نماز و روزه! چنین مرزبندی نا ممکن است! در مملکتی که من از روی نشریه رسمی اش الان برای شما و با امضای شورای انقلابی هنرمندان، نامه ای چنین افساگرانه خطاب به رئیس جمهورش خواندم و مملکتی که روزنامه رسمی اش نامه تبریک و تحلیلی آقای محمود دولت آبادی را منتشر می کند، دیگر چنین مرزبندی هائمی را نمی شود به آن تحمیل کرد. این پرولاریسم در سال های اخیر هم بصورت ضعیف بوده و با جنبش مردم رشد کرده و تعمیق پیدا کرده است.

س: فکر می کنید، به این ترتیب، حذف شدگان، در جمهوری سوم به صحنه باز می گردند؟

ج: هر کس برای ارائه نظراتش پیرامون اوضاع ایران اصطلاحات خودش را بکار می برد. ما آن مصاحبه آقای ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی را شنیدیم که اصطلاح جمهوری سوم را بکار برده بود و پیش از او هم نشریه کیان این اصطلاح را بکار برده بود. فکر می کنم آقای یزدی را با همین رادیوی شما مصاحبه کرده بود و این اصطلاح را بکار برده بود. در همین مصاحبه ایشان اشاره کرده بود، که آقای خاتمی در سفر به مشهد، درباره فعالیت آزاد نهضت آزادی گویا گفته است که ما موانعی بر سر این فعالیت ایجاد نمی کنیم. بهرحال، همه این صحبت ها نشان می دهد که گشایش فضای سیاسی کشور از هر سو مطرح است و ما باید بگوئیم که به این کارزار پیوندیم و به آن کمک کنیم و مهاجرت را تبدیل به یک نیروی جدی در این عرصه بکنیم. وقتی مهاجرت و ضرورت پیوند آن با جنبش داخل کشور مطرح می شود، باید ببینیم وضع این مهاجرت اکنون و پس از انتخابات اخیر چگونه است و چه درسی از تجربه تحریم انتخابات گرفته است. شما اطلاع دارید که اخیراً یکی از جلسات کنفرانس نوبتی ایران در سال ۲ هزار در شهر برلین آلمان تشکیل شد. در این کنفرانس از جمله نظراتی که مطرح شده است، یکی هم اینست که اگر اپوزیسیون متحد شود می تواند جمهوری اسلامی را خلاصه بیخ دیوار بگذارد! ما با این اتحاد مخالف نیستیم اما می پرسیم که با کدام سیاست، کدام شعار و کدام شناخت از جامعه؟ سیاست و شعار و شناختی که با واقعیات داخل کشور منطبق نباشد، راه به جایی نمی برد. گیریم که همه متحد شدیم و یک نفر را، که حالا اسم نبریم که مسئله ایجاد شود، یک جوانی را قبول کردیم بعنوان رهبر این اتحاد. وقتی سیاست و شعار با اوضاع داخل کشور بیگانه باشد و مردم هم که هیچ ارتباطی با این اپوزیسیون ندارند و علاوه بر تنگناهای بسیار جدی حکومتی برای فعالیت این اپوزیسیون در داخل کشور، خود همین سیاست بیگانه با اوضاع هم برای ارتباط معنوی داخل کشور با این اپوزیسیون ایجاد اشکالات جدی کرد، این اتحاد به کجا می خواهد ختم شود؟ واقعا برای ما این سؤال مطرح است، که آیا هنوز وقت همسو شدن اپوزیسیون خارج از کشور، با اوضاع داخل کشور فرا نرسیده است؟ شما همین حالا از زبان این اپوزیسیون می شنوید، که شعار جنبش مردم ضدیت با ولایت فقیه است. خوب، واقعا اینطور است؟ اصلاً چنین درکی در میان توده مردم وجود دارد؟ جنبش در این مرحله از درک عمومی است؟

س: یک تحلیل هم اینطور مطرح است که شاید نظام منهای ولایت فقیه در دسترس باشد. آیا شما با این تحلیل موافق هستید؟

ج: ببینید! بعضی ها، در رویاهای خودشان فکر کرده اند به کشف محیرالعقولی رسیده اند و با سردادن شعار "طرد" یا "حذف" و یا "سرنوشتی" ولایت فقیه خود را سوپر انقلابی معرفی می کنند. برای آشنائی شنوندگان شما عرض می کنم، که در همان ابتدای سال ۵۸ که فراتر از قانون اساسی اعلام شد، حزب توده ایران، علیرغم محدودیت ها و فشارهایی که می توانست شامل فعالیت علنی آن بشود، رسماً و طی اعلامیه ای، ضمن موافقت خود با شرکت در فراتر از قانون، اعلام

ج: ببینید! یک وقت هست که ما تحلیل مشخصی از جامعه داریم، شعارها و تاکتیک هائی در جهت ایجاد تحول در این شرایط اتخاذ می کنیم و برای آن وارد مبارزه می شویم. ابتدا ما بپذیریم که برای ایجاد تحول در اوضاع کنونی ایران، که در همین دو مصاحبه اخیر بخش هائی از آن مطرح شد و در نشریه راه توده هم مفصل درباره آن نوشته ایم، هیچ چاره ای جز بسیج مردم و آگاهی بخشیدن به آنها وجود ندارد. حالا برای این بسیج و این آگاهی چه شعارها و تاکتیک هائی را باید اتخاذ کنیم؟

در مورد این بنیادها که اشاره کردید، اول باید آنها را شناخت و موجودیت و قدرتش را قبول کرد، اجزا، آنها را بررسی کرد و بعد تاکتیک مبارزه با آنها را اتخاذ کرد. اول هویت و نقش این بنیادها همگی یکسان نیست و اینها خودشان در داخل خودشان هم مدعیانی دارند که بخشی از ناراضیان وضع کنونی اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی هستند. مثلاً همین بنیاد شهید، امروز خودش به یکی از مزاحمین بازار تبدیل شده است. در همین نامه شورای هنرمندان انقلابی که ما در شماره ۶۴ خود چاپ کرده ایم و چند خطش را برایتان خواندم، آنها می نویسند به همه چیز، به شهدا، به آرمان ها، به اعتماد ها، به جانفشانی های مردم و به همه چیز مردم خیانت شده در جمهوری اسلامی! شما حساب کنید که نزدیک به ۶۰۰ هزار معلول جنگی در داخل کشورند که آرمان هایشان را تبار و بازار و غارتگران و روحانیون وابسته به آنها بریاد داده اند. تلاش می کنند آنها را سرگرم طواهر اسلامی و باصطلاح مبارزه با منکرات و چادر و ماتیک و حجاب کنند، اما این نیرو دیگر سرش کلاه نخواهد رفت. انتخاب خاتمی این پیام را برای ما دارد. بنیادهائی که این ارتش عظیم و ارتش عظیم خانواده قربانیان جنگ وابسته به آنها هستند، امروز معترض اند. سران این بنیادها به آرمان های بدنه این بنیادها خیانت کرده اند. بنابراین می بینید که بدنه همین بنیادها، خودشان یک نیروی خیلی جدی جنبش هستند. هنر ما باید این باشد، که این ارتش را به ارتش عمومی ملت وصل کنیم و همه را علیه خاتمین به منافع ملی ایران، علیه خاتمین به آرمان های اولیه انقلاب بهمن و در جهت ایجاد تحولات بسیج کنیم. کسانی که انقلاب را محکوم و یا رد می کنند، چرا نمی خواهند بپذیرند که آرمان های انقلاب آن نبوده که اکنون در جامعه حاکم است. در این حالت است که ما باید شعاری بدهیم و تاکتیکهای اتخاذ کنیم، که به این استراتژی و این هدف خدمت کند و نه آنکه جدائی مذهبی و دینی و جدائی ملی و مذهبی، و یا جدائی بین مهاجر و غیر مهاجر بوجود آورد. آنچه که در مصاحبه گذشته هم بر آن تاکید شد و در اینجا هم بار دیگر و بعنوان یک شعار و یک سیاست توده ای و قابل قبول برای همه مردم مطرح می کنیم، اینست که این بنیادها در درجه اول باید از زیر نفوذ بازار خارج شوند و رسماً امور آنها به دولت واگذار شود. مثلاً در اختیار وزارت کار قرار گیرند و مولفه اسلامی از در اختیار داشتن این ارتش عظیم محروم شود. شما و شنوندگانی که علاقمند به مسائل واقعی ایران هستند، توجه کنید! رئیس کمیته امداد امام خمینی حاج آقا عسکروالادی دبیرکل مولفه اسلامی است. از سوی ایشان یک سرپرست برای این کمیته مالی پر قدرت تعیین شده است. این سرپرست حجت الاسلامی است بنام "تیری". این آقای تیری همراه با آن آقای رازینی که پیشتر برایتان گفتیم، هر دو عامل اجرای قتل عام سراسری زندانیان سیاسی در سال ۶۷ بوده اند. حالا شما رابطه آقای عسکروالادی و حزب مولفه اسلامی را با آن قتل عام جستجو کنید و به من جواب بدهید، که چگونه این آقای حجت الاسلام، یعنی تیری، که او هم باید سرانجام به جرم اعدام چند هزار نفر محاکمه علنی در ایران بشود، به حکم دبیرکل حزب مولفه اسلامی کمیته مالی و پر قدرت "امام" را در اختیار گرفته است و بازوی مالی-حکومتی حزب مولفه اسلامی شده است؟ مسائل را باید همینگونه و با جزئیات شناخت، چهره ها را کشف کرد، از سایه بیرون کشید و در برابر مردم قرار داد تا تکلیفشان را روشن کنند. آنها خاتمین به آرمان های انقلابی یک ملت هستند، اینها قاتلین مشتکی زندانی بی گناه هستند! اینجاست آن مبارزه ای که شما می پرسید چگونه باید علیه مافیای بازار سازمان داده شود. صندوق های قرض الحسنه، بنگاه های مضاربه ای، کمیته امداد امام و دهها نهاد مشابه آن باید تحت اداره دولت قرار گیرند. شبکه امام زاده ها، تولید زیارتگاه هائی مثل آستان قدس رضوی و شاه عبدالعظیم و حضرت معصومه قم و دهها زیارتگاه دیگر باید از شبکه بازار و ارتجاع مذهبی خارج شده و در اختیار دولت قرار گیرد، تا توان سازمانی و مالی ارتجاع و بازار درهم شکسته شود. مبارزه در داخل کشور یعنی این! مردم را باید در این موارد آگاه و بسیج کرد.

س: به این ترتیب شما هم جزو همان کسان و یا سازمان هائی هستید که معتقدند جمهوری آقای خاتمی، جمهوری سوم خواهد بود. شاید به همین دلیل هم در دو شماره اخیر شما دیدیم که از قول آقای کیانوری نوشته اید احزاب باید به صحنه باز گردند؟ حتی نشریه کیان هم از جمهوری سوم نام می برد و

بقول شما و یا بنا بر خواست حزب توده ایران که از سال ۵۸ خواهان آن شده است، نظام منهای ولایت فقیه در ایران حاکم باشد. ما یقین داریم که درحال حاضر توده های مردم با خواست "مرگ ولایت فقیه" به خیابان ها نخواهند آمد، نیروهای مسلح و پیرامونی های آن با این شعار به جنبش مردم نخواهند پیوست و به تحولات اساسی کمک نخواهند کرد، اما با شعار دفاع از آرمان های اولیه انقلاب بهمین به خیابان ها خواهند آمد، به کارزارهایی که پیش می آید خواهند پیوست، همچنان که به کارزار انتخابات ریاست جمهوری پیوستند.

س: نکته ای مطرح شد، که بهر حال دارای ظرافت سیاسی است و می توان به آن فکر کرد. حالا که بحث به اینجا رسید و شما هم از موضع گیری های حزب توده ایران یاد کردید، می خواهم بپرسم، اگر حزب توده ایران بار دیگر وارد فعالیت علنی در ایران شد، در صورت وقوع حوادثی مشابه سال ۳۲ که به کودتا ختم شد، مانند آن دوران که طرف مصدق ایستاد، این بار طرف سکولارها خواهد ایستاد و یا چپ مذهبی و یا ملی گراها؟

ج: ما هسان طرف می ایستیم که مردم ایستاده اند، آن صفی که جنبش ایستاده است، آن طرفی که مترقی است خواهیم ایستاد. هر وقت لحظات ضروری فرا رسید، همان موقع باید اعلام موضع کرد و تصمیم گرفت: امروز که چنین وضعی نیست، امروز باید تصمیم گرفته شود، که با این تحولی که در ایران وجود دارد چگونه باید روبرو شد، با این آزادی نسبی مطبوعات داخل کشور، چگونه باید برخورد کرد و از آن برای تعمیق آگاهی مردم و جنبش استفاده کرد، چگونه باید از تکرار اشتباهات گذشته دوری کرد و به چپ روی نیفتاد. خود ما، یعنی حزب توده ایران، در یک دوره معینی ضربات بسیار دردناکی از این چپ روی و درست ندیدن روند حوادث خورد. منظورم همان دوران کوتاهی است، که بخشی از رهبری حزب ما نسبت به ضرورت حمایت از دولت دکتر مصدق تردید به خود راه داد و بدلیل وجود برخی کسان مانند مظفر بقائی در این دولت، مجبوره دولت را طرد کرد. البته این اشتباه خیلی زود جبران شد و حزب ما بعدا با تمام نیروی خود به حمایت از مصدق برخاست، که خود شما هم اشاره کردید، که حتی در جریان کودتای ۲۸ مرداد یگانه حامی جدی مصدق حزب ما بود. اما بهر حال این دوره چپ روی به حزب ما ضربه زد و هنوز بعنوان یک سوژه تبلیغاتی از آن برای تبلیغ علیه حزب ما استفاده می کنند. شما می دانید، که در فاصله کودتای نیمه گار ۲۵ مرداد، که محاصره خانه دکتر مصدق توسط تانک ها و به فرماندهی سرهنگ نصیری آن زمان و ارتشبد نصیری بعدی درهم شکسته شد و حتی کودتاچیان دستگیر شدند، تا فاصله ۲۸ مرداد که کودتا انجام شد، خود کودتاچیان و ارتجاع مذهبی حامی کودتا، شعارهای چپ روانه می دادند و آنرا به گردن حزب توده ایران می انداختند. آنها شعار جمهوری توده ای، جمهوری دموکراتیک و از این نوع شعارها را سر داده بودند، در حالیکه در آن دوران و در فاصله دو کودتا اساسا جنبش شعاری در میان مردم مطرح نبود و مردم هم از آن حمایت نمی کردند، اما ارتجاع و نیروهای مخالف وحدت ملی، مخالفان استقلال کشور، مخالفان واقعی دولت مصدق پشت این شعارها پنهان شدند و کودتا کردند. شما مقایسه کنید این دوران را، با همین سیاست و شعاری که اکنون مخالفان هر نوع تحولی در ایران، یعنی شکست خوردگان دو انتخابات اخیر مجلس و ریاست جمهوری، در ایران راه انداخته اند و برای حمله به جنبش خودشان را پشت آن پنهان کرده اند. آقایانی که با احکام آیت الله خمینی مخالف بودند و یا هر تصمیم او که مخالف منافع بازار و ارتجاع مذهبی بود. به مخالفت آشکار و مخفی برخاسته و روحانیت بزرگ حوزه ها را علیه خمینی تحریک می کردند، حالا مدافع سینه چاک و دو آتشه ولایت فقیه شده اند! خود ما نیز نباید به این سیاست و شعار ارتجاع شک کرد؟ نباید برای خنثی کردن آن و جلوگیری از گمراه شدن جنبش مقاومت مردم سیاستی منطبق با این شرایط مشخص در جامعه اتخاذ کرد؟ ما به این ترتیب می توانیم به ایجاد تحولات مثبت در ایران کمک کنیم. شما ببینید همین حالا، هنوز هم بعد از دو تجربه مهم انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری، تحمیل شدن آزادی های نسبی مطبوعات به حکومت، ناچار شدن حکومت به عقب نشینی در برابر مردم، احزاب و سازمان ها و شخصیت هایی بیابیه می دهند و در مصاحبه های خود ادعا می کنند که در سیستم ولایت فقیه هیچ کاری نمی شود کرد و تا ولایت فقیه هست، هیچ کاری مردم نمی توانند بکنند. واقعا فکر می کنید این ارزیابی درست است؟ یا این روحیه و این شعارها و ارزیابی ها می توان به جنبش مردم پیوست و روحیه مقاومت بیشتر را در جنبش بوجود آورد؟ مگر بقول همین آقایان و سازمان ها و احزاب، ولی فقیه و رهبر و همه دستگاه حکومتی دنبال پیروزی ناطق نوری نبودند؟ پس چطور شد که در همین نظام ولایت فقیه این خواست تحقق پیدا نکرد؟ طرفداران و مدافعان این نگرش و ارزیابی، با آنکه حالا ظاهرا پی به شکست سیاست تحریم انتخابات برده اند، هنوز هم تله دلشان از اینکه شعار و سیاستشان نقش بر آب شده، غمگینند و منتظر شکست خاتمی نیستند؟ همین ها منتظر نیستند، تا پس از شکست دولت خاتمی بالای منبر بروند و بگویند: «ما گفته بودیم، در نظام ولایت فقیه همه تلاش ها به شکست ختم می شود». در حالیکه واقعیت نشان داد، که علیرغم این شعارهای ناامیدانه و انفعالی، جنبش می تواند و خواهد توانست، حتی پیش از برچیده شدن ولایت فقیه، خواست های خودش را به حکومت تحمیل کند و سدهای

داشت که آیت الله خمینی، بدون این اصل و یا با این اصل، از سوی مردم به بعنوان رهبر برگزیده شده است، اما بعد از او، این بند مربوط به "ولایت فقیه" در قانون اساسی پیشنهادی، دشواری های بسیاری را پیش خواهد آورد و حزب ما معتقد است، که باید در متمم قانون اساسی این اصل حذف شود. شما خوب می دانید، که در آن زمان و در آن جو هیجانی که وجود داشت، بیان چنین نظری، چه مخاطراتی را می توانست برای حزب ما به همراه آورد، اما ما با جسارت این واقعیت را مطرح کردیم و در روزنامه ارگان رسمی حزب توده ایران نیز منتشر ساختیم. اگر کسانی از میان شنوندگان شما در این زمینه تردیدی دارند، لطفا به ما اطلاع دهید تا در همین نشریه "راه توده" عین هسان متن را از روی روزنامه "مردم" سال ۵۸ استخراج کرده و در صفحه اول راه توده منتشر کنیم. اما، درک ما از این ماجرا چیست! واقعا هم اینطور است، که در هیچ کجای دنیا سابقه نداشته و ندارد که اگر کسی رهبری کرد یک انقلاب را، بعد از اینکه از دنیا رفت، بگویند، خوب حالا این آقای دیگر بجای آن یکی که دیگر در این دنیا نیست، رهبر است! رهبر طی شرایط انقلابی و براساس عملکرد و شناختی که مردم دارند و هدایتی که او مردم را می کند، توسط مردم خود به خود انتخاب می شود، بنابراین کجا می شود این قبای رهبری را موروثی کرد و تن این و آن کرد؟ (مگر دنبال نوعی سلطنت باشند!) این ماجرا با درگذشت آیت الله خمینی تمام شده است و همه شاهدیم که هر نوع تقلیدی هم که از آیت الله خمینی می کنند، راه به جایی نمی برد. بنابراین، این حرف و این نظر، حرف و نظر تازه ای نیست، یا حداقل برای حزب توده ایران حرف تازه ای نیست، شاید برای عده ای تازه باشد و یا تازه به گوششان خورده باشد. درباره مخالفت حزب توده ایران با ادامه جنگ، پس از فتح خرمشهر و در اوج هیجان ناشی از این پیروزی، که برای ورود ارتش ایران به خاک عراق در جامعه بوجود آورده بودند، هم اگر کسانی مایل باشند با اسناد آشنا شوند، می توانند مطرح کنند و بخواهند تا ما این اسناد را منتشر کنیم. بنابراین، بحث بر سر ضرورت انکار ناپذیر نظام منهای ولایت فقیه نیست، بحث بر سر اینست که حتی همین تحول بسیار جدی هم با بسیج وسیع مردم و فشار جنبش می تواند به جمهوری اسلامی تحمیل شود. حالا باید دید، که جنبش کنونی مردم ایران، چنین درکی را دارد و اساسا شعارها و خواست های کنونی این جنبش حذف یا طرد ولایت فقیه است؟ من از جنبش توده ای مردم صحبت می کنم، که باید تا اقصی نقاط روستاهای ایران هم گسترش یابد. مثل همین انتخابات اخیر ریاست جمهوری، که در کوچکترین شهرها و روستاها هم مردم رفتند به خاتمی رای دادند، تا ارتجاع مذهبی و غارتگران بازاری را طرد کنند. ما شاهد چنین جنبشی برای تحقق چنین هدفی نیستیم و همه شواهد نشان می دهد که درک عمومی و توده ای مردم، هنوز از این مرحله فاصله دارد. اما، حالا برگردیم به داخل کشور و ببینیم صف بندی ها چگونه است و طرفداران ولایت مطلقه فقیه و مخالفان آن، از یکسو و توده های مردم از سوی دیگر چه می گویند؟ چه می کنند؟ و چه می خواهند؟ ما شاهدیم که شکست خوردگان انتخابات، ارتجاعی ترین روحانیون، بازاری ها، سران حزب مؤتلفه اسلامی، که علیرغم باخت بزرگ در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری هنوز پست های کلیدی را در اختیار دارند، غارتگران و خلاصه همه این طیف، مدام در روزنامه "رسالت" می نویسند و در نطق ها و مصاحبه ها و خطبه های نماز جمعه ها، ماهیت جنبش مردم را دگرگون معرفی می کنند. آنها نمی گویند که این جنبش مخالف غارتگری است، مخالف ارتجاع مذهبی است، مخالف زدو بند با انگلستان و امریکاست، مخالف جنایات حکومتی است، مخالف ماجراجویی خارجی است، مخالف حکومت بازاری هاست، مخالف باقی ماندن طردهندگان انتخابات اخیر در حکومت و ارگان های حکومتی است. نمی گویند که مردم خواهان کنترل دولت بر بازرگانی خارجی و داخلی هستند، نمی گویند، که مردم می گوید باز همان کوپنی که بود، باز یک مرغی به ما می دهند. آنها اشاره به هیچ یک از این مسائل و خواست های جنبش نمی کنند و تنها مردم را تحریک مذهبی می کنند که توسطه علیه ولایت فقیه در جریان است و یک سر آن هم در خارج از کشور است! به این ترتیب تبلیغ می کنند، که مردم، مردم مذهبی شهرهای کوچک و روستاها جمع شوید و از دین و مذهبتان دفاع کنید. به این ترتیب مردم را می خواهند گمراه کنند و زمینه های یورش به مردم را هم به بهانه دفاع از دین و قانون اساسی و ولایت فقیه فراهم سازند. حالا صادقانه به خود پاسخ بدهیم، که این هسوئی با سیاست ارتجاع حاکم و غارتگران در خلاصه کردن جنبش مردم به مخالفت با ولایت فقیه، آب به آسیاب همین طیف نمی ریزد؟ مردم شعار مرگ بر ارتجاع را بیشتر می فهمند یا مرگ بر ولایت فقیه را؟ مردم نابود باد غارتگری و کوتاه باد دست غارتگران را بیشتر درک می کنند و یا طرد ولایت فقیه را؟ مردم شعار مرگ بر محتکران و گرانفروشان را بیشتر درک می کنند و یا مرگ بر ولایت فقیه را؟ اختلاف ما با دیگران از همینجا شروع می شود، از این نقطه که باید با اتکاء به جنبش مردم و درک و آگاهی آنها از مسائل، به سمت تحولاتی رفت که

دیده بودند و از وجود یک دولت ملی و مستقل در ایران بیمناک بودند؟ مگر غیر از این بود، که همانطور که بعد از کودتا شد و همه می دانیم، جلوی آزادی مطبوعات و احزاب را گرفتند؟ اینها با هر تحولی در دولت کنونی که سمت و سوی آن این باشد، مخالفند و علیه آن توطئه می کنند. در زمان آیت الله خمینی و همان سالهای اول انقلاب که آزادی ها بود، مگر از خارج علیه آن توطئه نکردند؟ مگر جنگ عراق یکی از اهداف همین نبود؟

س: فکر نمی کنید، که همین حالا، نه تنها طالبان های داخل کشور مزاحم هر تحول مثبتی بشوند، بلکه طالبان ها در همسایگی ایران تشنج هائی را بوجود آورند و ما گرفتار تشنج های منطقه ای بشویم؟ و عواقبش هم می تواند به سقوط و قربانی شدن دولت خاتمی ختم شود.

ج: قطعاً هیچ تردیدی در این باره نباید داشت. شما این آخرین بیانیه طالبان افغانستان را حتماً شنیده اید دیگر؟ آنها اعلام کرده اند که حاضرند مرزهای خودشان با ایران را برای مخالفان مسلح، که می خواهند با جمهوری اسلامی بجنگند باز کنند. حالا این می تواند شاتناژ سیاسی هم باشد و هدف اصلی آن جلوگیری از حمایت جمهوری اسلامی از اتحاد مخالفان طالبان در مزار شریف باشد، اما بهر حال این را گفته اند. البته ما تصور نمی کنیم که مثلاً حالا مجاهدین می روند آنجا و یا آقایان ژنرال ها، که حالا ۲۰ سال هم پیرتر شده اند و همانجائاتی که هستند، اشتباهاتشان را تکمیل تر کرده و می روند آنجا! ما فکر نمی کنیم هیچ نیروی اپوزیسیونی برود کابل، زیر چتر طالبان افغانستان، اما وقتی قرار شد مرزهای دو کشور، مرز جنگی شود، درست کردن یک دارو دسته جنایت پیشه عهد بربرها، برای همان قدرت هائی که با تحولات در ایران مخالفند و تجربه درست کردن طالبان افغانستان را هم دارند، کار دشواری نیست. مگر در پاکستان همین طالبان را سازمان ندادند؟ چرا فکر نکنیم که می توانند یک طالبان دیگر هم در همان پاکستان برای ایران درست کنند و عده ای ایرانی را هم داخلش کنند و یک اسم مذهبی هم برایش درست کنند و بیاورند لب مرز! بنابراین، این خطر وجود دارد.

س: فکر نمی کنید، که باتوجه به همین خطراست که آقای خاتمی، خرازی وزیر خارجه جدید و امثال دکتر معین از برخورد و دیالوگ تمدن ها دفاع می کنند و هر نوع برخورد خشن را رد می کنند؟

ج: شما وقتی این نوع مسائل را مطرح می کنید، ما باید برویم به عرصه دیگری از بحث. بحث پیرامون همین مباحث مربوط به تمدن اسلامی و برخورد تمدن ها و سعه صدر اسلامی که روشنفکران مذهبی مطرح می کنند. در واقع این ها مباحث جدیدی نیست، این نواندیشی مذهبی از زمان علی شریعتی و حسین ارشاد و یا پدرش محمد تقی شریعتی و شخصیت هائی مثل مهندس بازرگان و طاهر احمد زاده و حتی آیت الله مطهری هم، حتی شروع نشده است. ریشه های این تفکر اسلامی باز می گردد به سید جمال الدین اسدآبادی و رویدادهای تقریباً یکصد سال اخیر. این تفکر دنبال وحدت جهان اسلام و جبران عقب ماندگی اسلام از تمدن غرب مسیحی و همخوان کردن احکام فقهی و اسلامی با تحولات جدید جهانی بود و هنوز هم هست و آنچه عبدالکریم سروش مطرح می کند و یا آقای خاتمی اشاره می کند، ادامه همین تلاش است، حتی خود آیت الله خمینی هم به نوعی متأثر از همین تلاش برای جبران عقب ماندگی اسلام از تمدن غرب مسیحی بود! این یک بحث جدا گانه است. اما آنچه که شما در ارتباط با تلاش های سیاسی مطرح می کنید، یک بحث کاملاً سیاسی و اتفاقاً خیلی هم جدی است. آنچه که در ارتباط با طالبان برای شما گفتم، می تواند یک نقطه دیگرش آذربایجان باشد، عراق باشد، خلیج فارس باشد. می خواهم تاکید کنم که اینها همه اجزاء توطئه ها، علیه تحولات مثبت در ایران می تواند باشد. شما توجه کنید! چند شب پیش مصاحبه ای رادیو بی بی سی با خانم دکتر نجیب الله رئیس دولت اسبق افغانستان کرد، که در آن مطالب بسیار قابل توجهی مطرح شد. اولاً این دکتر نجیب الله که طالبان با آن شیوه جنایتکارانه از ساختمان سازمان ملل متحده بیرونش کشید و به قتل رساندش، دکتر بود و از همان دانشگاه کابل فارغ التحصیل شده بود و اصلاً نظامی نبود، بنابراین، اینکه مرتب می گفتند ژنرال نجیب الله، واقعاً یکی از همان شیوه های تبلیغاتی علیه دولت گذشته افغانستان بود. خانم ایشان، از قول یکی از شهود عینی این جنایت، که گویا گزارش خودش را به سازمان ملل هم داده، نقل می کرد، که وزیر داخله پاکستان همراه طالبان وارد کابل شده بود. این یعنی اینکه دولت طالبان، دولت مستقیم پاکستان است، که زیر گوش ما و با حمایت مالی پر قدرت عربستان سعودی تشکیل شده است. حالا در این موازنه، اگر عربستان سعودی خنثی شود، اگر تحریک نشود، این می تواند در سیاست خارجی به سود ما باشد دیگر! درست با همین سیاست، نشریات وابسته به جناح راست حکومت مخالفت می کنند و مدام هم استناد می کنند به وصیتنامه آیت الله خمینی! خوب این آیت الله خمینی خیلی چیزهای دیگری هم در وصیتنامه اش گفته، چرا

تحولات را یکی بعد از دیگری پشت سر بگذارد. بجای آنکه منتظر شکست دولت و مردم و غلبه روحیه شکست و ناامیدی به جنبش شوند و در انتظار "ما گفته بودیم لحظه شماری کنند، بهتر نیست، اشتباه پیش خودشان را صادقانه و صریحاً اصلاح کنند و به مردم ببینوند؟ چرا نباید مهاجرت به این صحنه ببینوند؟

*** ما این خوش خیالی را که امریکا، اسرائیل و یا قدرت های غربی خواهان یک ایران آباد و آزاد و دمکراتیک هستند، ساده لوحی می دانیم و متأسفیم که در مهاجرت این اندیشه را جا اندخته اند! مگر دکتر مصدق تروریست و یا آیت الله بود، که علیه دولتش کودتا کردند؟**

س: باتوجه به همین سیاست و تحلیل بود، که نشریه شما هم مثل نشریات وابسته به چپ مذهبی، مثل مجاهدین انقلاب اسلامی، با مسئله لاریجانی و مذاکراتش در لندن آنگونه تند و افشاگرانه برخورد کرد؟

ج: ببینید! هر حکومتی، به محض اینکه خودش را ناتوان دید و یا بریده از مردم دید و رفت برای رویارویی خیلی جدی با مردم، تاکید می کند که منظورم مبارزه و رویارویی علنی با مردم است، چنین دولت و حکومتی به یک پشتوانه بین المللی متکی می شود. شاید در ابتدا این اتکاء زیاد نباشد، اما کسی که گام اول را برداشت، تا آخر خط خواهد رفت. مهم همان گام اول است. ماجرای مذاکرات آقای لاریجانی در لندن همین گام بود، برای همین هدف. بنظر ما در مقطع انتخابات ریاست جمهوری، مافیای بازار، طرفداران بخش خصوصی لجام گسیخته، طرفداران ادامه و حتی تشدید اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، مخصوصاً با شکستی که اعزام کنندگان محمد جواد لاریجانی به لندن در انتخابات مجلس پنجم خورده بودند و می دانستند که اگر تقلب و کارشکنی و مقابله با مردم نکنند، انتخابات ریاست جمهوری را قطعاً خواهند باخت، لاریجانی را برای جلب حمایت انگلستان از برنامه ای که برای تقلب در انتخابات و سرکوب مردم داشتند، فرستادند لندن. اتفاقاً، مانند همه موارد مشابه این نوع مناسبات ضد ملی، لاریجانی هم در لندن، طرف مذاکرات پنهانش را از روی کار آمدن چپ مذهبی ترسانند و خودش را و اعزام کنندگانش را طرفداران بی تزلزل خصوصی سازی معرفی کرد. لاریجانی و جناح راست که او را اعزام کرده بود، تلاش کرد با جلب رضایت انگلستان، بطور غیر مستقیم، نظر موافق امریکا و اسرائیل را هم جلب کند و به این ترتیب و به تقلید از طالبان افغانستان، بروند بدنبال بگیزو بوند در داخل کشور و آقای ناطق نوری را هم نشانند جای آقای رفسنجانی! این برنامه چنان تدارک دیده شده بود، که حتی علیرغم همه افشاکاری که در جامعه انجام می شد، فرماندهان سپاه و بسیج و روحانیون طرفدار و مبتکر این توطئه و بازارپهنا، حتی در تهران و مشهد و اصفهان جلسات محرمانه برای یورش تشکیل دادند و علاوه بر مشهد و اصفهان، در تهران هم به ستاد انتخاباتی خاتمی حمله کردند و در آخرین روز تبلیغات انتخاباتی آنرا بستند و در خیابانها به ماشین هائی که عکس خاتمی را داشتند، حمله می کردند. در تمام این دوران که مردم درگیر بزرگترین کارزار بودند، مهاجرت منفعل و در تخیل تحریک انتخابات باقی ماند و نتوانست به کمک مردم برود. این خطری بود، که حتی در مصاحبه های روشنفکران و هنرمندانی مانند آقای گلشیری هم منعکس بود و خطر را اینطور می دیدند. ما مذاکرات آقای لاریجانی را اینگونه دیدیم و لحظه ای هم در ورود به کارزار افشای این مذاکرات تردید نکردیم.

آقای خدابخشیان، شما مطمئن باشید، که هر تحول مثبتی در ایران، که به سود استقلال ملی ما، به سود مملکت ما و بسود مردم ما باشد، بدون تردید با مقاومت و با انواع توطئه های مخالفان این تحول در داخل کشور و خارج از کشور روبرو خواهد شد. اتفاقاً این توطئه ها اغلب هم درهماکتگی با هم شکل می گیرد و به اجرا گذاشته می شود، مثل اینکه توپ را به هم پاس بدهند. ما نمی توانیم بپذیریم که متلاً امریکا و اروپا و همه آنها که منافع خودشان و غارت بین المللی شان برهمه چیز برتری دارد، چه در توافق با هم و یا در تضاد باهم، در هر توافقی که می خواهید فکر کنید، آنها با یک دولت ملی، با آزادی سیاسی نیروهای مترقی و ملی در کشور ما موافقت، اشتباه کرده ایم، این توحمی است که در مهاجرت به آن دامن زده شده است. آن آزادی که معاملات ضد ملی با امریکا و اروپا را افشا کند، آن مجلسی که از منافع ملی دفاع کند، آن مطبوعاتی که مردم را روز به روز بیشتر سیاسی و آگاه کند، مورد قبول این قدرت ها نیست و علیه آن توطئه خواهند کرد. غارت ملت ها و کشورها، تنها از این راه برای این قدرت ها ممکن و مقهور است. ما نمی توانیم بپذیریم، که این قدرت ها دلشان برای مردم ما سوخته و از یک مملکت آباد و آزاد در منطقه دفاع می کنند. بنظر ما، چنین تصورات خوشبینانه ای، سادگی نیست، بلکه ساده لوحی است. ما می پرسیم که مگر مصدق آیت الله بود؟ مگر به قول آقایان پرونده ترور بین المللی داشت؟ مگر با آزادی مطبوعات و احزاب مخالف بود؟ چرا علیه او کودتا کردند، مگر غیر از این بود، که منافعشان را در خطر

مسئولیت راه انداخته و اتفاقا راست ترین گرایش های مذهبی در جمهوری اسلامی هم برایش هورا می کشند و کمک مالی هم احتمالا به او می رسانند، نگاه کنید!

دومین نکته ای که در این فرصت پیش آمده، می خواستم درباره آنهم صحبت داشته باشیم، مسئله تبلیغاتی است، که روی تولید سلاح، سلاح موشکی و یا نیروگاه اتمی در ایران راه انداخته اند و تلاش می کنند، در صورت وقوع تحولاتی که به سود آمریکا و اسرائیل نباشد، افکار عمومی جهان را آماده ضربه زدن به ایران کنند. ما با این تبلیغات عمیقاً مخالفیم، با همه توانی که داریم در برابر آن می ایستیم و از هیچ تبلیغات منفی هم که بطرفمان سرازیر شود، نمی ترسیم و با صراحت هم می گوئیم که وجود سلاح و تولید سلاح در ایران به سود مملکت ماست. با تبلیغات تحریک آمیز روی این که ایران موشک درست کرده و برد این موشک مثلاً تا فلان جاست، این برد به "تل آویو" می رسد و یا نیروگاه اتمی درست کرده و ممکن است سلاح اتمی هم درست کند، اینکه هواپیما و یا هلیکوپتر درست کرده، تانک تولید کرده، اینها را تبلیغاتی علیه میهن خودمان می دانیم و با آن مخالفیم و دیگران را هم فرا می خوانیم با دقت بیشتری به این تبلیغات و هدفی که در پشت آن دنبال می شود، توجه کنند. ما واقعا تعجب می کنیم، که آن هست ملی و عرق ملی که ما ایرانی ها به آن شهرو هستیم، کجا رفته است! مگر اسرائیل که کانون مرکزی این تبلیغات است، به کسی درباره سلاح اتمی که دارد حساب پس می دهد؟ چرا باید جمهوری اسلامی، و ایران، در درجه اول ایران، به اسرائیل حساب پس بدهد؟ چرا ما باید در این هو و جنجال بیفیم و فراموش کنیم که باید از موجودیت و تمامیت ارضی کشورمان، در اوضاع بسیار بغرنج و پرتنش منطقه دفاع کنیم و تولید هر نوع سلاح در ایران، که در خدمت این هدف باشد، پیش از آنکه موفقیت جمهوری اسلامی باشد، یک موفقیت ملی است. چشمش کور شود، هر کس نمی تواند ببیند! ما می گوئیم بارک الله به آن سپاه پاسداران که تجربه باقی مانده از جنگ با عراق را در خدمت تولید سلاح گذاشته است. مبارزه برای ایجاد تحولات در ایران، یک حرف است، دفاع از این مسائل یک حرف دیگر. مخالفت با اعمال غیر قانونی فرماندهان سپاه پاسداران یک حرف است و دفاع از مرزهای کشور، که وظیفه همه نیروهای مسلح است، یک حرف دیگر. آنها را باید از هم تفکیک کرد.

س: اخیر مقاله جالبی را ما در اینجا خواندیم، که حالا با این مطالبی که شما مطرح می کنید، نکات مهم آن بیشتر مطرح می شود. در رابطه با مسائل هسته ای و صلح خاورمیانه، در این مقاله اشاره شده بود، که آمریکا سالها سوریه را مرکز تروریسم جهانی معرفی کرده بود، اما هرگز آنرا تحریم اقتصادی نکرد، اما ایران را تحریم اقتصادی کرده است. مخصوصاً از ایران نام برده بود و نه جمهوری اسلامی. نظر شما هم اینست که مسائل ایران را باید از دیدگاه منافع ملی اول مورد بررسی قرار داد و بعد مسئله نظام را؟

ج: قطعاً! مسئله ملی ما در درجه اول اهمیت قرار دارد. ما واقعا تعجب می کنیم، وقتی می بینیم و می خوانیم که چگونه در دام این تبلیغات افتاده اند، که مثلاً در جمهوری اسلامی تانک تولید می شود و یا اینکه رژیم تانک تولید می کند! و بعد بی توجه به خطری که ایران را تهدید می کند و ضربه ای که به تمامیت ارضی و منافع ملی ما می خواهند بزنند، خوشحال هم هستند، که بالاخره می خواهند یکی توری سر جمهوری اسلامی بزنند. نخر آتایان، می خواهند ضربه را به ایران بزنند! مگر با عراق جز این کردند، زیر گوش ما یک کشور ثروتمند را دیدید با همین تبلیغات و توطئه ها به دام انداختند و به خاک سیاه نشاندند و صدام حسین را هم بالای سر این ملت نگهداشتند. افغانستان را با خاک یکسان کردند. این جهانی است که امروز در برابر ما قرار دارد. وقتی از توطئه ها درباره تحولات مثبت در ایران صحبت می کنیم، هیچ چاره ای جز پرداختن به همه این مسائل نداریم.

پی نویسی ها

* از جمله این مدعیان حزب ماست، که از فردای پیروزی در خرمشهر شجاعانه و به قیمت انواع تهمت ها و محدودیت هائی که برای فعالیتش بوجود آمد و سرانجام به قیمت یورش به آن تمام شد، با ادامه جنگ مخالفت کرده بود و بعد هم سران نهضت آزادی ایران، مانند مهندس بازرگان که رسماً در این باره به دولت و آیت الله خمینی نامه نوشته بود و همچنین کسانی مانند آیت الله منتظری که بعداً با انتشار برخی اسناد مشخص شد، که مخالف ادامه جنگ بوده و حتی خواهان توبه مشوقان سیاست ادامه جنگ از اشتباهات عظیم شان بوده است!

** هزاران زندانی سیاسی، در زندان ها و در جریان قبول این برنامه و دراستقبال از بانک جهانی و صندوق بین الملل پول قتل عام شدند و سانسور مطبوعات تشدید شد. در عین حال، زندانیان سیاسی را کشتند تا زبان منتقدان سیاست خانمان برانداز "جنگ جنگ تا پیروزی" و در حقیقت "جنگ جنگ تا نابودی کشور" و آرمانخواهان انقلابی را بریده باشند.

از آن دفاع نمی کنید؟ و در این موقعیت، دولت را در تنگنای تشدید توطئه ها قرار می دهید؟

س: می توان اینطور ارزیابی کرد، که مذاکرات اخیر با عربستان و عراق همین تر خنثی گرائی را در دولت آقای خاتمی دنبال می کند.

ج: ظاهراً همینطور است. شما می دانید که یک موسسه مطالعات استراتژیک در ایران وجود دارد، که سالهاست روی همه این مسائل کار می کند. چرا نباید تصور کرد، که همین موسسه و یا نظائر آن، حالا رسیده اند به اینجا، که این خطرات بسیار جدی وجود دارد. مگر نیروی راست، جنبش و این واقع بیستی ها را سرکوب بکنند، نشریات را ببندد و دهان ها را ببندد و به زور نظامی قدرت را قبضه کند، که در این صورت دیگر این حکومت، یک حکومت نوکر مستقیم آمریکا و انگلیس خواهد بود و تکلیفش روشن است. ولی امروز در برابر این گرایش مقاومت وجود دارد، و اتفاقاً بخشی از این مقاومت هم توسط نیروهای مذهبی وجود دارد. واقع بیستی ها در میان همین نیروها شکل گرفته است. در نیروهای مذهبی نوعی مقاومت وجود دارد و می خواهند دفاع کنند از آن آرمان هائی که معتقدند به آن خیانت شده است. ما باید به این مقاومت بهاء بدیم، اگر چنین نکنیم، بظرف جنبش نرفته ایم، نیروی مقاومت را نشان داده ایم و به این نیرو هم بهای لازم را نداده ایم.

س: وقتی شما اینطور تحلیل می کنید، شنوندگان می توانند تصور کنند که هنوز توده ای ها در این تصوراند که جلوی ورود آمریکا به منطقه را بگیرند و یا با ارتباط با آمریکا مخالفتند. همانطور که نشریه عصرهای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم در پاسخ به مقاله ای از هوشنگ امیر احمدی، همینگونه به مناسبات با آمریکا نگاه کرده بود. واقعا توده ای ها در این اندیشه اند که یک مناسبات پنهانی با روسیه بوجود بیآورند؟ با چین؟ کعبه ای بنام کعبه چه وجود ندارد. این را چگونه پاسخ می دهید شما؟

ج: اولاً دوران گذشته را باید فراموش کرد. اوضاع بکلی اوضاع دیگری است. بحث کعبه و غیر کعبه را بگذاریم کنار. درباره جهان امروز و موقعیت امروز ایران صحبت کنیم. اولاً آمریکا می خواهد به منطقه بیاید یعنی چه؟ آمریکا در منطقه هست. در خلیج فارس نیروی وسیع نظامی دارد، در ترکیه حضور دارد و با اسرائیل و ارتش ترکیه می خواهد مانور مشترک انجام بدهد و معلوم نیست در جمهوری آذربایجان هم چه موقعیت نظامی پنهانی پیدا کرده است. این حضور، این مانور مشترک با اسرائیل و ارتش ترکیه هم، ایران را در نظر دارد و علیه مملکت ما و تمامیت ارضی آنست. با قاطعیت با این توطئه و این حضور باید مخالفت کرد و ما در همینجا این مخالفت خودمان را با صراحت بیان می کنیم. بنابراین حضور نیروی نظامی آمریکا در منطقه و مانور نظامی با اسرائیل در ترکیه یک بحث است، مناسبات سیاسی یک بحث دیگر. ما می گوئیم هر نوع مناسبات سیاسی باید علنی باشد، حتی در همین مجلس کنونی هم باید بصورت علنی درباره آن صحبت شود تا مردم در جریان این نوع مناسبات و کم و کیف آن قرار بگیرند. در اینصورت بفرمایند بروند مذاکره کنند، کی می گوید نکنند؟ ما با آنچه که مخالفیم، زدوبند سیاسی و زیر میزی و دور از چشم مردم است. با معاملات پشت پرده مخالفیم، زیرا این نوع معاملات، معمولاً علیه منافع ملی صورت می گیرد و به نوعی خیانت ملی ختم می شود! اتفاقاً جناح راست و مخالفان دولت کنونی و توطئه کنندگان داخلی، مخالف مناسبات و گفتگوهای آشکار و علنی هستند، زیرا می خواهند امکان معاملات زیر میزی و زدوبند را، مانند مذاکرات لندن، بعنوان یک برگ برنده برای خودشان نگاه دارند!

س: نکته جالبی است، ما بحث را همینجا خاتمه ببخشیم، با این تاکید که همگی دریابیم، امروز دیگر نمی شود زدوبند سیاسی کرد و استقلال کشور و تمامیت ارضی کشور را به حراج گذاشت.

ج: پیش از پایان این گفتگو، من اشاره به دو نکته بسیار مهم را در این فرصتی که بهر حال فراهم آمده تا با شنوندگان شما در ارتباط قرار بگیریم، مفید می دانم. اول درباره نیروهای مذهبی کشورمان است، که طیف گوناگونی را شامل می شود، با گرایش های بسیار متفاوت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی. اگر این نیروها را نشانیم، نمی توانیم مدعی درک دقیقی از نیروها باشیم. شما ببینید در همان امریکائی که شما ساکن آن هستید هم، انجمن ها و کانون های اسلامی با گرایش های متفاوت مثل قارچ، در نیویورک، لس آنجلس و واشنگتن از زمین بیرون می زنند. اینها با همفکران و کانون های مرکزی خود، در ایران ارتباط دارند. چرا باید به این کانون ها و انجمن ها بی اعتناء بود؟ باید گرایش ها و وابستگی های آنها را شناخت. بی اعتنائی به آنها، نمی تواند به نفع موجودیت حضور آنها ختم شود. مسائل خیلی ریشه دارتر از این حرفهاست. شما به همان حقه بازی "لوئیزفرخان" در آمریکا و عوامفریبی که برای انحراف جنبش سیاهان در آمریکا و تقسیم این جنبش به مسلمانان و باب تیستها و شاخه های متعدد

"نفی در نفی" به چه مفهوم است؟

مقابلند، در امور مشترکی با یکدیگر یکجا عمل می‌کنند... و خاطرنشان می‌سازد: «از اینجا بهیچوجه نمی‌توان تئوری نادرست بورژوازی و سوسیال دموکراسی را درباره اتحاد طبقات توجیه کرد، زیرا جدانی طبقات ممتاز و محروم اصلی و عمده و برخی وجوه مشترک آنها فرعی و غیرعمده است و لذا اتحاد بهره‌کش و بهره‌ده محال است، ولی از اینجا می‌توان به این نکته پی برد، که مثلاً ناسیونالیسم، روش‌ها و آداب پاتریکال و طرز تفکر و جهان‌بینی‌ها (مانند باور به مذاهب و خرافات) اکثریت مطلق جامعه را فرامی‌گیرد. و این وجوه اشتراک موجود و اکثرت هائی نظیر و فعل و انفعالات همانند طبقات از لحاظ اقتصادی متناقض می‌شود، که اگر بحساب گذارده نشود، می‌تواند موجب دید غلط و لذا درک غلط و عمل غلط گردد.»

دوم- نفی در نفی دیالکتیکی

به نکته دیگری بنگریم: «این نگاه که جامعه نو بر ویرانه‌های جامعه کهنه ساخته می‌آید، با حقیقت تاریخ بیگانه است. ... جستجوی امکان و مصالح در دنیای واقعیت و در درون سیستم‌های موجود برای دگرگون کردن جامعه و جهان بگونه‌ای که زندگی بشر را انسانی‌تر و شخصیت انسان را شکوفاتر سازد، راه اتوپیسیم [که منظور نظرات سوسیالیسم علمی است] را مسدود می‌کند...»

البته برداشت مقوله «دیالکتیکی نفی در نفی» که یکی از عناصر عمده رشد و زائیده شدن نو از کهن است، در نظرات سوسیالیسم علمی چنین نیست. در توضیح ارزیابی علمی و دقیق مارکسیسم از مقوله نفی در نفی بیان قانون سوم دیالکتیک بجاست: قانون نفی در نفی که برپایه آن مرحله عالی‌تر رشد بوجود می‌آید، به معنای تخریب ساده مرحله کهن نیست، بلکه در روند دیالکتیکی نفی، مرحله کهن پشت‌سر گذاشته می‌شود، در عین حال که تمامی جوانب مثبت و قابل رشد آن بکارگرفته شده و به مرحله نو رشد داده می‌شود.

برای درک عمیق (ساده) نبودن تخریب نباید دیالکتیک رشد (غیرتدریجی - انقلابی - و تدریجی - رفرمیستی) را در پدیده‌ها مورد توجه قرار داد. اگر تنها رشد غیرتدریجی Diskontinuität - یعنی تخریب کامل: (ویرانه‌های جامعه کهنه) مورد نظر طاهری پور - برقرار می‌بود، امکان رشد پدیده‌ها متقدر منفی بود - زیرا آغاز و پایان حرکت رشد بر روی هم، بر روی (تخریب) قرار می‌گرفت، حرکت و رشد دورانی می‌بود: اگر تنها رشد تدریجی Kontinuität برقرار می‌بود، نه از دانه‌ای، گندم می‌رویتد - زیرا چنین صوری دانه گندم تنها از رشد کمی برخوردار می‌بود و تنها تا به ابعاد بی‌نهایت بزرگ می‌شد - و نه از گرمی، شاهپره‌ای. در شرایط فقدان هر یک از این دو قطب دیالکتیکی در رشد هر پدیده، رابطه بین حال و آینده قطع می‌شد.

نسبت دادن این برداشت که گویا «لنینیسم» خواستار ساختن جامعه نو بر (ویرانه‌های جامعه کهنه) است توسط محافل پوزیتیویست با این هدف همراه است، که ضرورت و امکان گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نفی شود. این نکته را «روبرت اشتیگرکوال»، مارکسیست آلمانی، در کتاب خود تحت عنوان «خدا حافظی از ماتریالیسم؟» توضیح می‌دهد و نشان می‌دهد، که «کارل پوپر» می‌کوشد به کمک این تز، تصورات خود درباره «مهندسی اجتماعی» (social engineering) را ثابت کند.

درک مارکسیستی مقوله نفی در نفی دیالکتیکی، بی‌پایگی این نظر را می‌رساند، که چند خط پایین‌تر عنوان می‌شود: «از بنیادهای تفکر سنتی چپ یکی هم این بود که نطفه بستن و تکوین عناصر و ارزش‌های سوسیالیستی را در بطن شیوه تولید سرمایه‌داری انکار می‌کرد...». برای اثبات این نظر، نویسندگان از (شکل‌گیری و تثبیت برخی ارزش‌های سوسیالیستی در پیشرفته‌ترین دموکراسی‌های جهان غرب...) خبر می‌دهد که گویا «... یکی از بنیادهای تفکر سنتی چپ را قویا در معرض تردید و تکذیب قرار می‌دهد...». البته نمونه‌هایی از (برخی ارزش‌های سوسیالیستی در پیشرفته‌ترین دموکراسی‌های جهان غرب) در مقاله ذکر نمی‌شود. عام‌گویی، بجای بررسی خاص و مشخص! این، یکی از معمول‌ترین اسلوب‌های جریان‌های پوزیتیویستی است. هدف اینجا برشردن چنین ارزش‌هایی در درون جامعه کهن، آنطور که بنیان سوسیالیسم علمی آنرا نشان داده‌اند، نیست، اما اشاره به ایجاد و انتقال «آگاهی سوسیالیستی» به درون طبقه کارگر، که موضوع اصلی کتاب «چند باید کرد؟» لنین را تشکیل می‌دهد، بطور قطع آن ارزش‌ها مورد نظر نویسندگان نیست!

سوم- طبقه کارگر با آزادی خود، بشر را آزاد می‌سازد

وقتی طاهری پور می‌نویسد: «این فکر که گویا سوسیالیسم امری منحصرًا مربوط به مقدرات طبقه کارگر است، خلاف حقیقت تاریخ است»،

در «کار» شماره ۱۶۳ «جمشید طاهری پور»، از رهبران سابق سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در مقاله‌ای تحت عنوان «استراتژی نوین چپ در گذار کشور به دموکراسی»، به نقل نظرانش در «اجلاسی به ابتکار» تلاشگران جامعه باز» می‌پردازد. این نظرات، آنجا که مربوط به برداشت‌های او از نظرات مارکسیستی می‌شوند، و او آنها را نظرات «چپ سنتی» و «لنینیسم» می‌نامد، نیاز به تدقیق دارند. سه نکته در این نظرات موجب گمراهی از برداشت‌های مارکسیسم و لنینیسم شده است:

اول- تضاد قطب‌های دیالکتیکی

او می‌نویسد: «در دیدگاه گذشته ... ما حرکت تاریخ را در تضاد و ستیز میان طبقات خلاصه می‌دیدیم، در حالی که دیالکتیک مناسبات طبقات، هم تضاد و هم وحدت منافع میان آنان است.» طاهری پور «دیدگاه گذشته ما» را که پیش‌تر مترادف با نظرات «چپ سنتی» و «لنینیسم» معرفی می‌کند، در «تضاد» میان طبقات خلاصه می‌کند. بدین ترتیب او چیزی را به مارکسیسم نسبت می‌دهد، که با الفبای آن نیز همخوانی ندارد.

طبق قانون اول دیالکتیک، قانون «وحدت» و «تضاد»، دو قطب یک پدیده هم در رابطه «وحدت» و هم در رابطه «تضاد» با یکدیگر قرار دارند. بخش اول آن، بیان تظاهر وجود پدیده در مقطع تاریخی معین است، که عمدتاً ناشی از «وحدت» دو قطب آن است. در این مرحله که دوران رشد تدریجی - رفرمیستی پدیده است، «وحدت» در برابر «تضاد» الویت دارد. بخش دوم، آنجا که «تضاد» درونی دو قطب تدریجاً و نهایتاً عمدتاً نسبت به «وحدت» آنها برتری می‌یابد، دوران رشد انقلابی پدیده فرامی‌رسد. نباید این دو بخش را با یکدیگر اشتباه گرفت و یا یکی را حذف و یا مطلق نمود. آنچه طاهری پور از این مقوله دیالکتیکی به «لنینیسم» نسبت می‌دهد، فاصله عمیقی دارد، با برداشت لنینیستی و مارکسیستی از آن [۱].

در مورد جامعه انسانی مسئله تضاد دو قطب بسی بغرنج‌تر است. زنده‌یاد احسان طبری در کتاب «یادداشت‌ها اجتماعی و فلسفی» از جمله به شیوه‌های «دگماتیسمون فلسفه اجتماعی مارکس و انگلس که منجر به نوعی سکولاستیک گردید (یعنی حل مسائل باتکاء مشتی مقولات از پیش آماده شده)» اشاره می‌کند. او یکی از این شیوه‌ها را بیش از ۳۰ سال پیش توضیح می‌دهد، و گویا روی سخنش با امثال طاهری پور است، او می‌نویسد: «باتکاء، آنکه مارکسیسم بدرستی ساخت طبقاتی جوامع را مبتنی بر مالکیت خصوصی و استثمار، و مبارزه طبقاتی را بنابه اهرم تحول این اجتماعات متذکر شده و ماهیت ثابت انسانی را در ورا، چارچوب مشخص اجتماعی و طبقاتی رد کرده، مطلق کردن این مسائل و رد هرگونه بررسی انتروپولوژیک تاریخ که محتوی ثابت Constant تحولات جامعه بشری را تازمانیکه بازیگر اصلی صحنه Homo Sapiens هست، نه Homo دیگر، روشن می‌سازد... در محیط‌های اجتماعی عقب‌مانده، تحت فشارها و نیازهای پراتیک، در پولیک‌های پرشور متعصبانه و شتابزده، بدست تئورسین‌هایی که فاقد صلاحیت درجه اول علمی بودند» (صفحه ۲۴)، این دگماتیسمون روی داد. همانجا (صفحه ۴۳ و ۴۴)، او در همین زمینه ادامه می‌دهد: «... تئوری ساخت طبقاتی جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی افزار تولید و مبارزه طبقاتی در این جوامع بعنوان حربه و وسیله توضیح پدیده‌های اجتماعی نباید به شکل صوری و مکانیکی درک شود. مثلاً برقراری رابطه مستقیم و بلاواسطه بین محتوی برخی پروسه‌های اجتماع با این یا آن طبقه، یا دیدن جدانی طبقات و ندیدن وجوه مشترک آنها در یک پروسه تاریخی - یعنی دو اشتباهی که در تحلیل‌های متداول بسیار دیده می‌شود، می‌تواند ما را به نتایج شماتیک و نادرست بکشاند.» در ادامه مطلب طبری به «دیدن جدانی طبقات و ندیدن وجوه مشترک آنها» یک‌بار دیگر اشاره کرده و اضافه می‌کند: «وجوه مشترک روحیات عمومی جامعه از سطح مشترک رشد مادی و معنوی و وضع مشترک تاریخی و اجتماعی جامعه ناشی می‌گردد. طبقاتی که در این یا آن امر با هم

۱- برای "بهراب بشری"، از رهبران فعلی سازمان فدائیان اکثریت نیز مفهوم و دیالکتیک «انقلاب» و در فرم «ناحل باقی مانده است. او در جوابیه خود به "فرخ تکیه‌دار" در "ساز" شماره ۱۶۷ (دقیقه "خلع ید" از چپ واقعا موجود)، تعریف خود را از «چپ انقلابی» چنین عنوان می‌کند: «بخشی از چپ انقلابی نیز فروپاشی کرده است که خود با معیارهای ۱۰ سال پیش خویش اکنون دیگر انقلابی نیست، چرا که به دیکتاتوری پرولتاریا اعتقاد ندارد، با رفرومیست‌ها نشست و برخاست می‌کند و غیره... به نظر او «چپ انقلابی» کسی است که به «دیکتاتوری پرولتاریا» اعتقاد دارد و با «رفرومیست‌ها نشست و برخاست» ندارد. به عبارت دیگر در ذهن او، تعریف «انقلابی» بودن مترادف و محدود می‌شود به چهارچوب «بهراب»، برداشتی که ظاهرا از رسوبات دوران چریکی دانش اوست. توضیح دیالکتیک «انقلاب» و «درفرم» را باید به زمانی دیگر موقوف ساخت، اما توجه به این نکته ضروری است، که بشری بجای تعریف توریک این مقوله، یکی از اشکال ممکن حاکمیت انقلابی طبقه کارگر را عنوان می‌سازد. برای او جدا نگه داشتن «تعریف» Definition یک مقوله از یکی از اشکال بروز آن هنوز ممکن نیست. بی‌جهت هم نیست، که تکرانی او، آنطور که از عنوان مقاله اش نیز برآورد می‌شود، نه برای صحت سیاست چپ مورد نظرش است، بلکه متوجه آنست که از این چپ «خلع ید» بعمل نیاید و صدلی «دربری» را از دست ندهد.

۲- زنده یاد جوانبیر در کتاب «سمای مردمی حزب توده ایران» تاکید می‌کند: «در حزب ما هرگز دهقانان و پیشه‌وران و روشنفکران با حفظ مواضع و با برنامه و مشی خاصی خود شرکت نکردند. هرکس به حزب ما آمده، برنامه و مشی آنرا پذیرفته است.»

۳- طبق گزارش روزنامه سرمایه داری بزرگ آلمان «فرانتفورتر آلتمینه»، روسای «اتحادیه صنایع آلمان»، «اتحادیه کارفرمایان آلمان» و «اتحادیه بازرگانی»، «هتکل»، «اشنومنه» و «اشنیل» «حق انتصاب کارگران را دیگر در انطباق با شرایط فعلی نمی‌دانند، حق انتخابات، سیستم خبری در آلمان و فراردهای دستجمعی» را مورد علامت سؤال قرار می‌دهند. همین روزنامه از «تولیس» اندیشمند، فراسیون حزب دمکرات مسیحی آلمان در مجلس، «شویبه»، نقل می‌کند، که طالب «جسارت برای دمکراسی کمتر» شده است.

ابتداء تحریف لنینیسم، سپس روبه آن؟!!

با تمام احترامی که زنده یاد احسان طبری برای «احمد کسروی» [۱] تائیل بود، ارزیابی او را از «حافظ» نادرست اعلام می‌کرد، زیرا آنرا برخوردار «غیرتاریخی» می‌دانست. به گفته او، کسروی ارزیابی از نظرات حافظ ۷۰۰ سال پیش زیسته را جدا از شرایط آرزوی انجام می‌دهد و لذا دره‌ای بین آن نظرات با شرایط امروز می‌بیند، و ارزیابی نادرست از شخصیت حافظ اجتناب‌ناپذیر می‌شود.

منظور از برخورد «غیرتاریخی» قرار ندادن پدیده و مقوله مورد بحث و بررسی در شرایط اجتماعی آن مقطع تاریخی است که در شرایط مشخص آن، بررسی مقوله انجام می‌شود و یا دقیقتر باید انجام شود. به عبارت دیگر، بررسی «غیرتاریخی»، بررسی مقوله و پدیده‌ای خاص است، تنها در ارزیابی عام از آن و ارزیابی جدا از واقعیت تاریخی تحقق آن. این شیوه در سال‌های اخیر به‌ابزار استدلال روزانه در دست مدافعان سرمایه‌داری تبدیل شده است، از جمله برای به اصطلاح بررسی مقوله «دمکراسی».

برداشت پوزیتیویست‌ها از مقوله دمکراسی، در تحلیل نهایی، نفی این امر است، که دمکراسی دوران برده‌داری - نمونه کلاسیک آن در رم قدیم [۲] - نه شکل حاکمیت برده‌داران (دیکتاتوری علیه بردگان) بوده است، بلکه گویا «تلاقی و توافق ارزش‌های اصیل... در هرچه انسانی‌تر کردن جامعه بشری بوده است». به همین منوال هم نباید حق دمکراتیک صاحبان ۲۰۰۰ میلیارد (۲ بلیون) دلار نقدینگی را که روزانه در بورس‌های توکیو، هنگ‌کنگ، فرانکفورت، لندن و نیویورک و... در گردش‌اند، و گلوگاه اقتصاد سراسر جهان را در چنگ خود گرفته‌اند، و سیاست اقتصادی دولت‌های «دمکراسی‌های پیشرفته جهان غرب» را نیز تعیین می‌کنند، دمکراسی برای (سرمایه‌مالی و صنعتی جهان غرب) و دیکتاتوری طبقاتی آنان علیه زحمتکشان کشورهای خودی و همه خلق‌های جنوب دانست، بلکه باید آنرا هم وسیله مطمئنی برای «انسانی کردن جامعه بشری» ارزیابی کرد.

یکی از جوانانگه‌های این نظرات پوزیتیویستی، نشریه «کار»، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است. یکی از نمونه‌های اخیر این کوشش را می‌توان در مقاله «استراتژی نوین چپ در گذار کشور به دمکراسی» در «کار»

درک ناتمامی از این نظر مارکسیستی ارائه می‌دهد، که طبقه کارگر «عامل - سویکت - تاریخی» برای ساختمان سوسیالیسم است.

(سوسیالیسم امری منحصرأ مربوط به مقدرات طبقه کارگر است)، برداشتی مکانیکی از یک اندیشه عمیقاً دیالکتیکی مارکس است. منظور مارکس از بیان این نکته که طبقه کارگر به عنوان سویکت (عامل) تاریخی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در جامعه نقش ایفا می‌کند، و با آزادی خود، کل بشریت را به آزادی می‌رساند، از تحلیل مشخص شرایط صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری ناشی می‌شود.

اسلوب و شیوه مارکس برای دست‌یافتن و نائل‌شدن به «آرمان»، یک اسلوب و شیوه ماتریالیستی، ماتریالیست-دیالکتیکی است. او ساختار صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری را تجزیه و تحلیل می‌کند، آنرا کالبدشکافی می‌کند، اجزاء آن، ارتباطات، وحدت و تضاد قطب‌های آنها را کشف می‌کند و برمی‌شمرد، و سپس از درون این بررسی علمی این نتیجه‌گیری را ارایه می‌دهد، که برای پایان‌دادن به استثمار طبقه کارگر، باید به استثمار بطورکلی پایان داد، باید طبقاتی بودن جامعه را برانداخت، باید جامعه بی‌طبقات سوسیالیستی (کمونیستی) را برقرار ساخت. البته این «سوسیالیسم» با «مقدرات طبقه کارگر» - در کلیه تشریفات‌های امروز آن - عجین است، اما درعین حال این امر «منحصراً» مربوط به طبقه کارگر نیست، بلکه امری است مربوط به کل بشریت. به همین دلیل هم برقراری آن تنها با شرکت وسیع‌ترین اقشار اجتماعی و متحدان تاریخی طبقه کارگر، ممکن خواهد بود. درک و شناخت «سویکت تاریخی»، یعنی طبقه کارگر به عنوان عامل تاریخی گذار به سوسیالیسم توسط دیگر اقشار و نیروهای اجتماعی، به ویژه روشنفکران، و شرکت فعال و خلاق این متحدان تاریخی در نبرد برای براندازی جامعه طبقاتی و پایان‌دادن به استثمار انسان از انسان و برقراری سوسیالیسم، تبدیل‌شدن سوسیالیسم به «مقدرات» همه اقشار و طبقات ترقی‌خواه جامعه است. این امر اما تغییری در جا و مقام «عینی» و ماتریالیستی طبقه کارگر به عنوان «سویکت تاریخی» در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نمی‌دهد. این به مفهوم شرکت دیگر «گروه‌بندی‌های اجتماعی» با مواضع تشریح‌شان در نبرد برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نیست، بلکه یعنی پذیرفتن مواضع پرولتاریا، در صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری و پذیرفتن جا و مقام «سویکت تاریخی» [۲]!

برخلاف مارکس، و آن مارکسیست‌هایی که اسلوب و شیوه بررسی مارکس را بکار می‌گیرند، پوزیتیویست‌ها برای تعریف «آرمان» خود، از واقعیت موجود و بررسی آن حرکت نمی‌کنند. «ایده آل» آنها «ذهنی» است. «دمکراسی» مورد نظر آنها «غیرتاریخی» است، «سوسیالیسم» پیشنهادی آنان، کوچکترین اشاره‌ای به «روابط تولیدی» در جامعه ندارد، و در سطح «سیاسی» باقی می‌ماند. «سوسیالیسم» آنها آشتی طبقاتی را تجویز می‌کند و هدف آن پشت‌سر گذاشتن سرمایه‌داری نیست، و به این ترتیب ایدئولوژی پوزیتیویستی عیان می‌شود. بدین ترتیب «سوسیالیسم» آنان، «سوسیالیسم» هم‌زمان استثمارشوندگان و استثمارکنندگان از کار در می‌آید: «سوسیالیسم» تنها امری بیگانه با مقدرات دیگر گروه‌بندی‌های اجتماعی نیست، بلکه می‌توان آنرا برآمده از مقدرات گروه‌بندی‌های اجتماعی در تکامل یافته‌ترین شکل هستی اجتماعی‌شان تصور کرد. کمالاتکه ظهور ارزش‌های سوسیالیستی در برخی جوامع پیشرفته معاصر [؟! سیاست نولیبرالیسم اقتصادی؟ گلوبالیسم؟]، بر زمینه نبرد طبقات، اما بر پایه وفاق اجتماعی و تشرهای این جوامع صورت ظهور پیدا کرده است.

«سوسیالیسم» مورد نظر، یک جامعه بدون استثمار انسان از انسان نیست، بلکه «به دولت‌های تامین اجتماعی» محدود می‌شود، که همان «دولت رفاه عمومی» مورد نظر محافل دمکرات مسیحی آلمان غربی پس از جنگ دوم جهانی است، که اکنون به دولت‌هایترین محافل سرمایه‌داری این کشور برای برقراری «جامعه دوسومی» در جهان «شمال‌جنوبی» تبدیل شده است. نظرات سیاسی و برنامه‌های «چپ» جدا از واقعیت عینی، به اینجا ختم می‌شود: «اهمیت مبارزه چپ در راه شکل‌گیری و تثبیت ارزش‌های سوسیالیستی در جامعه مدنی و فراورشی دولت‌ها به دولت‌های تامین اجتماعی»!

متأسفانه هیچ شرکت‌کننده‌ای از پنجره سالن «اجلاس تلاشگران جامعه باز» در فرانکفورت آلمان (۲۸ ژوئیه سال ۱۹۹۷) نگاهی به بیرون و واقعیت «در برخی جوامع پیشرفته معاصر» نمی‌اندازد، تا با واقعیت «وفاق اجتماعی»، آنطور که بطور عینی در این جوامع حاکم است، و نه آنطور که اذهان پندارگران را انباشته است و آنرا آرزو می‌کنند، آشنا شود [۳].

نبرد برمی خیزد، گوشه و بخشی از بار مشترک همه را به سوی سرمنزل مشترک به پیش می برد، متحدان تاریخی یکدیگرند و این، جان مایه همبستگی ملی و طبقاتی در سطح هر کشور و در سطح بین المللی را تشکیل می دهد.

این برداشت مارکسیستی از دموکراسی و مبارزه برای برقراری دموکراسی سوسیالیستی، بهیچ وجه منظور نظر پوزیتیویست های مدرن نیست. «دموکراسی» مورد نظر آنها، دموکراسی ناب و جدا از واقعیت پیکار اجتماعی در هر جامعه مشخص امروز بشری است، و در سطح «دموکراتیسم سیاسی» محدود می ماند، «آشتی طبقاتی» شالوده آنرا تشکیل می دهد و ظاهری ماورا، طبقاتی دارد، و بالاخره مرحله رشد «دموکراسی بورژوازی» را ابدی قلمداد می سازد. «سوسیالیسم» مورد نظر آنها، شالوده اقتصادی جامعه سرمایه داری، شکل مالکیت آن را مورد علامت سوال قرار نمی دهد، و بدین ترتیب به توجیه پوزیتیویستی صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری و ابدی ساختن آن تبدیل می شود. تهمت های ناروا و بی پایه به «چپ سنتی»، «لنینیسم» و بدفهمی های آگاهانه و یا ناآگاهانه از مارکسیسم-لنینیسم، به عنوان کوشش های ناموفقی برای توجیه این مواضع تجدینظرطلبانه در مارکسیسم و برای توجیه پذیرش ایدئولوژی سرمایه داری است که اینگونه بیان می شود: «دموکراسی را باید به مفهوم یک ارزش عام، یک ارزش عموم بشری ... درک کرد ... مشخصه هایی که علایق و منافع گروه بندی های اجتماعی موجود در جامعه را ... بازتاب دهد و اعمال اراده شهروندان را ممکن گرداند ... دموکراسی پدیداری فرایندولوژیک [!] و آن نظام سیاسی باز و فراگیری است که نمی توان و نباید با علایق و منافع یک گروه بندی معین اجتماعی [!] آن را مشروط و تعریف کرد.»

این تعریف ماورا، طبقاتی و غیرتاریخی از «دموکراسی» در خدمت کدام ایدئولوژی است؟ در مقاله، در تعریف «موضع جنبش چپ [که] موضع آرمانخواهی سوسیالیستی» نامیده می شود، و در چارچوب «طراحی استراتژی نوین چپ در گذار کشور به دموکراسی»، به این پرسش، چنین پاسخ داده می شود: «آرمان سوسیالیسم از رهگذر مبارزه برای برپایی، تکمیل و تکامل جامعه مدنی دست یافتنی خواهد بود. ... در پرتو این آگاهی تئوریک ... چپ ایران با باهای واقعیت - [که همان] ضرورت های ناشی از تکمیل و تکامل دموکراتیسم سیاسی [هستند] - به سوی آرمان سوسیالیسم - بر پایه یک منطق تغذلی - راه خواهد سپرد (...). با این مقدمات و بمنظور دسترسی به «سوسیالیسم» مورد نظر، «دو مولفه اساسی [عنوان می شوند] که دموکراسی بر پایه آن ها تحقق می یابد و رشد و تکامل پیدا می کند؛ اول ساختار نظام سیاسی حاکم بر کشور، دوم، شرایط و امکاناتی که اعمال اراده شهروندی را ممکن می سازند. ... دموکراسی فقط در حق انتخاب و رای اکثریت مردم خلاصه نمی شود و اتفاقاً اصالت دموکراسی از آنجاست که به شرایط و امکاناتی که اعمال اراده شهروندان را هر اندازه بیشتر مقدور و میسر کند، متکی است. ... نه تنها مفاد منشور حقوق بشر ... بلکه مجال مشارکت فعال و موثر در تعیین سرنوشت خود و میهن خود و جامعه را [در بر می گیرد که از طریق] تشکیل آزادانه جمعیت و اجتماع، سازمان های سیاسی و صنفی [و برخورداری] از حق آزادی اندیشه و معتقدات و آزادی بیان و قلم، و بالاخره حق انتخاب قدرت سیاسی و دخالت در نظارت بر امر رهبری جامعه (...). اعمال می شود.

آنچه که اینجا از نظرات طاهری پور نقل شد، بی کم و کاست، مرحله رشد سرمایه داری ای است، که بدون تردید دسترسی به آن امروز برای میهن ما ایران هدف عاجل و واقع بینانه ای را تشکیل می دهد، و می تواند با تدقیق ضروری، نقطه مشترک مبارزاتی برای میهن دوستان و ترقی خواهان امروز جامعه ایران باشد، اما تکیه بر تضاد مصنوعی بین این نظرات و نظرات «چپ سنتی» و «لنینیسم» به چه معنی است؟ کدام هدف را دنبال می کند؟ سیاست حزب توده ایران قبل و به ویژه پس از پیروزی انقلاب بهمن، شرکت فعال آن در «نبرد که بر که» و سیاست فعال «اتحاد و انتقاد» برای تحکیم آزادی های دموکراتیک و قانونی و حقوق دموکراتیک نیز برای تحقق این هدف انجام شد. ایجاد جبهه مشترک نیروهای چپ و ترقی خواه برای به عقب راندن و طرد نهایی نیروهای ارتجاعی و راست به همین منظور ضروری بود. کوشش نسبتاً موفقیت آمیز کنونی «راه توده» با فاصله چشمگیر در پیش آیش تمامی آنانی که بر ضرورت تحقق تغییرات تدریجی در جمهوری اسلامی در دوران اخیر رشد جنبش نوین مردم پای می فشارند، نیز از همین منطق پیروی می کند. پس اختلاف در کجاست؟ ریشه های بدفهمی نظرات مارکسیستی نزد خواستاران رشد سرمایه داری در ایران امروز، که به آن رنگ و روغن سوسیالیستی می زنند، در چیست؟

شماره ۱۶۳ ملاحظه کرد. در این مقاله «جمشید طاهری پور» به نقل نظراتش در «اجلاسی به ابتکار «تلاشگران جامعه باز» می پردازد.

مخاطب طاهری پور آن بخش از «چپ» است، که از جمله در سازمان فدائیان اکثریت طرفدار براندازی جمهوری اسلامی است. طاهری پور می گوید این بخش از «چپ» را متقاعد سازد، که بطور عینی در ایران امروز توده های میلیونی سرگرم مبارزه برای برقراری «جامعه مدنی» - که او آنرا مترادف با «دموکراسی» عام مورد نظر خود و مورد قبول همین بخش از «چپ» می داند - در شرایط همین جمهوری اسلامی هستند [۳].

طاهری پور می گوید برای نزدیکی به این بخش از «چپ» [۴]، به پندار خود «چپ سنتی» و «لنینیسم» را بی اعتبار نشان دهد. «رنالیسم» عین گرای فوق در انتقاد به مواضع «رهبران» متأسفانه پیگیر نیست، شاید به این امید که «رهبران» آنچسانی را به ضرورت مبارزه برای برقراری «جامعه مدنی» در شرایط همین جمهوری اسلامی متقاعد سازد؟! اما نمی توان در نیمه راه واقع بینی و عین گرایی از حرکت بازایستاد، در عین حال با ذهن گرایی به مبارزه ای جدی پرداخت؛ نمی توان به نادرست با پیگیری مواضع عین گرا و واقع نگر به ستیز پرداخت، ولی در مبارزه علیه ذهن گرایی سیاسی، موفق بود. این شیوه در عین حال پرده از روی اسلوبی برمی دارد، که برای تمام جریان های پوزیتیویستی، چه ایرانی و چه غیرایرانی، «تیبیک» است! ویژگی این اسلوب، همین برخورد «غیرتاریخی» به مقولات است. برخورد انتقادی به این شیوه را در این مقاله باید به مفهوم تقویت «رأیسی» درک کرد، که طاهری پور مدافع آنست.

دموکراسی، مقوله ای تاریخی

پیوند دموکراسی و سوسیالیسم بلا تردید است. برقراری سوسیالیسم، بدون حاکمیت وسیع ترین، عمیق ترین و همه جانبه ترین شرایط دموکراتیک در جامعه، غیرممکن است. اگر بتوان تنها یک درس از تجربه بزرگ ۱۹۸۹-۱۹۱۷ آموخت، اگر بتوان تنها یک علت برای ناکامی این تجربه برشمرد، باید بیان این تجربه باشد، که برقراری روابط تولیدی سوسیالیستی - چه در شکل تعاونی، دولتی و یا هر شکل ممکن دیگر - بدون حاکمیت شرایط همه جانبه و عمیق دموکراتیک در جامعه، به معنای برقراری نهایی سوسیالیسم نیست و نخواهد بود. زیرا بدون دموکراسی، تضمینی برای جلوگیری از استقلال غیرضروری و ضد ارزش های سوسیالیستی حاکمیت ارگان های انتخابی - حتی پس از مرگ دولت - از یک سو، و از خود غریبه شدن شهروندان از سوی دیگر، وجود نخواهد داشت.

عناصر دموکراتیک در جامعه بشری، که چکیده آن در جدایی سه قوه قانون گذاری، قضایه و اجرایی در انقلاب کبیر فرانسه و با برقراری «پارلمانتاریسم» به دستور کل بشریت تبدیل شد و اکنون با محتوای «منشور حقوق بشر» و «حق تعیین سرنوشت» انسان و گروه ها و خلق ها تدقیق و تکمیل شده است، باید در تکامل خود به دربرگرفتن حقوق دموکراتیک بانجامد و رشد «پارلمانتاریسم» باید به حاکمیت شورایی فراروید. برپایه تکمیل دموکراسی سیاسی با حقوق دموکراتیک، جامعه بی طبقات سوسیالیستی تشکیل می شود. این جامعه بدون برقراری این دموکراسی و به ویژه بدون رشد بلامنازع و همه جانبه آن، تضمین تاریخی برای دسترسی به جامعه آزاد بشری و فارغ از ستم طبقاتی ممکن نیست. جامعه ای که در آن «تساوی حقوق همه افراد جامعه، صرف نظر از جنس، نژاد، مذهب و ملیت در همه شئون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، و حق مساوی در شرکت در رهبری «خودگردانی اجتماع» تامین می گردد» (زند یاد «امیر نیک آتین»، مراجعه شود به زیرنویس شماره ۲) و برای همیشه به استثمار انسان از انسان پایان داده می شود.

برقراری چنین دموکراسی سوسیالیستی بدون شرکت فعال و خلاق همه اقشار و طبقات ترقی خواه در جوامع طبقاتی در جهان امروز ممکن نیست. اشکال و محتوای این مبارزات، از مبارزات زحمتکشان یدی و فکری گرفته، تا مبارزات زنان برای تساوی حقوق، و جوانان برای برخورداری از امکانات فرهنگی، ورزشی، آموزشی و شغلی، تا مبارزه برای تامین بهداشت و تندرستی همه شهروندان و حفظ محیط زیست، مبارزه خلق ها برای برخورداری از حق تعیین سرنوشت - در سرزمین های مستقل و یا آنجا که ریشه تاریخی سرزمین های مشترک با خلق های دیگر وجود دارد، در ترکیب این خلق ها -، تا مبارزه علیه دیکتاتوری سرمایه مالی امپریالیستی، علیه تحمیل «گلوبالیسم» و «نظم نوین امپریالیستی» و مبارزه برای حفظ استقلال ملی، همه و همه اشکال و محتوای مبارزاتی را تشکیل می دهند، که شرایط گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را آماده می سازند، و لذا کمک و مکمل یکدیگراند. هر یک از گروه های شرکت کننده در این مبارزات، آنجا هم که برای اهداف گروهی، نشر و طبقه خود به

تعطیل نبود طبقاتی؟

کارگران درباره مفهوم صحیح نظام اجتماعی-اقتصادی امروزین، درباره طبقات گوناگون جامعه روسیه و مناسبات میان آنان، درباره مبارزه این طبقات با یکدیگر، درباره نقش طبقه کارگر در این مبارزه، برخورد آن به طبقات زوال‌یابنده و رشدیابنده و گذشته و حال سرمایه‌داری، درباره وظیفه تاریخی سوسیال دموکراسی جهانی و طبقه کارگر روسیه.

برای آنکه سوسیال دموکرات‌ها (مارکسیست‌ها) بتوانند وظایف سوسیالیستی بالا را به‌ویژه در سطح آن روز "ترقی توده‌های کارگر" به انجام برسانند، لنین توصیه می‌کند که: "سوسیال دموکرات‌ها در تمام مظاهر خودپوی مبارزه طبقه کارگر، در تمام تصادمات میان کارگران و سرمایه‌داران بر سر ساعات کار روزانه، دستمزد کار، شرایط کار و غیره و غیره شرکت می‌ورزند. وظیفه ما عبارت است از درآمیختن فعالیت خود با مسائل عملی و معیشتی زندگی کارگری، کمک به کارگران برای پی‌بردن به مفهوم این مسائل ..."

درباره وظایف دموکراتیک که با وظایف سوسیالیستی پیوند ناگسستی دارد، لنین می‌نویسد: "سوسیال دموکرات‌ها ضمن فعالیت ترویجی خود در میان کارگران، نمی‌توانند از مسائل سیاسی طفره روند و هرگونه تلاش برای طفره رفتن از این مسائل یا حتی در رده عقب‌نهادن این مسائل را اشتباهی عمیق و عدول از احکام بنیادی سوسیال دموکراتیسم جهان خواهند شمرد."

چنان که می‌بینیم، لنین از همان نخستین روزهایی که پایه‌های حزب طبقه کارگر روسیه را می‌ریزد، این حزب را به صورت حزب سیاسی فعالی که باید در زندگی سیاسی کشور حضور داشته باشد [۶]، وظایف سوسیالیستی را با وظایف دموکراتیک و وظایف آینده را با وظایف عاجل روز و کارهای بزرگ را با کارهای به‌ظاهر کوچک روزمره به هم مربوط سازد، در نظر می‌گیرد

چنین است تفاوت بین برداشت چپ انقلابی و پوزیتیویسم، در تعیین وظایف امروز و آینده در برابر زحمتکشان و کلیه نیروهای ترقی خواه ایران!

۱- احمد کسروی در دادگاه پنجاه و سه نفر، که طبری جوانترین - نوزده ساله فرد آن بود، دفاع از تنه‌بین را بعهده داشت.

۲- زنده یاد امیر نیک‌آیین در "واژه نامه سیاسی و اجتماعی" که به عنوان ویژه نامه چهل و پنج سالگی حزب توده ایران تنظیم کرد، از جمله می‌نویسد: "برده داری نخستین صورت بندی اجتماعی-اقتصادی برشالوده استثمار فرد از فرد است... بردگی نخست در مصر باستان، در بابل، در آشور و در چین و هندوستان پدید گشت، ولی در یونان و روم باستان به شکل کلاسیک خود تکامل حاصل کرد، در شرق و از جمله در همین ما بردگی بیشتر خصمت پدشاهی و خانوادگی داشت. دو طبقه اصلی این صورت بندی اجتماعی-اقتصادی بردگان و برده داران بودند..."

۳- او ضرورت شرکت در این مبارزات مردم را در سخنانش توصیه می‌کند و به انتقاد از آن بخش از "رهبران" می‌پردازد که سیاست "تحریم" انتخابات ریاست جمهوری را به سازمان تکمیل کردند: اگر "رهبران" ای وجود دارند، که نتوانستند نقش مردم را در انتخابات اخیر ببینند و در نتیجه موضع و تکنیک نادرستی در قبال انتخابات ریاست جمهوری اتخاذ کرده از اینرو بود، که "رهبران ما سمت اصلی نبود را از درون علایق، تمایلات و ایده آل‌های سیاسی خودشان بیرون می‌کشند. زاویه نگاهشان به مردم نیز، تماشای مردم چنان ابزار و وسیله تحقق تمایلات و ایده آل‌هاشان است. این نگاه ... محروم قدرت است! ... یا همه چیز را در بالا و در درگیری جناح‌های حکومتی خلاصه می‌کنند... یا دنباله رو حرکت مردم است و یا - در خیال دفاع از ایده آل‌های خود - در تقابل با حرکت واقعی مردم قرار می‌گیرد."

۴- بخشی که همانند "سهراب میثوری" در "کار" شماره ۱۶۲، مقاله "ایران به چه نیرومند نیاز دارد"، او و همفکرانش را در سازمان فدائیان (اکثریت) "واست" می‌نامد.

۵- همه نقل قول‌ها از لنین از کتاب "وظایف سوسیال دموکرات‌های روسیه"، جلد اول قسمت اول.

۶- وظایف امروز حزب ما، یعنی شرکت فعال و خلاق در مبارزه واقعا موجود امروز مردم برای برقراری "جامعه مدنی" در ایران. وظیفه روزی که جوانتر آنها در فوق چنین برجسته می‌کند: "سه ویژه در سطح آن روز "ترقی توده‌های کارگر"، طرح شعارها و خواست‌های بقعی که اکنون برای توده‌ها قابل هضم نیست، یعنی با سطح روز "ترقی توده‌های کارگر" در انطباق نیست، و در سطح فردای "ترقی توده‌های کارگر" قرار دارد، جداسدن از توده‌هاست. شیوه "رهبرانی" است، که بقول طاهری پور "دنباله رو حرکت مردم" از کار درمی‌آیند، همه چیز را در بالا و در درگیری جناح‌های حکومتی خلاصه می‌کنند، نزد این "رهبران" - تعیین سمت اصلی نبود، کماتان سوشل ذهنی دارد- و با سطح روز "ترقی توده‌های کارگر" بدون ارتباط است.

مبارزات مردم مبین ما تا سطح رشد آن به انقلاب بهمن، تجربه زنده ای است در صائب بودن نظرات واقع بینانه زنده یاد جوانشیر در "سیمای مردمی حزب توده ایران" و علیه برداشت‌های ذهنی دوهبران.

اختلاف در آن است، که آنها خواستار انکار نبرد طبقاتی هستند! و از موضع «چپ» طلب می‌کنند و می‌خواهند آنها در «استراتژی نوین چپ» بگنجانند، که باید «مقدم شناختن منافع رشد اجتماعی را بر منافع طبقاتی...» پذیرفت: «مقدم شناختن منافع رشد اجتماعی بر منافع طبقات و بر این پایه، الزام پایبندی به مصلحت عام جامعه».

به عبارت دیگر «استراتژی نوین چپ» مورد نظر این محافل برای «گذار کشور به دموکراسی»، برای نیروهای چپ دقیقاً آن استراتژی را پیشنهاد می‌کند، که یک جریان بورژوا-دموکراتیک می‌طلبد و آنها تائید می‌کنند. به سخنی دیگر این «چپ» به تبلیغ آن خواست و آرزویی می‌پردازد، که ریشه در این برداشت ذهنی دارد، که نبرد طبقاتی در جامعه، نه یک امر عینی و واقعی است، بلکه باید آنها فکری مخرب دانست، که مارکسیسم و بدتر از آن لنینیسم آنها می‌خواهد القاء کند! بدین ترتیب بدفهمی از «لنینیسم» افشا می‌شود. درعین حال مشخص می‌شود، که منظور از ایدئولوژی زدانی تجویز شده، مارکسیسم-لنینیسم زدایی است، نه عدم پذیرش ایدئولوژی سرمایه‌داری، تحت عنوان «راسیونالیزه کردن و رالیزه کردن فکر چپ».

کسی که نبرد طبقاتی را در چهارچوب جامعه سرمایه‌داری انکار می‌کند و مطرح می‌سازد و چپ انقلابی را به پیروی از خود فرا می‌خواند، یا از واقعیت بی‌اطلاع است و یا موضع طبقاتی سرمایه را تبلیغ می‌کند. تبلیغ چنین موضعی حتی برای آن نیروهای میهن‌دوست و ملی غیرسوسیالیستی که برای حفظ استقلال ملی سرگرم پیکار ضدامپریالیستی و ضد «نظم نوین» آن هستند، مضر است، زیرا این پیکار بدون شرکت وسیع‌ترین اقشار زحمتکش ممکن نیست. چگونه می‌توان بطور جدی پنداشت، که می‌توان طبقات زحمتکش را از نبرد برای منافع روز و آینده خود بازداشت، اما آنان را در کنار خود در پیکار ضدامپریالیستی حفظ نمود؟ چگونه می‌توان مدافع این فکر بود که در جامعه احزاب همه طبقات مجاز به فعالیت قانونی باشند، اما حزب توده ایران از فعالیت قانونی برای دفاع از منافع حال و آینده کارگران و دیگر زحمتکشان برخوردار نباشد؟

پذیرفتن واقعیت نبرد طبقاتی در جامعه، احترام به حق دموکراتیک زحمتکشان برای دسترسی به حقوق روزمره و دورنمایی آنها است، و بالاخره پذیرفتن حق طبقه کارگر به سازماندهی خود و تعیین برنامه خود برای دسترسی به خواست‌های روزمره و دورنمایی خود. پذیرش این حق دموکراتیک زحمتکشان شرط تحکیم وحدت ملی در پیکار برای حفظ استقلال ملی است. در چنین شرایطی است که می‌توان از زحمتکشان انتظار از خودگذشتگی داشت، انتظار داشت برای دوران‌های معینی، بنفع «رشد اجتماعی»، خواست‌های بحق خود را محدود کنند و...

اگر چنین موضعی را نیروی چپ اتخاذ نکند، چه کسی باید این امر را بعهده بگیرد؟ موضع حزب توده ایران در دفاع از منافع طبقه کارگر و همه زحمتکشان را زنده یاد ف. م. جوانشیر در کتاب «سیمای مردمی حزب توده ایران» چنین توضیح می‌دهد:

«نخستین مشخصه حزب طبقه کارگر، وفاداری آن نسبت به امر طبقه کارگر- دفاع از منافع این طبقه و در پیوند با آن، دفاع از منافع همه زحمتکشان است. طبقه کارگر درست به این دلیل در حزب خود متشکل می‌شود که از منافع کوتاه مدت و بلندمدت خود دفاع کند؛ رابطه و تناسب درست میان وظایف دور و نزدیک خود برقرار سازد، متحدین خود را بشناسد و با آنها در درجات گوناگون همکاری کند. برای حزبی که در شرایط سلطه استبداد و بقیاسی فئودالیسم (در کشورهای نظیر کشور ما) علیه امپریالیسم می‌رزمند، وظایف نزدیک، به‌طور عمده عبارت از وظایف دموکراتیک است و وظایف دور، سوسیالیستی. این دو را باید با دقت علمی به هم پیوند داد.

لنین در این باره می‌نویسد: «وظیفه‌ای که سوسیال دموکرات‌ها در زمینه فعالیت عملی در برابر خود قرار می‌دهند، عبارت است از رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و سازماندهی این مبارزه در هر دو شکل آن، یعنی هم در شکل سوسیالیستی (مبارزه علیه طبقه سرمایه‌داران برای برانداختن نظام طبقاتی و پی‌ریزی جامعه سوسیالیستی) و هم در شکل دموکراتیک آن (مبارزه علیه سلطنت مطلقه برای به دست آوردن آزادی سیاسی در روسیه و دموکراتیزه کردن نظام سیاسی و اجتماعی روسیه) ... بار دیگر تکرار می‌کنیم که فعالیت دموکراتیک با فعالیت سوسیالیستی پیوند ناگسستی دارد.» [۵]

لنین این مطلب را در سال ۱۸۹۷، یعنی زمانی که تازه حزب طبقه کارگر روسیه پایه‌ریزی می‌شد، نوشته و در آن زمان وظایف سوسیالیستی را به شرح زیر توصیف می‌کند: «فعالیت سوسیالیستی سوسیال دموکرات‌های روسیه عبارت است از ترویج سوسیالیسم علمی، یعنی روشن ساختن افکار

مصاحبه فرخ نگهدار با رادیو ایرانیان مقیم امریکا

* برخی ها جمهوری اسلامی را با رژیم شاه یکی تصور کرده و معتقدند تحولات مانند زمان شاه که با سرنگونی آن رژیم پیش برده شد، در این رژیم نیز با سرنگونی پیش می رود. با انتخاباتی که انجام شد، آنها به نظر من باید دوباره تصمیم بگیرند!

فرخ نگهدار، بعنوان عضو شورای مرکزی فدائیان خلق اکثریت، در یک مصاحبه تلفنی با رادیو ایرانیان در لس آنجلس، در مورد انتخابات اخیر ریاست جمهوری نقطه نظراتش را اینگونه تشریح کرد:

– فکر می کنم در تمام جمهوری اسلامی و تمام نیروهای که به نوعی تعلق به این نظام حاکم دارند، شاید بتوان گفت ایشان بهترین شانس را برای ایجاد تحول و تغییر در جامعه ما داشت و بنظر من، آقای خاتمی بیشترین ظرفیت را در جهت دموکراتیزه شدن و در جهت تامین حقوق مردم و تقویت نهادهای مدنی و قانونمند شدن جامعه ما دارد. بنظر من آقای خاتمی روی مسائلی که بنظر من عمده است در جامعه ما برای تحول، انگشت گذاشت و این مسائل را می بیند و می فهمد. البته این دیدن و فهمیدن به فعل و یا تحول جدی در دنیای واقع تبدیل خواهد شد یا نه، بستگی به تصمیم و نظر خود ایشان و از جنبه دیگر به آینده نیروهای که در جامعه عمل می کنند دارد. تاکید ایشان بر اینکه مردم وجود دارند در جامعه و مردم نقش دارند و خودش هم بوسیله مردم انتخاب شده و نه به فرورده، یا براساس توافقی پشت پرده که سکانت قدرت را بدستش سپرده باشند.

* با توجه به این نظرات شما در مورد آقای خاتمی، چگونه شورای مرکزی سازمان از یکی دو ماه پیش از انتخابات، آن را تحریم کرد و به مردم گفت که نباید رای بدهند؟

– شورای مرکزی بر اساس موازین دموکراتیک و براساس ضوابطی که خودمان مقرر کرده ایم، تصمیم می گیرد، یعنی بر اساس رای اکثریت شورا. پیشنهاد من به شورای چیز دیگری بود. پیشنهاد من بطور مشخص این بود که اگر در جمهوری اسلامی یک شکافی که یکسوی آن روحانیت مبارز و ولی فقیه و نهادهای سرکوبگر و در سوی دیگر استتالی از ناراضیان قدرت ولایت فقیه، مردم بسی طرف نخواهند بود. ارزیابی من بطور مشخص این بود، که اگر کارگزاران، روحانیون مبارز و همانها که در اطراف روزنامه سلام جمع شده اند، یک کاندیدای واحد ارائه دهند، شورای نگهبان در وضعیتی نیست که بسادگی حذف کند؛ بنابراین یا حکومت دچار بحران شدید خواهد شد و یا اگر حذف کند مردم برآمد خواهند کرد و مداخله خواهند کرد و کاندیدای مورد تایید ولایت فقیه را کنار خواهند زد. ارزیابی من این بود و درنامه ها و مطالبی هم که برای شورای مرکزی نوشتم براین پایه بود، که این امکان نظر به شناختی که از جامعه ایران دارم و نظر به تحلیلی که از تناسب قوا دارم در درون حکومت، این ارزیابی که در راس حکومت هر تصمیمی که گرفته شود، همان پیش خواهد رفت خطاست. از طرفی نهادهای جامعه مدنی رشد پیدا کرده و در حد معینی هویت پیدا کرده اند، و اینها تبدیل به نهاد قدرت شده اند. منظورم احزاب، سازمان ها، انجمن های فرهنگی و بخصوص مطبوعات و رسانه های گروهی و ارتباطی در بین جامعه بوجود آمده است. مناسباتی که در پائین بطور افقی شکل گرفته، سطح دانش سیاسی و سواد که در جامعه رشد پیدا کرده این امکان را نه به ولایت فقیه و نه به اعلیحضرت آریامهر و نه هرکسی دیگر که بخواند به شیوه تصمیم گیری فردی و فشار از بالا خواسته خودش را به جامعه تحمیل کند می بندد. البته آن زمان هنوز آقای خاتمی مطرح نبود و لی وقتی آقای خاتمی کاندیدا شد نظر به سوابق و شناخت شخصی که از خصوصیات او داشتم فکر می کردم به هیچ وجه پایه اجتماعی سازمان ما، یعنی روشنفکران، فرهنگیان، هنرمندان، دانشجویان و کسانی که از دیدگاه مدرن با مسائل سیاسی آشنا هستند، بی طرف نیستند و ما اگر خواهیم دموکراتیک برخورد کنیم، ما بعنوان شورای مرکزی سازمان دارم صحبت می کنم، این را باید بفهمیم که وظیفه رهبری دیدن خواست و تمایل توده ای است که به ما اعتماد کرده و ما منعکس کننده خواست و تمایل آن جمعی باید باشیم که ما را بعنوان شورای

مرکزی می پذیرد و می فهمد و توجه دارد به گفته ما. ما هم باید او را بفهمیم، بدانیم که چه می خواهد و همان را منعکس کنیم و ما مطلع بودیم که در پایه اجتماعی ما، سازمان ما در ایران بی طرف نبود نسبت به این قضایا و می خواست مشارکت داشته باشد و مشارکت هم داشت.

* وقتی آقای خاتمی اکثریت آراء را تحصیل کرد شما شگفت زده نشدید؟
– نظر من این بود که آقای خاتمی حذف شدنی نیست و حداکثر انتخابات به دور دوم می کشد ولی این انتخاب من را ذوق زده کرد نه شگفت زده!

* شورای مرکزی در باب این اشتباهش هیچ بیانیه ای یا مقاله ای منتشر کرده است؟

– من نمی توانم این ارزیابی را با این کلمه بیان کنم، چون این نظر رسمی شورا است، ولی ارزیابی نادقیق از تناسب نیروها از سطح مشارکت مردم در مصاحبه ها و صحبت های درونی شورا، این عنوان را گفته اند و طرح کرده اند. کسانی که رای داده اند به تحریم که ارزیابی نادقیق و دست پائین را گرفتن مثلا نقش مردم در انتخابات. من شخصا اینطور برداشت می کنم که امروز نظر غالب در شورای مرکزی سازمان ما، اکنون طرفدار این است که خوب بود در انتخابات مسئله "شرکت نکنید" (تحریم) را طرح نمی کرد و می گفت: «مردم به ناطق نوری رای ندهید» یعنی یک نوع حمایت ضمنی، به برداشت من از خاتمی و البته این نظر من نیست. معیار من که تاکید کردم این ارزیابی بود که روشنفکران، آدم های فهمیده، بخصوص نیروهای که طرفدار سازمان ما هستند، در داخل کشور تصمیم گرفتند که رای بدهند و اگر ما آدم های دموکراتی باشیم به این رای باید احترام بگذاریم. تصمیم یک سازمان سیاسی دموکراتیک فقط این نیست که در راس اتخاذ می شود، تصمیم درست آن تصمیمی است که انعکاس دهنده خواست های پایه های همان سازمان باشد.

* با توجه و نگرش به امید آفرینی های ناشی از گزینش های خاتمی، حتما شنبه اید که بعضی ها می گویند اپوزیسیون برون مرزی منجمد شده و یا منتظر است مثل بسیاری از مردم تا ببیند که دولت خاتمی چه خواهد کرد. در شرایط فعلی وظائف نیروهای مخالف رژیم را چه می دانید؟

– بنظر من اینست که سمت اصلی مبارزه باید به سمت استبداد مذهبی و طرفدارانش و ولایت فقیه باشد. به نظر من آن کسانی دچار بن بست یا دچار مسئله یا دچار توقف و یا دچار انتظار شده اند که مشی دیگری را دنبال می کردند. به این مشی فکر می کردند که برای هر نوع تحول مثبت در ایران، دگرگونی کامل جمهوری اسلامی ضروری است، یعنی همان درسی را که در رژیم شاه آموخته بودند که رژیم شاه تحول ناپذیر نیست و هر نوع تحولی را باید با سرنگونی رژیم شاه پیش برد. همین الگو و استراتژی را با رژیم جمهوری اسلامی میخواستند پیاده کنند. سازمان مجاهدین و افراطی های چپ و راست را من در این زمره قلمداد می کنم و این گونه افراد و سازمان ها دو باره باید تصمیم بگیرند.

* در ارتباط با امکان فعالیت آزاد احزاب در داخل کشور، فرخ نگهدار گفت:

– به مجرد اینکه فضا برای آزادی احزاب باز شود، من فکر می کنم سازمان ما تصمیم خواهد گرفت ستاد رهبری خودش را بداخل کشور منتقل کند.

گردهمایی جنبش الهیات رهائیبخش

"انجمن تعلیمات دینی هواداران نزیکی مذاهب" در امریکا لاتین و کارائیب، پنجمین کنفرانس خود را در نیمه دوم ماه ژوئن ۱۹۹۷ در ایالت "ماتانزاس" کوبا برگزار کرد. هدف اصلی این کنفرانس که با شرکت ۱۳۰ نماینده از کشورهای منطقه بر پا شد، عبارت بود از ارزیابی مسائل مربوط به جنبش الهیات رهائیبخش در جهان امروز.

شرکت کنندگان در این کنفرانس، به بررسی موضوعاتی مانند مهاجرت، نمینیسیم و جهان بینی مذهبی، اثرات سیاست های نولیبرالی بر زندگی توده های میلیونی پرداخته، پیرامون اتخاذ سیاست های مشخص در رویارویی با چالشهای جدید به تبادل نظر پرداختند.

جستجوی حقیقت، یا جستجوی تشکیلاتی

رفقای راه توده

... کپی نامه ای را که در تاریخ ۲۹-۷-۹۷ برای نشریه "کار" نوشته بودیم، اینک برای شما ارسال می‌داریم. این نامه را به این دلیل با تاخیر برای شما ارسال داشتیم، زیرا امید داشتیم که حداقل آیین دومین نامه ما در "کار" منتشر شود، که متأسفانه چنین نشد. همانطور که ملاحظه می‌کنید، نامه ضمیمه در پاسخ به جوابی است که نشریه کار، به نامه نخست ما، منتشر ساخته است. البته در پاسخ به ما نیز، اصل نامه را منتشر ناساخته، بلکه پاسخ به آن را منتشر ساخته‌اند، که این خود بدعتی دموکراتیک است! می‌دانیم، که با کپی نامه ضمیمه مسئولانه برخورد خواهید کرد.

جمعی از دوستان سازمان در برلین-آلمان

(در نشریه کار شماره ۱۶۲، به نامه ما که در آن به سیاست تحریم انتخابات از سوی شورای مرکزی (و بالطبع تحت نام سازمان فدائیان) اعتراض کرده بودیم، پاسخی در سه جمله داده شده است.

جمله اول: «نامه ای به امضای گروهی از هواداران سازمان در برلین دریافت شد...»

این اعتراض نامه از سوی "جمعی از دوستان سازمان" فرستاده شده است و نه از سوی گروهی از هواداران! ما این اشتباه را دال بر بی‌دقتی تان نمی‌دانیم، بلکه حساب شده و برای توجیه شیوه برخورد غیر مسئولانه به معترضین می‌بینیم، که در جملات دوم و سوم عیان‌تر می‌باشد.

جمله دوم: «رفقای ما در برلین نسبت به وجود چنین گروهی از هواداران اظهار بی‌اطلاعی کردند.»

ابتدا، انتظار داریم حداقل بدین امر آگاه باشید که بیان و تفسیر رابطه میان به سازمان عاقلانه نخواهد بود. در ضمن، این شیوه برخورد با معترضین کجا (کندوکاو شبه تفتیشی در تشکیلات) و ادعای وجود رابطه دموکراتیک و احترام به نظرات گوناگون در سازمان کجا؟

جمله سوم: «این نامه در نشریه ای بنام "راه توده" به چاپ رسیده است.»

انگاری، این بی‌اطلاعی شما فقط به بودن ما معترضین ختم نمی‌شود، بلکه در باره نشریه "راه توده" هم صدق می‌کند. چرا که از آن با حرف تعریف نامعین نام می‌برید!

فکر می‌کنیم، برای همه مشخص است که این هم یکی دیگر از تاکتیک‌های برخاسته از خط مشی حاکم در شورای مرکزی است، همان سیاستی که تحریم انتخابات را تبلیغ کرد و نتیجه‌اش، این شگفت‌زدگی شد. و حال جای بیان و بررسی صادقانه این واقعتی که "راه توده" تنها نشریه‌ایست که توانست تحلیلی درست از شرایط بدهد، (براستی چرا؟) سعی در سم پاشی و در اصل همان برخورد کهنه شده می‌کنید.

شناخت این واقعتی که تحریم انتخابات فقط یک اشتباه تاکتیکی نبوده، بلکه ریشه در دید پوپولیستی ناشی از ایدئولوژی‌زدانی و همگامی با سوسیال دموکرات‌ها دارد، برای شما هنوز سخت است.

ادامه آن سیاست غلط دیروزی را می‌توان بعنوان مثال در مقاله "بهادر کریمی" (کار ۱۶۰) باز یافت.

وی ضمن بلند کردن چماق خودساخته "سیاست گذشته سازمان" بر روی سر کسانی که جرعت اعتراض کردن را به خود داده‌اند (برخورد با مقاله فرخ نگهدار) می‌نویسد: «... اما آنچه که من شخصا از انتخابات آموختم...» «... ما نه مجاز بودیم که مردم را به قرار گرفتن در پشت سر کاندیدانی دعوت کنیم که اعتقاد به ولایت فقیه را جزء اصول و مشی خود می‌دانند و نه که بروز مخالفت مردم با حکومتگران را تنها به یک شکل محدود کنیم.»

آیا این چکیده همان تاکتیک تحریم نیست که مردم ایران با عمل خود پوچ بودن آنرا به اثبات رسانند؟

وی می‌نویسد: «... تاکتیک درست ما ... باید با این تیترو و محتوا تنظیم می‌گردید که: مردم! در انتخابات ضد دموکراتیک با ناطق نسوینی ولایت فقیه مخالفت کنید!»

عجب حکم داهیه‌انه‌ای؟! در اصل یعنی هم از آخور و هم از کیسه خوردن! عبارتی دیگر چه مردم شرکت می‌کردند و یا نمی‌کردند، در هر صورت آقای کریمی می‌توانست فدای انتخابات ادعا کند که شعار ما درست بود!

این شعار به همان میزان که کلی است، بی‌ارزش و بی‌محتوا هم می‌باشد. چنین برخوردی اپورتونیستی در طول تاریخچه فعالیت سازمان بی‌نظیر است!

شاید حالا بتوان وی را درک کنیم و بدانیم منظورش از نوشتن ... «آنچه که من شخصا از انتخابات آموختم...» چیست! هیچ؟! جمعی از دوستان سازمان در برلین

بقیه مصاحبه "اشپیگل" با نخست وزیر آلبانی (از ص ۱۱)

نانو: من آرزو می‌کنم که در حدود سه ماه دیگر در این باره امکان اظهار نظر پیدا کنیم و آنگاه کوشش می‌کنیم تا پاسخ گزینی بریسا را مشخص کنیم و دیگر سیاستمداران را در صورت لزوم به دادگاه بکشانیم.

- در مرحله مبارزه انتخاباتی شما قول‌هایی دادید، چگونه می‌خواهید این همه پول را فراهم آورید و به کسانی که در این رابطه زیان‌های مالی شدید دیده‌اند، بپردازید؟

نانو: من گفتم که جبران خواهد شد! توجه شما باید به آینده باشد و نه گذشته. بازار آزاد این شانس را در آینده بوجود خواهد آورد، که چند برابر گذشته سود ببرند.

- چگونه سرمایه‌گذاران خارجی در آلبانی عمل خواهند کرد، در حالی که فساد و بوروکراسی همه جا گیراست؟

نانو: باید بگویم روحیه مالی باید تغییر کند، اما نه تحت فشار یک رژیم استبدادی. ما باید مانع رشد فساد شویم و آنرا روز به روز محدودتر کنیم و شرایطی را فراهم آوریم تا هیچ هیچکس به فساد کشانده نشود.

- شما به عنوان یک سوسیالیست هیچ مشکلی نخواهید داشت وقتی که سرمایه‌داری را سر مشق اقتصاد خود قرار می‌دهید؟

نانو: اقتصاد ما شامل بخش خصوصی و مناطق آزاد تجاری نیز خواهد بود، مثل دیگر کشورهای غربی. شما هر نامی که می‌خواهید برای آن انتخاب کنید. سرمایه‌گذاران خارجی ضمانت می‌کنند تا تولیدات را به کشورهای دیگر نیز حمل و نقل کنند.

- استان "کوزوو" در داخل صربستان یوگسلاوی و "ماکسی دونا" کوشش دارند تا به آلبانی ملحق شود، شما از رهبر این جمعیت "ابراهیم روگوا" می‌خواهید تا عقیده خود را در رابطه با خود مختاری کوزوو تغییر دهد؟

نانو: در یک اروپای بدون مرز، خود مختاری چه معنایی دارد؟ البته اگر آن‌ها خود را جزو اروپا می‌دانند. خود مختاری یعنی عدالت اجتماعی و اتحاد برای حقوق بشر. من با "روگوا" صحبت می‌کنم و او را قانع خواهم کرد که او نیز برای ملت آلبانی یک راه حل اروپایی پیدا کند. از طرفی من شک دارم که رئیس جمهور صرب‌ها میلوویچ آماده انجام رفرم‌هایی باشد.

- در انتخابات ۱۹۹۲ شما از بریسا شکست خوردید. آیا نگران تکرار این شکست نیستید؟

نانو: آن موقع غربی‌ها از بریسا حمایت کردند. آن‌ها امیدهای واهی به او بسته بودند تا توسط او ما را به عنوان "پست کمونیست" در تمام منطقه شرق اروپا زیر کنترل بگیرند. این نوع رژیم‌های راست در هر جا محکوم به شکست هستند. البته من هم از اشتباهات انورخوجه و بریسا تجربه‌های زیادی کسب کرده‌ام!

کنگره حزب کمونیست چین!

اومانیته" ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه:

بود تا در ارزیابی حوادث میدان "تیان آن من" تجدید نظر شود. او که در ژوئن ۱۹۸۹ بدلیل خودداری از اعزام ارتش برای مقابله با تظاهر کنندگان از مقام خود برکنار شد، تقاضا کرد، تا صفت "ضد انقلابی" که به این حوادث داده می شود، مورد تجدید نظر قرار گیرد. بنظر او این اتهامی است که نادرستی آن دیرتر و یا زودتر روشن خواهد شد، زیرا مردم از آنچه گذشته بخوبی آگاهند.

در برابر این خواست "زائویانگ"، وزیر دادگستری چین "خیاوتیانگ" گفت: «ارزیابی ما درست بوده و آنرا تغییر نخواهیم داد.»

اما درعین حال "شنگ خیتونگ" شهردار پکن و یکی از چند چهره اساسی در برقرار حکومت نظامی و حمله به تظاهرات دانشجویان در میدان "تیان آن من" و یکی از چهره های اساسی برقرار حکومت نظامی، با اتهام فساد ملی از حزب اخراج گردید. او در راس لیست تظاهر کنندگان میدان "تیان آن من" قرار داشت، که دانشجویان خواهان رسیدگی به سوء استفاده های مالی وی بودند!

کنگره حزب کمونیست چین، درعین حال ۶۰ درصد اعضای کمیته مرکزی را تعویض کرد و ترکیب رهبری حزب را جوانتر کرد. "خیاوتشی"، رئیس مجلس ملی و یکی از سه رهبر اصلی حزب نیز از ترکیب کمیته مرکزی کنار گذاشته شد. او آخرین بازمانده نسل انقلاب در رهبری حزب بود.

پیروزی سوسیالیسم در چین

"عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان:

کنگره حزب کمونیست چین با شرکت ۲۰۷۴ نماینده، در حالی در سالن بزرگ خلق برگزار شد، که دوران ۵ ساله بفرنجی را حزب و جمهوری خلق چین پشت سر گذاشته است. کنگره چهاردهم حزب در سال ۱۹۹۲ در حالی برگزار شد که کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و اتحاد شوروی درهم پاشیده شده و ارتجاع جهانی برای فروپاشی کوبا، چین و ویتنام روز شماری می کرد.

در گزارش کمیته مرکزی حزب از جمله آمده است: حزب و ۱٫۲ میلیارد خلق های چین دوران توفانی اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ را با سمت گیری سوسیالیسم نوع چینی پشت سر گذاشتند. چین به سوی افق های نوین اندیشه گام برداشت و پیشگام راهی ناشناخته شد، تا ساختار اجتماعی را نوسازی کند. تغییرات بزرگ در بخش اقتصادی و بازار سوسیالیستی و برپایه رفم های متوازن که با رشد و ثبات همراه بود انجام شد. بدین ترتیب موقعیت جهانی چین در دورانی دشوار برای تمامی جهان، تحکیم یافت. در بخش اقتصادی تولید ناخالص ملی در فاصله ۱۹۹۶-۱۹۹۱ به میزان ۱۲٫۱ درصد رشد کرد و سطح درآمد اهالی شهرنشین ۷٫۲ درصد و در روستاها ۵٫۷ درصد بالا رفت. تولید و توزیع مواد غذایی، لباس، خانه و دیگر مایحتاج روزانه سرمد و امکانات رفت و آمد بشکل قابل توجهی بهبود یافت و سطح زندگی ۳۲ میلیون نفر از مردم کم درآمد کشور بالا رفت. اما درعین حال نازل بودن سطح تولید اقتصاد ملی، ساختارهای عقب مانده اقتصادی، بویژه در بخش دولتی، شیوه کار حزب و ارگان های دولتی، شیوه عملکرد بوروکراتیک، برخورد های سطحی به مسائل و مشکلات و روحیه تملق و چاپلوسی از جمله مشکلاتی است که باید به آنها برخورد جدی کرد.

کنگره در بخش سیاسی چهار اصل را مورد تاکید قرار داد:

تحکیم سوسیالیسم، بکار بردن اصول مارکسیسم، برقراری قدرت سیاسی طبقه کارگر و زحمتکشان و تحکیم رهبری حزب کمونیست برای انجام رفم های سیاسی و اقتصادی و بالا بردن کیفیت دموکراسی سوسیالیستی. کنگره وظایف اساسی برای تحقق بخشیدن به این چهار اصل را اینگونه برشمرد: تثبیت و تحکیم ساختارهای جامعه، رشد و تحکیم دموکراسی و احترام هر چه بیشتر به حقوق انسانی، تکمیل سیستم حقوق اجتماعی برپایه قانون اساسی تا سال ۲۰۱۰ نسبت به سال ۲۰۰۰. کنگره همچنین تاکید کرد که تا یکصدمین سالگرد پایه گذاری جمهوری توده ای چین در سال ۲۰۴۹، در سراسر کشور باید مدرنیزاسیون پایان یافته باشد. اصل یک کشور، دو سیستم که درباره هنگ کنگ عملی شده است، قرار است درباره "ماکائو" (۱۹۹۹) و تایوان نیز مورد تاکید کنگره قرار گرفت. تصمیم پر اهمیت دیگر کنگره افزون تر "دن شیائوپینگ" به برنامه حزب بود. براساس این تر "جهان بینی مارکس-انگلس" به عنوان کلید راهنمای عمل و تحلیل ماتریالیستی-دیالکتیکی برای شرایط ویژه چین- سوسیالیسم نوع چینی- راهنمای عمل حزب کمونیست چین است.

حزب کمونیست چین با ۵۴ میلیون عضو، در کشوری که یک پنجم جمعیت جهان را می خواهد به قرن ۲۱ ببرد، در راهی بسیار بفرنج و دشوار و درعین حال ناشناخته و نو گام گذاشته است. چین در پی ایجاد جامعه ای نو می باشد که هنوز آینده آن کاملاً آشکار نیست، اما تردید نیست که پیروزی چین در عین حال گام بلندی است در جهت تقویت موضع زحمتکشان سراسرجهان!

پانزدهمین کنگره حزب کمونیست چین، در ماه سپتامبر گذشته در پایتخت چین، "پکن" برگزار شد. در این کنگره یک سلسله مسائل اساسی کشور مورد بررسی قرار گرفت که از جمله آنها می توان از تجدید ساختار اقتصادی، مبارزه با فساد، تغییر ترکیب رهبری و در حاشیه آن، بحث های مربوط به دموکراتیک ساختن اداره حزب و جامعه اشاره کرد.

چنانکه می دانیم، مسئله تجدید ساختار بخش صنایع دولتی در چین ازجمله مسائلی است که از ۱۵ سال پیش تاکنون همواره مورد توجه و تبادل نظر رهبران چین بوده است. براساس برنامه ای که در کنگره اعلام شد، از مجموعه موسسات دولتی کنونی تنها حدود هزار موسسه بزرگ و استراتژیک، یعنی یک دهم آنها در اختیار دولت باقی خواهد ماند و دربارہ مابقی موسسات براساس وضعیت موجود و سلامت اقتصادی آنها تصمیم گرفته خواهد شد. یعنی برخی از این موسسات ورشکسته اعلام خواهند شد، برخی دیگر در موسسات سود آور ادغام خواهند شد و یا به موسساتی تبدیل خواهند شد که سهام آنها متعلق به کارگران و کارکنان آنها خواهد بود. گفته می شود که در اکثر موسسات دولتی سیستم اخیر توزیع سهام اعمال خواهد شد.

زیانگ زمین، دبیرکل حزب کمونیست چین، تاکید کرده است که این "انطباق استراتژیک" به معنی خصوصی سازی نیست، بلکه بطور دقیق تر، تعیین مجدد جایگاه بخش عمومی در مجموعه اقتصاد چین است. اقتصادی که از ۲۰ سال پیش بدینسو تحولات عمیق را از سر گذرانده است. از نظر دولت چین مسئله آن است که مالکیت دولتی را کارآمدتر و بویژه سود آورتر نمود. در حال حاضر از حدود ۱۰۰ هزار موسسه بخش دولتی در چین، هفتاد درصد آنها دارای مشکلات مالی هستند. این مشکلات یا ناشی از نامشخص بودن مسئولیت ها در امر مدیریت است و یا به زیر ساخت کهنه و فاقد منابع کافی برای نوسازی موسسات مربوط می شود که دارای اضافه تولیدی هستند که فروش آن روز به روز دشوارتر می شود. آن هم در بازاری که هر چه بیشتر به کیفیت کالاها اهمیت می دهد.

تجدیدی سازمان این بخش صنعتی عظیم که ۴۱ درصد کل تولید کشور را (به نسبت ۳۵ درصد در بخش تعاونی و ۲۴ درصد در بخش خصوصی) برعهده دارد. بالطبع کاری بسیار ظریف و پیچیده است. بحث بر سر سرنوشت ۱۲۰ میلیون مزدبگیر است و مشکلات جدی وجود دارد که زیانگ زمین نیز در گزارش خود به آن اشاره کرد و هشدار داد. با اینحال نباید فراموش کرد که برنامه تجدید ساختار بخش دولتی در چین از صفر آغاز خواهد شد و در این زمینه آزمایش هایی تا به امروز صورت گرفته است که ظاهراً موفق بوده اند. در حدود ۶۰ شهر از هم اکنون تحویل موسسات دولتی جریان دارد، حدود هزار موسسه ورشکسته و ۱۲۰۰ موسسه دیگر ادغام شده اند. درعین حال حدود یک میلیون مزدبگیر شاغل در این موسسات بنا بر منابع رسمی به سمت بخش خدمات سوق داده شده اند. تجربیات موجود باید تا پایان سال به ۱۱۰ شهر دیگر تسری یابد.

اما مسئله نوسازی بخش عمومی در چین از این جهت دشوار است که یک گسست کامل در سازمان اقتصادی-اجتماعی دوران برنامه ریزی محسوب می شود. در چین "واحد کار" برای مجموعه کارکنان تنها محل تولید نبود، بلکه واحدی بود که ضمناً مسکن، بهداشت و بازتشتگی کارکنان را نیز تأمین می کرد و برای هر مزدبگیر و خانواده وی زندگی روزانه را مهیا می نمود. در نتیجه لازم است که نظام جدیدی از تأمین اجتماعی برقرار شود تا مانع از به خطر افتادن آینده زحمتکشان گردد.

از جمله مسائل دیگری که در کنگره طرح شد، اصلاحات سیاسی و دموکراتیک بود. "زیانگ زمین" در گزارش خود به کنگره تاکید کرد: «تجدید ساختار نظام سیاسی در مرحله آتی از طریق توسعه دموکراسی دستگاه قانونی، جدائی وظایف دولت از وظایف مدیریت موسسات عمومی، خردمندان ساختن ارگان های حکومتی و سرانجام بهبود نظام نظارت بر اعمال دولت، عملی خواهد شد.»

در جریان کار کنگره نامه دبیرکل سابق حزب کمونیست چین "زائویانگ" خطاب به هیات رئیسه کنگره قرائت شد. وی در نامه خود خواسته

گام های بلند حزب کمونیست ژاپن!

بازسازی حزب کمونیست کانادا در "کبک"

حزب کمونیست کانادا، تصمیم به حضور مجدد سیاسی در منطقه کبک گرفت. در نتیجه بحران درونی سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۰، سازمان حزب کمونیست کانادا در کبک، در سال ۱۹۹۱ از آن جدا شده و بعنوان سازمان سیاسی مستقل و بنام حزب کمونیست کبک اعلام موجودیت کرد.

تصمیم به بازسازی تشکیلات کبک، متأثر از پیروزی نامزد حزب کمونیست کانادا از "موترال" در انتخابات اخیر فدرال در کانادا است. بدنبال این پیروزی، افراد و محافل بسیاری در کبک نسبت به حزب کمونیست کانادا، فعالیت‌ها و برنامه آن اظهار علاقه کرده‌اند.

در اکتبر ۱۹۹۲ حزب کمونیست کانادا و حزب کمونیست کبک با امضای موافقتنامه‌ای پذیرفتند که ضمن برقراری مذاکرات دائم، از فعالیت‌های مورد علاقه دو طرف حمایت کنند. فعالین هر دو حزب امیدوار بودند که امضای این موافقتنامه که قرار بود همه ساله تجدید شود، به وحدت مجدد نیروهای کمونیست در سراسر کانادا بیانجامد. با این وجود، بعلت اختلافات سیاسی در مورد بحران کنفدراسیون و مواضع ناسیونالیستی حزب کمونیست کبک در مورد آینده کبک، روابط دو حزب تیره شده و موافقتنامه مشترک از ۱۹۹۵ به بعد، تجدید نشد.

میکونل فیگوروا، رهبر حزب کمونیست کانادا، به این مناسبت گفت: «اکنون زمان باز سازی حزب در کبک فرا رسیده است. ما برای وحدت عمل نزدیک با حزب کمونیست کبک و دیگر نیروهای کمونیست و چپ در کبک مبارزه می کنیم، در این لحظات حساس از مبارزه طبقاتی و دمکراتیک، وحدت نیروهای کمونیست در سراسر کانادا از هر زمان دیگر حیاتی تر است.»

اعتصاب پیروز، در امریکا

اعتصاب کارگران و کارمندان شرکت امریکایی حمل محموله‌های پستی، با موفقیت نسبی به پایان رسید. رئیس سندیکای ترابری امریکا، این پیروزی را برای کارگران امریکا دستاورد بزرگی علیه سیاست تقلیل دستمزدها و ایجاد مشاغلی ذکر کرد، که تا مین اجتماعی ندارد. در جریان این اعتصاب، برخورد‌های متعددی بین اعتصاب کنندگان و پلیس روی داد. در "پوستون" و "زمویل" ایالت ماساچوست، پلیس علیه اعتصابیون از گاز "CS" استفاده کرد. این شرکت با ۱۸۵ هزار کارگر و کارمند و با ۱۲ میلیون محموله پستی روزانه، بزرگترین شرکت ترابری امریکایی است، که از کارگران نیمه وقت که تحت پوشش بیمه‌های بیکاری، درمانی و غیره قرار ندارند، استفاده می کند.

یکی از خواست‌های اعتصابیون، تساوی حقوق و مزایا بین کارمندان و کارگران تمام وقت و نیمه وقت بود. در این مورد صاحبان شرکت به اعتصابیون تعهد سپردند که در ۵ سال آینده مزایای ۱۰ هزار کارگر و کارمند نیمه وقت را مشابه کارگران و کارمندان تمام وقت کنند.

بخش عمده مشاغلی که در سال‌های زمامداری کلینتون، در امریکا ایجاد شده، مشاغلی اینگونه‌اند و هیچ نوع تاسمین اجتماعی شامل آن نمی شود. برای مثال یکصد هزار محل شغلی در شرکت UPS اینگونه است.

نشست دو جانبه

احزاب کمونیست هند و بنگالادش

در بیانیه مشترکی که در پی نشست اخیر (۱۶-۱۷ ژوئن ۹۷) احزاب کمونیست هند و بنگالادش در "داکا" پایتخت بنگالادش صادر شد، طرفین توافق خود را در مورد مجموعه‌ای از مسائل، منجمله نکات زیر اعلام داشتند:

- احزاب و جنبش‌های چپ و دمکراتیک درتسامی جهان، در حال تحکیم مجدد مواضع خود هستند. احزاب و نیروهای چپ در کشورهای چندی به پیروزی‌هایی دست یافته‌اند. این تأکیدی است بر اعتقاد زحمتکشان سراسر جهان که سرمایه داری بدلیل سوسیالیسم نیست. آینده بشریت در گرو بنای سیستم سوسیالیستی است. هر حزب کمونیست و کارگری بایستی با بکار گرفتن مارکسیسم - لنینیسم و تطبیق آن با شرایط مشخص اجتماعی و اقتصادی و سنن هر کشور، راه خود را طی می کند.

- گسترش هرچه بیشتر روابط بین المللی و همکاری بین احزاب کمونیست و کارگری سراسر جهان، بویژه در جنوب آسیا، ضروری است.

- اهمیت مقاومت رو به رشد خلقها در مقابله توطئه‌های امپریالیستی علیه کشورهای در حال توسعه، بویژه در زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی، مورد تأکید قرار گرفت.

بیست و یکمین کنگره حزب کمونیست ژاپن، از ۲۲ تا ۲۶ سپتامبر در شهر "آتالی" این کشور برگزار شد. در این کنگره، "برقراری یک حکومت دمکراتیک در ابتدای قرن ۲۱" هدف حزب اعلام شد.

در ژاپن، کشور "خورشید فروزان"، که دومین قدرت اقتصادی جهان است، خورشید خوشبختی و رفاه برای بخش فزاینده‌ای از مردم پیوسته در حال غروب است. در این کشور ۱۲ میلیونی، بیش از ده میلیون خانوار از فقر، نابرابری، دشواری در تامین مسکن، دستمزدهای ناچیز و... رنج می‌برند. اولترا لیبرالیسم در همه سیمانی یگانه را به نمایش می‌گذارد. در آینده انسان‌های محرومی که در تکیه به سختی روز را به شب و شب را به صبح می‌رسانند، هیچگاه نمی‌توان تصویر ساختمان‌های عظیم محلات مجلل ژاپن که علامت قدرت و موسسات این کشور است، نمایان نیست. تضادهای زندگی در ژاپن روز به روز نمایانتر و حادث می‌شود، بویژه آنکه سیاست نخست وزیر کنونی "اوتارو هاشیموتو" با از بین بردن مقرران ناظر بر کار مزدبران و شاغلین، عملاً فشار بیشتری را بر آنها وارد می‌آورد. افزایش اخیر مالیات‌های غیر مستقیم، آزاد سازی واردات برنج، تغییرات منفی در نظام بازنشستگی، دگرگونی نظام بیمه درمان به زیان بیمه شدگان و زحمتکشان آشکارترین جنبه‌های این سیاست را نشان می‌دهد. دیگر گروه‌ها و احزاب ژاپن، نظیر "حزب افق‌های نوین" که بزرگترین حزب به اصطلاح اپوزیسیون محسوب می‌شود، و "حزب دمکراتیک ژاپن" (مرکز) و "حزب سوسیال دمکرات"، که همان حزب سوسیالیست سابق است که در ژانویه ۱۹۹۶ نام خود را تغییر داده است، همگی از سیاست‌های حزب لیبرال دمکرات پشتیبانی می‌کنند!

پیشرفت خارق العاده حزب کمونیست ژاپن در انتخابات مجمع عمومی توكيو در ژوئیه گذشته نشان می‌دهد که از این پس بخش فزاینده‌ای از مردم ژاپن، کمونیست‌های این کشور را تنها نیروی معتبر اپوزیسیون محسوب می‌نمایند. حزب کمونیست ژاپن با کسب ۱۳ درصد آراء در انتخابات مجلس نه تنها بهترین نتیجه را از زمان تاسیس خود در سال ۱۹۳۲ بدست آورد، بلکه برای نخستین بار پس از ۴۰ سال توانست حزب سوسیالیست را پشت سر گذارد. حزب سوسیالیست ژاپن پس از آنکه در سال ۹۶-۹۴ در ائتلاف حکومتی با محافظه کاران لیبرال دمکرات شرکت کرد، غالب رای دهندگان خود را از دست داد.

حزب کمونیست ژاپن ضمناً تنها حزب ژاپن است که تاکنون نتوانسته‌اند آن را به فساد مالی متهم کنند و توانسته‌اند در سیاست و موضع گیری‌های خود، ناراضیاتی‌ها و خواست تحول اجتماعی را منعکس سازد و بدین ترتیب به نیروی تبدیل شده‌است که در شطرنج سیاسی ژاپن دیگر نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

حزب کمونیست ژاپن دارای ۲۶۰ هزار عضو و ۲۰ هزار حوزه یا سازمان پایه‌است. روزنامه آن "اکاهاتا" را ۳ میلیون و سیصد هزار نفر آینه هستند. این حزب ریشه‌های محلی و منطقه‌ای عمیق دارد و استراتژی آن بر کمک روزمره به محروم‌ترین‌ها مبنی است. چنانکه مثلاً مراکز راژگان مشورت‌های بهداشتی و حقوقی را اداره می‌کند و از سوی دیگر با سازمان‌های توده‌ای مختلف نظیر "کنفدراسیون ملی سندیکائی"، "فدراسیون جنبش‌های کشاورزی"، "فدراسیون‌های تولید کنندگان"، "مجمع نوین زنان ژاپن"، "اتحادیه دمکراتیک جوانان و یا "فدراسیون اتحادیه‌های دانشجویی ژاپن" مناسبات تنگاتنگی دارد.

هدف حزب آن است که بتوان "ظهور مشترک" مطالبات مورد قبول مشترک را تدوین کرد و از این طریق جنبه وسیع متحدی را برای تحقق تحولات دمکراتیک بوجود آورد. به نظر حزب کمونیست ژاپن، این حق مردم است که راه خودشان با به سمت تحول و دگرگونی برگزینند و در آرای خود آن را منعکس سازند. بدین ترتیب و در چارچوب این اقبال عمومی است که بیست و یکمین کنگره حزب کمونیست ژاپن برگزار شد. نتوسوزدنوا، رهبر حزب کمونیست ژاپن در گزارش خود به کمیته مرکزی تأکید کرد که "نتایج بدست آمده تنها گام نخست در راه دستیابی به هدفی است که در برابر حزب قرار دارد و این هدف عبارتست از برقراری "یک حکومت اتحاد دمکراتیک" از ابتدای قرن آینده" رهبر حزب تأکید کرد "در وضعیت فعلی، این حزب نمی‌تواند با هیچ یک از دیگر احزاب همکاری کند ولی این وضع جاودان نمی‌تواند باشد و باید درها را بر روی همکاری و اقدامات مشترک با حزب نوین سوسیالیست بازگذاشت، به شرطی که این حزب بتواند یک خط مشی سیاسی منسجم تری را در پیش بگیرد.

فرانسه آغاز شده بود. دموکراسی به سبک موبوتو، در ایجاد چند صد حزب کاملاً منطقه‌ای و مبتنی بر تعلقات قومی که ناقد محتوای سیاسی روشن بودند، انعکاس یافت. ضمن اینکه چندین حزب نیز توسط خود وی سرهم بندی شدند.

مثلت آمریکا-فرانسه-بلژیک که قرار بود پس از ۱۹۹۰ تداوم روند دموکراسی را تضمین کند، بسرعت ازهم پاشید. اساس رقابت‌ها بر سر کنترل زئیر قرار گرفت، که ثروتمندترین کشور قاره آفریقا از نظر منابع طبیعی - حتی نسبت به آفریقا جنوبی - است، بویژه معادن مس و کوبالت در "شبابا" (کاتانگای سابق) و معادن الماس، نفت و گاز، طلا، اورانیوم و هم چنین ظرفیت عظیم کشاورزی این کشور اوج گرفت. زئیر ضمناً سرزمین بسیار وسیعی را در مرکز آفریقا تشکیل می‌دهد که در آن زمان، از نظر کشورهای غریبی می‌توانست وزنه‌ای در برابر یک "آفریقای مسترقتی" محسوب شود. (مرکب از نامی‌بیا، موزامبیک، بتسوانا و آفریقای جنوبی، پس از انتخاب نلسون ماندلا در سال ۱۹۹۴)

در سال ۱۹۹۱ ایالات متحده آمریکا و بدنبال آن صنوبق بین المللی پول، از حمایت زئیر که خواستار برچیده شدن پایگاه عملیاتی آمریکائی "گامینا" در جنوب این کشور گردیده بود، دست کشیدند. زئیر خواهان خروج مشاوران این پایگاه ضد انقلابی شد. پایگاهی که در آن بسیاری از ضد انقلابیون منطقه و از جمله "یوناس ساویسی" و "یونیتا" آموزش دیده و تجهیز می‌شدند. آمریکا و سازمان سیا موفق شدند، که در برابر کمک‌های سخاوتمندانه به اوگاندا، این پایگاه را به آن کشور منتقل کنند. در این پایگاه جدید مشاوران آمریکائی آموزش و تجهیز "جبهه میهنی رواندا" اپوزیسیون زئیر و هم چنین نیروهای سرهنگ "گارنگ"، رهبر چریک‌های جنوب سودان را آغاز کردند. ضمناً باید دانست که فرودگاه "کیگالی" (پایتخت رواندا) که تادر است هواپیمای بزرگ را بپذیرد، و هم چنین شبکه وسیع جاده‌ها که پس از ۱۹۹۴ احداث گردیده است، اکنون یک تکیه گاه نظامی استراتژیک برای ایالات متحده در آفریقای شرقی و اقیانوس هند محسوب می‌شود که حتی به پایگاه قبلی در "گامینا" نیز برتری دارد. "روریت گریبون"، وابسته جدید نظامی آمریکا در آنجا از ماموران سابقه "سیا" و "ریچارد اورث"، سفیر جدید آمریکا، مقام دوم سرویس مخفی وزارت دفاع امریکاست.

برای درک میزان تسلط آمریکا بر منطقه، لازم است این را نیز در نظر داشته باشیم که دولت "یوری موسوینی" در اوگاندا، از ابتدای دهه ۹۰ با اتیوپی و ارتیره که حکومت‌های پیرو آمریکا در آنجا بر سر کار هستند، متحد گردیده و هر سه علیه کشور همسایه "سودان" بسیج شده‌اند. هم چنین معاون رئیس جمهور رواندا "پل کاکام"، رهبر "جبهه میهنی رواندا" است. همان جبهه‌ای که در پایگاه‌های آمریکا در اوگاندا تعلیم دیده است و خود گل کاکام در ایالات متحده آموزش دیده و همین اواخر، در ابتدای درگیری‌های رواندا، میهمان اسرائیل بود و اسرائیل تعهد کرده است که به رواندا اسلحه بفرستد.

در این مجموعه فرانسه از ابتدای دهه ۱۹۹۰ دریافت که سیاست آمریکا سرعت گرفته و این کشور می‌کوشد فرانسه را برای دوران پس از موبوتو از تقسیم غنایم منطقه کنار بگذارد. بنابراین فرانسه بازی با برک‌های خود در منطقه را آغاز کرد و تصمیم گرفت آتش رقابت‌های شدید قومی را تیزتر کند. برگ اصلی فرانسه در منطقه "رواندا" بود که توانسته بود نقش مرکزی را در آن منطقه ایفا کند. فرانسه که در چارچوب مثلث فرانسه-آمریکا-بلژیک منزوی شده بود، سیاست حمایت بی‌تیند و شرط از موبوتو را درپیش گرفت. در سال ۱۹۹۲ مرحله مهم دیگری شروع شد. اپوزیسیون رواندا مبارزه مسلحانه را آغاز کرد. موبوتو حاضر به پذیرش خواست‌ها نشد. و اپوزیسیون زئیر خود را برای ایجاد شرایط تحول سازمان داد. برخی از مناطق که به اپوزیسیون وابسته بود، از پذیرش قیومیت حکومت موبوتو سرباز زدند که در میان آنها باید از "کاسی" (منطقه معادن الماس) و همچنین منطقه غنی "شبابا" نام برد که خود را ایالت خودمختار اعلام کرد. بنابراین قانون جنگ و هرج و مرج کامل در این کشور فوق‌العاده ثروتمند حاکم شد. موبوتو خود نیز دیگر از ارتش ۵۰ هزار نفری که به ارتش گدایان تبدیل شده بود دست کشید و آن را به حال خود رها کرد.

در شرایط حاکمیت هرج و مرج و آشفتگی موبوتو تصمیم گرفت تنش‌ها را افزایش دهد. در این زمان بود که اخراج کسانی که تابعیت زئیری نداشتند از مناطقی که قدرت‌های بزرگ آن را از نظر منافع خود "پراهمیت" محسوب می‌شد، آغاز گردید.

توازی رواندا

در آوریل ۹۴ با کشته شدن رئیس جمهور منتخب رواندا، نسل کشی وسیعی در این کشور آغاز گردید، که گفته می‌شود بین ۵۰۰ هزار تا یک

"موبوتو" سرانجام درگذشت. زئیر، این سرزمین وسیع و ثروتمند، نام تاریخی خود را باز یافت و از این پس، بار دیگر "کنگو" نامیده می‌شود. حکومت تازه، در دل تاریخ خونین معاصر کنگو بیرون آمده است. شواهد و نشانه‌هایی از آغاز تحریکات و توطئه‌ها علیه دولت جدید به چشم می‌خورد. طرح تقسیم غنایم ناشی از پایان جنگ سرد، بین متحدان سرمایه داری، لاکتون میلیون‌ها فریبانی و آواره و گرسنه در آفریقا برجای گذاشته است. در گزارش نسبتاً مشروحی که در زیر می‌خوانید، نشان داده می‌شود، که چگونه آمریکا و فرانسه بر سر تقسیم غنایم آفریقا، مردم بی‌پناه آفریقا را به خاک سیاه نشانده‌اند و همچنان به جنگ اقتصادی ادامه می‌دهند. این گزارش، هم چنین نشان می‌دهد، که چگونه مردم ثروتمندترین کشور آفریقا، محکوم به گرسنگی، فقر، آوارگی و مرگ هستند، تا منابع کشورشان به سود بزرگترین انحصارات نظامی-صنعتی جهان غارت شود. این گزارش، که منبع تهیه آن، چند گزارش مستند و پسابی "اوهانیتسه"، ارکان مرکزی حزب کمونیست فرانسه می‌باشد، هم چنین آن نظری را تائید می‌کند، که بر اساس آن، بزرگترین کشورهای سرمایه داری جهان و ابرپالیسم آمریکا، مردم یک قاره را محکوم به مرگ کرده‌اند، تا هم برای غارت آفریقا مدعی ملی نداشته باشند و هم مشکلی بنام شکم‌های گرسنه و سرزمین‌های سوخته در آفریقا نداشته باشند. این همان واقعیتی است که در کنفرانس اخیر ۲۰ پژوهشگر مارکسیست و چپ که در آمریکا گرد آمده بودند، با آمار و ارقام مستدل آنرا بیان داشتند.

تراژدی در قلب آفریقا

کشور "زئیر" و منطقه آفریقای مرکزی، در سال‌های اخیر، بعلت رقابت‌های ایالات متحده آمریکا و فرانسه، بر سر تقسیم منابع این منطقه، به صحنه درگیری‌ها و مداخلات خونین تبدیل شده است. این کشور از ۲۵۰ گروه و قوم تشکیل شده و با ۱۱ کشور دارای مرز مشترک است و در نتیجه وسعت بسیار زیادی که دارد، هم به منطقه جنوب آفریقا راه دارد، هم بخش غریبی نفت خیز و هم به منطقه استراتژیک موسوم به "شاخ آفریقا" و به همین دلیل حوادث این کشور مستقیماً روی همسایگان آن نیز تاثیر می‌گذارد. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که صنایع تسلیحاتی آمریکا، به میزان هفتاد درصد وابسته به منابع طبیعی و ثروت‌های زیر زمینی زئیر است.

درعین حال باید به حوادث و رویدادهای داخلی دو همسایه کوچک زئیر، یعنی "رواندا" و "بروندی" نیز توجه داشت. وسعت این دو کشور صد بار از زئیر کمتر است، اما هم در هردوی آنها و هم در نواحی مرزی غربی زئیر با این دو کشور، دو قوم "توتی" و "موتو" زندگی می‌کنند که بعلت مناسبات خویشاوندی که بین این دو قوم و اهالی این دو کشور با اهالی مرزی زئیر وجود دارد، حوادث این سه کشور همواره روی یکدیگر تاثیر می‌گذارد.

برای اینکه علل اوضاع کنونی در این منطقه بهتر درک شود، لازم است که نگاهی به سابقه حوادث، بویژه حوادث مهم سال‌های ۱۹۸۰، ۱۹۹۲ و ۱۹۹۴ نگاهی انداخته شود.

نقش موبوتو

موبوتو متحد با وفای غرب، در جنگ صلیبی ضد کمونیستی محسوب می‌گردید و در فاصله ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰ در تمام اقدامات ارتجاعی منطقه، به عنوان مجری و همدست غرب عمل کرد. او علاوه بر اعمال سیاست‌های ضد ملی در زئیر، پشتیبان غیر ملی‌ترین حکومت‌ها در قاره آفریقا بود. موبوتو از سال ۱۹۷۵ در توطئه تجاوز به آنگولا، که بتازگی از یوغ استثمار برتقال آزاد شده بود، شرکت کرد. حکومت "نسل کش" در "رواندا" چه قبل و چه پس از حوادث ۱۹۹۴ و کشتار صدها هزار نفر در آن کشور مورد حمایت کامل او قرار داشت.

در سال ۱۹۹۰ با تحولات بین‌المللی، خروج نیروهای کوبانی از آنگولا و استقلال نامیبیا، چرخشی در اوضاع منطقه بوجود آمد. این چرخش ضمناً انعکاسی از تغییر تناسب نیروها در عرصه جهانی و از دست رفتن اهمیت ژئواستراتژیک قاره آفریقا بود، که موج به اصطلاح "دموکراتیزاسیون" را به دنبال داشت. موبوتو که اوضاع را دریافته بود، بازی دموکراسی خود را شروع کرد و منظر نماد تا به این بازی به او دیکته شود. اما زئیر در بحران عمیق قرار داشت و دوران پس از موبوتو، بویژه از نظر حکومت آمریکا و در رقابت با

بودن مرزها و بازگشت قطعی همه پناهندگان شرط موفقیت این برنامه است. همه پناهندگان رواندانی جانی و آدم کش نیستند، ولی همانطور که رهبران کنونی رواندا پیشنهاد می کنند، باید حدود ۵۰۰ نفر از سران اصلی آنها را محاکمه و مجازات کرد.

"دمکراسی، عدالت، اتحاد"

"دوبوژرا"، دبیرکل اتحاد نیروهای دمکراتیک آزادی کنگو "زئیر" به همراه چهار مشاور دیگر در کینشازا، برنامه های دولت جدید کنگو را اعلام داشت. وی اعلام داشت که از این پس "دمکراسی، عدالت، اتحاد" شعار مقدس کنگوی نوین خواهد بود. وی از همه تبعیدی های دیروز و امروز خواست که به میهن خود باز گردند و از نظامیان نیز خواست که سلاح ها را بر زمین بگذارند. بوژرا سپس از ضرورت باز گرداندن اتحاد به جامعه و مبارزه قاطعانه برای حیثیت انسانی و افریقائی دفاع کرد. به گفته وی «ما نمی خواهیم شیبه همیشگی آنها را که به قدرت دست می یابند، دنبال کنیم.» و «آزادی های فردی، بیان، انتخابات، انجمن ها، اجتماعات از ارزش های مقدس ما محسوب می شود.»

برنامه اجتماعی زمامداران تازه کنگو، به گفته بوژرا بر اساس «قدرت ناشی از خلق حاکم، آزاد و متحد بنا شده است. جامعه ای که در آن قدرت دولتی تحت نظارت و مسئولیت مردم قرار داشته باشد.» بنظر می رسد که بنای سیاسی نوین، عمدتاً متکی به دهقانانی خواهد بود، که هشتاد درصد اهالی را تشکیل می دهند.

افق های نوین

پایان کار موبوتو دیکتاتور زئیر، یکی از موانعی را که بر سر راه صلح در افریقا وجود داشت، برداشت. اگر حادثه چوئی های جدید و حادثه جویان نوین وارد صحنه نشوند، آنگولا باید بتواند به صلح داخلی دست یابد و از منابع نفتی خود استفاده کند. همانطور که نشریه "هرالد تریبون" نوشته است، رهبر "یونیتا" (سازمان ضد انقلابی که علیه حکومت آنگولا می جنگد)، سوابیسی، آخرین پشتیبان محلی خود را از دست داده است. در جنوب شرقی، کشور زامبیا نیز که زیر تهدیدهای دائمی موبوتو قرار داشت و صدها هزار نفر از پناهنده اهل "شایا" که موبوتو آن ها را اخراج کرده بود، را در خود پذیرفته، اکنون می تواند راحت تر نفس بکشد. در جنوب زامبیا، کشورهای بتسوانا و زیمبابوه که با افریقای جنوبی هم مرز هستند، اکنون می توانند به امنیت و همکاری های منطقه ای فکر کنند. هم چنین اعتبار نلسون ماندلا و کشور افریقای جنوبی به خاطر اقدامات دیپلماتیک آن در حل مسئله زئیر افزایش یافته است. گرچه، اکنون نگاه توطئه می تواند از در کنیا، جانشین موبوتو را جستجو کند؛ یعنی دیکتاتور "آرپاماسی". البته او نیز با مرگ موبوتو تنها مانده است، چرا که موبوتو بهترین متحد او بود. وضع یک تعداد دیگر از مستبدین و خودکام های منطقه، که تحت حمایت فرانسه هم چنان بر سر قدرت باقی مانده اند، به همین شکل است. به همین دلیل است، که خلق های منطقه، با امید تحولات زئیر سابق و کنگوی کنونی را دنبال می کنند. این در حالی است، که دولت فرانسه هم چنان سقوط و مرگ موبوتو را ضربه به منافع فرانسه ارزیابی می کند.

امریکا، موبوتو را مهره ای سوخته می شناخت و به همین دلیل از سقوط و مرگ او همانقدر استقبال کرد، که از انتقال قدرت به "کابیل". اکنون نشان های نگران کننده ای در محافل متخصصین نزدیک به کاخ سفید به چشم می خورد که معتقدند زمان تغییر یافته است و جانشین موبوتو را دیگر نمی توان مانند او به سادگی "بازی" داد.

واقعیت ها به راستی نیز دگرگون شده اند. موج امیلواری که پس از استقرار دمکراسی در افریقای جنوبی پدید آمده است و نقش این کشور در هفت ماهه پیش از سقوط موبوتو، همگی در سطح سرتاسر قاره تاثیر گذاشته است. اما از سوی دیگر، با سقوط موبوتو، یک بخش بزرگی از افریقا - کنگو یکی از فروتمندترین کشورهای جهان از نظر منابع معدنی است. مجدداً به قطب توجهات قدرت های بزرگ سرمایه داری در جنگ اقتصادی میان آنها تبدیل گشته است. آیا حکومت نوین در کنگو خواهد توانست پیوستن این کشور به اقتصاد جهانی را به شیوه ای رهبری کند که به سود مجموعه مردم باشد؟ ثبات و وحدت کشور به نحوه پاسخ زمامداران تازه کشور به این مسئله بستگی دارد.

میلیون نفر کشته از "توتی" ها برجای گذاشت. دنبال آن جبهه میهنی رواندا که از اکثریت "توتی" تشکیل شده اند و اعضای آن در اوگاندا به حال تبعید بسر برده و در اردوگاه های آن کشور آموزش دیده بودند، توانستند ارتش و نظامیان موتو را شکست داده و خود قدرت را بدست گیرند. موبوتو، که جامعه بین المللی او را نمی پذیرفت، تصمیم گرفت از حوادث رواندا استفاده کرده و برای خود مشروعیتی دست و پا کند. زئیر و فرانسه در نقش حامی رژیم پیشین رواندا ظاهر شده و طی عملیات موسوم به "تورکواز" بیش از یک میلیون اهالی "موتو" و از جمله مسئولین کشتار برنامه ریزی شده در رواندا را به دیگر کشورها و عمدتاً به زئیر منتقل ساختند. در طی دو سال مسئولین کشتارها در حفاظت دولت زئیر قرار گرفته و با همدستی این کشور، در پشت دیگر پناهندگان پنهان شده و با ایجاد تماس از بازگشت این پناهندگان به رواندا جلوگیری کرده و می کنند.

از سوی دیگر در صفوف "جبهه میهنی رواندا" بخشی از اهالی زئیر نیز وجود دارند، این عده همان هائی هستند که دولت موبوتو آنها را به این بهانه، که تابعیت زئیری ندارند و پدرانشان در چند نسل قبل اهل زئیر نبوده اند، آنها را از کشور اخراج کرده بودند. این عده به اوگاندا تبعید شده و برخی از آنها به اردوگاه های آموزشی "جبهه میهنی رواندا" در اتحاد با گروه های مختلف زئیر و موافقت ضمنی دولت رواندا سلاح بدست گرفته و تصمیم گرفتند با یک تیر دو نشان بزنند: هم موبوتو را برکنار سازند و هم امنیت را در مرز میان زئیر با رواندا و بروندی برقرار نمایند.

در اینجا لازم است به اوضاع در "بروندی" نیز توجه شود. در پایان سال ۱۹۹۳ نخستین رئیس جمهور منتخب این کشور، از "هوتو" ها کشته شد. دنبال آن درگیری های قومی در این کشور به راه افتاد و "هوتو" ها بعنوان انتقام رئیس جمهور مقتول، قتل عام "توتی" ها را آغاز کردند. بیش از ۵۰ هزار نفر کشته شده و ۸۰۰ هزار تن دیگر به کشورهای همسایه رواندا، زئیر و تانزانیا پناهنده شدند. در ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۶ یک کودتای نظامی قدرت را بطور کامل در اختیار "توتی" ها قرار داد و "جبهه دمکراتیک بروندی" را که بطور دمکراتیک انتخاب گردیده بود، بکلی از قدرت کنار گذاشتند.

در حالیکه فرانسه سیاست حمایت از حکومت تازه را در پیش گرفت، کشورهای همسایه تحریم بروندی را آغاز کردند که هم چنان ادامه دارد. بخشی از درگیری ها در بروندی نیز ناشی از آن بازی است که کشورهای غربی برای تسلط بر ذخایر زئیر پیش می برند. مانورهای کشورهای غربی، تقسیمات دروغین قومی و درگیری های ناشی از آن را دامن زد، که بصورت کودتاها و درگیری ها نظامی متعدد ظاهر شد. در عین حال مسائل قومی بتدریج شکل مستقل به خود گرفت و اختلافات موجود غالباً جنبه قومی پیدا کرد. در جریان کشتار "رواندا" این توتی ها بودند که عمدتاً قتل عام شدند، اما "هوتو" های مرفقی که خواهان تقسیم قدرت بر مبنای غیر قومی بودند، نیز دقیقاً جزو نخستین قربانیان نسل کشی قرار داشتند. قومی شدن درگیری ها، هم چنین موجب شد که نتوان بر روی حل پایدار و با دوام درگیری ها اندیشید. ضمن آنکه مسئولیت قدرت های غربی را می پوشاند. مثلاً با برنامه ریزی کشورهای بزرگ سرمایه داری، نرخ قهوه که تنها منبع درآمد صادراتی کشورهای رواندا و بروندی بود، بشدت سقوط کرد، که خشم عظیمی را در میان دهقانان در بروندی بوجود آورد و در رواندا پیامدهای برنامه "تعدیل اقتصادی" صندوق بین المللی پول نیز به آن اضافه شد. این خشم و تارضایتی ها به شکل درگیری های قومی سرریز کرد. هم چنین بروندی مانند سومالی و لیبیا تا قبل از ۱۹۹۳ از برنامه های کمک به توسعه استفاده می کردند، که بعداً جای آن را "کمک های انساندوستانه غذایی" گرفت. در حالیکه بنظر کارشناسان، این کمک ها در دراز مدت اقتصاد کشاورزی محلی را ویران خواهد ساخت.

در هر حال، اکنون شبه نظامیان مشغول نسل کشی در رواندا، در نتیجه گسترش منازعات در منطقه مرزی رواندا با زئیر و زیر فشار مداخله نظامی فرانسه آمریکا ناچار شدند هرچه بیشتر به داخل زئیر پناه ببرند. از سوی دیگر پناهندگانی که توانسته بودند از جانین جان سالم بدر برند، بدون خوراک و مسکن، آواره شده اند. این پناهندگان اینک تصمیم گرفته اند که بجای بازگشت به اردوگاه ها در زئیر یا کشورهای دیگر، به میهن خود (رواندا) باز گردند. این تصمیم امر مشبئی است و می تواند به از بین رفتن وضعیت کنونی در سرتاسر منطقه کمک کند. با اینحال این تنها یکی از عناصر حل بحران در منطقه است. ستون فقرات پایان دادن به بحران در این منطقه عبارتست از تقسیم قدرت و البته تقسیم آن فقط در مذاکرات بین خود افریقائی ها. از سال ۱۹۹۳ رئیس جمهور سابق تانزانیا "ژولیوس نایرره" در همکاری و مشورت با تقریباً همه طرف ها می کوشید تا توافقی حاصل گردد. موافقتنامه موسوم به "آروشا" که حاصل این تلاش بود، در نتیجه نسل کشی سال ۱۹۹۴ در رواندا و حوادث پس از آن نابود گردید. با اینحال این تلاش ها را باید ادامه داد. اصل خدشه ناپذیر

"کاپیلا" کیست؟

اسرائیل "کانون تروریسم دولتی"!

ترور ناتمام یکی از رهبران حماس در پایتخت کشور پادشاهی اردن، که با دستور کتبی و امضای تایید طرح توسط شخص نخست وزیر اسرائیل، "تانیاهو" صورت گرفته بود، یکبار دیگر توجه محافل بشر دوست و مترقی جهان را متوجه بزرگترین کانون اتمی-تروریستی منطقه، یعنی اسرائیل کرد. ماموران سازمان امنیت اسرائیل با گذرنامه‌های کشورکانادا و بدستور "تانیاهو" وارد اردن شده و با تزریق زهر در بدن "خالد مشعل"، رئیس دفتر سیاسی حماس در اردن قصد خروج از این کشور را داشتند که بدام افتادند. دولت اردن در یک معامله سیاسی، تروریست‌ها را به خواست شخص "تانیاهو" به اسرائیل برگرداند و در برابر اسرائیل نیز رهبر روبرو شده حماس شیخ احمدیاسین را که در اسرائیل زندانی بود، آزاد کرد.

گرچه عملیات تروریستی توسط دولت اسرائیل، عملی غیرمترقبه و غافلگیرکننده نیست و در طول موجودیت اسرائیل پیوسته توسط دولت‌های مختلفی که در این کشور بر سرکار بوده‌اند، تکرار شده است، اما اینبار و در اوج تبلیغاتی که اسرائیل پیرامون "تروریسم دولتی" در سراسر جهان سازمان داده و خود را قربانی این ترور معرفی می‌کند، این ترور ناکام معنی و مفهومی ویژه دارد. نخستین نتایج این عملیات ناکام، حداقل برای ایرانیان میهن دوست و مبارزان راه آزادی در ایران، باید این باشد، که دلسوزی اسرائیل برای تروریسم دولتی جمهوری اسلامی، نه در مخالفت با نفس چنین اعمالی، بلکه استفاده از این عملیات برای فراهم ساختن شرایط جهانی و آماده سازی افکار عمومی برای دخالت مستقیم نظامی و سیاسی در امور داخلی ایران است.

حمله به پایگاه‌های مقاومت چپ!

بدنبال عملیات تروریستی دولت اسرائیل در کشور اردن، ارتش اسرائیل به بهانه مبارزه با حماس و پایگاه‌های طرفداران سوریه در لبنان، مناطق تحت کنترل و نفوذ جبهه نجات، تحت رهبری "جرج حبش" را در شمال لبنان بصورت وسیع بمباران کرد. این بمباران وحشیانه، که نخستین گزارش‌ها حکایت از کشته و مجروح شدن صدها نفر دارد نیز، یکبار دیگر نشان داد، که اهداف اسرائیل برای تسلط بر منطقه خاورمیانه در چارچوب مبارزه با حماس و باصطلاح بنیاد گرایان مذهبی محدود نیست و محدوده عملیات آن، تمام نیروهای مقاومت و بویژه مبارزان طیف چپ نلسطین را در بر می‌گیرد.

اسرائیل قدرت اتمی منطقه!

نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان، در آخرین شماره خود به تاریخ ۱۰ اکتبر ۹۷ از یک مهندس اسرائیلی یاد کرده است، که اکنون یازده سال است در اسرائیل و در یک زندان انفرادی به سر می‌برد. این مهندس مردشای وانوسو نام دارد. او در سال ۱۹۸۶ اطلاعاتی را در اختیار روزنامه "سندی تایمز" انگلستان گذاشت، که برده از تلاش‌های اتمی اسرائیل بر می‌داشت. براساس اطلاعاتی که وی در اختیار ساندی تایمز گذاشت، اسرائیل در زیر زمینی در "دیونا" واقع در ۲۰۰ کیلومتری تل‌آویو "سرگرم تولید بمب اتمی بوده است! سازمان ضد جاسوسی اسرائیل، در همان سال، مردشای وانوسو را از انگلستان روبرو و به اسرائیل منتقل کرد. دادگاه او را به ۱۸ سال زندان انفرادی محکوم ساخت و اکنون یازده سال است که وی در زندان انفرادی به سر می‌برد. او اکنون در زندان "آشکلون" زندانی است. اخیراً از سوی کمیته دفاع از "مردشای وانوسو" در برابر زندان آشکلون و مرکز اتمی "دیونا" اسرائیل تظاهراتی بین‌المللی برگزار شد، که در هیچیک از رسانه‌های گروهی بازتاب نیافت. در این تظاهرات از بی‌تفاوتی افکار عمومی اسرائیل نسبت به سرنوشت وانوسو و همچنین بی‌تفاوتی در برابر خطر جنگ هسته‌ای در منطقه انتقاد شد.

اولین کنگره صهیونیسم

از ۲۹ تا ۳۱ اوت ۱۸۹۷ اولین کنگره صهیونیسم، در کازینوی شهر "بال" در سوئیس برگزار شد و استراتژی خود را تشکیل دولت اسرائیل و گسترش نفوذ شبکه‌های خود در سراسر جهان اعلام داشت. این استراتژی، که به "برنامه بال" شهرت دارد با تأیید ۱۹۶ نماینده سازمان‌های صهیونیستی که در کنگره شرکت داشتند، روبرو شد.

یکصد سال بعد، با کمک سخاوتمندانه ۳۵ میلیون فرانکی دولت سوئیس (برابر ۲۳ میلیون دلار) یکصدمین سال این کنگره، بار دیگر در شهر "بال" سوئیس برگزار شد. این کشور بدلیل حمایتش از آلمان هیتلری، اخیراً تحت فشار صهیونیسم بین‌الملل قرار گرفته بود و به همین دلیل موافقت سوئیس با تشکیل این مراسم را می‌تواند نوعی باج سوئیس به صهیونیسم نیز تلقی کرد، گرچه بانک‌های این کشور، خود تحت نفوذ مالی صهیونیسم هستند.

"لوران دزیره کاپیلا" در جنوب شرقی زئیر متولد شده است. در اواخر دهه ۵۰ برای تحصیلات عازم جمهوری دموکراتیک آلمان شد و به هنگامی که میهن وی در آستانه استقلال قرار داشت، به کنگو بازگشت. کاپیلا که قاطعانه در موضع ضد امپریالیستی قرار داشت، به حمایت از "پاتریس لوموبا"، نخست وزیر وقت پرداخت. لوموبا در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۱ با برنامه ریزی سازمان "سیا" آمریکا به قتل رسید. کاپیلا به شورای مقاومت ملی پیوست که مبارزه‌ای سرسختانه را علیه "موسی جومبه" آغاز کرد. فردی که در واقع نماد انتقام‌گیری استعمارگران بلژیکی و شرکت‌های معدنی از مردم کنگو بود. در همین دوران، یعنی در ۲۵ آوریل ۱۹۶۵، چه گوارا انقلابی آمریکای لاتین به همراه دوستانش در کوبانتی به کاپیلا پیوست. مناسبات میان انقلابیون کوبانتی و جنبش مقاومت ملی در آفریقا، از همان زمان دارای سابقه‌ای دیرینه بود. چه گوارا به همراه کاپیلا موفق شد تا یک گروه زیر زمینی کوچک در منطقه پراهیست "کیود" تشکیل دهد و مبارزه در کنار دیگر گروه‌های پارتیزانی بپردازند. اما شرایط سیاسی برای آنکه بتوان این گروه زیر زمینی را به نیروی آزادی کنگو مبدل ساخت، آماده نبود. چه گوارا که توسط مزدوران افریقای جنوبی به محاصره درآمده بود، در دسامبر ۱۹۶۵ کنگو را ترک کرد. بر اساس زندگی‌نامه "ژرژ کاستاندا"، انقلابی کوبانتی، چه گوارا به هنگام عبور از الجزایر در سال ۱۹۶۵ در جمع عده‌ای از دوستان خود آرزوهای خود را درباره آینده آفریقا بیان داشته بود. به نظر او، قاره آفریقا قربانی یکی از وحشتناک‌ترین فجایع بشری و تبدیل دهها هزار از فرزندان آن به زمره بردگان است. بنظر چه گوارا، آفریقایی‌ها در صورت امکان باید بتوانند از آنکه در مدل‌های یکی از دو بلوک حاکم دوران محبوس شوند، اجتناب نمایند، ضمن آنکه مبارزه برای یک جامعه عادلانه و آزاد از هرگونه استثمار نباید یک لحظه فراموش کرده. بنظر چه گوارا، آینده آفریقا را باید در زنجیره گذشته و یک بستر تاریخ آن بنا کرد. جنبش آزادی آفریقا باید ریشه‌های خود را در این خاک بگستراند. پس از سرنگونی موسی جومبه، کنگونی‌ها از کوبا خواستند تا به منظور تسهیل در دستیابی به آشتی ملی، داوطلبان خود را فرا خوانند. با اینحال در سال ۱۹۶۷ کاپیلا که هم چنان در شرایط مخفی زندگی می‌کرد، "حزب انقلابی خلق" را بنا نهاد که سازمانی کوچک بود که به مبارزه با "موبوتو" پرداخت. از این دوران به بعد است که وضع کاپیلا دیگر چندان روشن نیست. خود وی می‌گوید که در تمام این مدت بطور مخفیانه مبارزه می‌کرده است، اما به گفته یکی از نزدیکان وی، کاپیلا در این دوران در تانزانیا، کنیا و اوگاندا اقامت داشته و به تجارت مشغول بوده است. در سپتامبر ۱۹۹۶ هنگامی که موبوتو در اروپا بسر می‌برد، کاپیلا ناگهان به صحنه بازگشته و جنبش مقاومت مسلحانه را در چارچوب اتحاد نیروهای دموکراتیک برای آزادی زئیر" آغاز کرد. اتحادی که اکنون پس از سرنگونی موبوتو قدرت را در زئیر بدست گرفته است. درباره کاپیلا باید اجازه داد تا زمان و عمل قضاوت کند.

اومانیته ۱۹ ماه مه ۹۷

آفریقا در اسارت وام‌ها

کشورهای قاره آفریقا، بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۶ دو برابر قروض خارجی خود، بهره و اصل پرداخته‌اند. این کشورها در سال ۱۹۸۰ جمعا ۸۴٫۳ میلیارد دلار بدهکاری خارجی داشته‌اند، و اکنون در پایان سال ۱۹۹۶ این بدهی به ۲۳۵٫۴ میلیارد دلار سر می‌زند! بدین ترتیب آنها ۱۷۰ میلیارد دلار از جمع ۸۴٫۳ میلیارد دلار قرض خارجی خود سود و اصل پرداخته‌اند. اگر این کشورها بخواهند قروض خود را بپردازند، جمعا باید سه سال تمام درآمد صادرات خود را به این امر اختصاص دهند. بدین ترتیب، غیر از آفریقای جنوبی و سودان، بقیه کشورهای آفریقایی عملاً در چنگ صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و کلوب پاریس قرار دارند. این کشورها اکنون بیش از ۱۵ سال است که زیر فشار قطع اعتبارات، مجبور به اجرای سیاست "تعدیل ساختاری" هستند. این سیاست با فاجعه بزرگ اجتماعی و اقتصادی برای همه این کشورها همراه بوده است: محدود شدن امکانات دولتی برای تعدیل محرومیت‌ها، فروپاشی تولید در کشاورزی و سقوط بی‌وقفه سطح زندگی توده‌های وسیع مردم! وضع کشورهای آفریقایی، از نظر بدهی، بهیچوجه بدتر از دیگر کشورهای جنوب نیست.

(نقل از "عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان)

طرح برنامه حزب کمونیست آلمان برای کنگره آینده

به سوی "سوسیالیسم" در تمام اروپا به پیش!

* طبقه کارگر که نیروی فکری و بدنی آن را سرمایه داری به خدمت گرفته، امروز قشربندی های جدیدی یافته است.

انقلاب علمی-فنی در قرن حاضر امکانات وسیعی بوجود آورده است، که می توان به کمک آن شرایط بهتر زندگی را برای انسان تامین کرد. هیچگاه انسان از چنین امکان وسیعی برای شکوفایی قدرت تولید و خلاقیت خود همزمان با تقلیل فشار بدنی، برخوردار نبوده است. شرایط موجود این امکان را بوجود آورده است، که انسان از گرسنگی و فقر در سراسر جهان آزاد و از یک زندگی شایسته و بدون محرومیت برخوردار باشد، همزمان زمین به عنوان یک سیستم اکولوژیک زنده به نسل های آینده تحویل داده شود.

اما واقعیت چیزی دیگر است. رشد عظیم نیروهای مولده و ازدیاد ثروت اجتماعی در سیستم سرمایه داری تحقق یافت. این شرایط در ابتدا پیشرفت علمی و اجتماعی و در کشورهای پیشرفته صنعتی - زیر فشار مبارزات طبقه کارگر شرایط اجتماعی پیشرفته را بوجود آورد. اما رشد نیروهای مولده تنها در خدمت بازده سود سرمایه قرار گرفت. بدین ترتیب این وضع به خطری برای حفظ حیات بشری تبدیل شده است. مثلاً امروز از طریق جنگ اتمی، شیمیایی و بیولوژیک، و یا تکنیک ژنتیک امکان نابودی بشریت و نابودی بازگشت ناپذیر محیط زیست وجود دارد. تحت شرایط حاکم ناشی از انباشت سرمایه - برنسیب این فرمایشیون اقتصادی-اجتماعی - هیچ امکانی برای برطرف ساختن این خطر وجود ندارد.

تولید بر پایه کار انسانی قرار دارد. تقریباً هیچ چیز برای مصرف بلاواسطه تولید کننده، تولید نمی شود، بلکه برای تعویض آن به مثابه کالا در جامعه، اما تولید بصورت اجتماعی سازمان داده نشده است، بلکه بصورت خصوصی و سود آن نیز بصورت خصوصی تصاحب می گردد.

ابزار کار، مواد اولیه و نیروی کار باید در ابتدا به کالا تبدیل شود، تا سپس بتواند به سرمایه تبدیل شده و بدین ترتیب شرایط ضروری برای آغاز تولید را بوجود بیاورد؛ تولید برای صاحب سرمایه تنها یک هدف را دنبال می کند: ایجاد سود از طریق بیرون کشیدن هر چه بیشتر ارزش اضافه از نیروی کار، و تصاحب آن از طریق فروش کالای تولید شده، و تجدید دوباره تولید در یک مرحله بالاتر و وسیعتر!

از اینطرف سرمایه داری قدرت تولید نیروی کار را بسیار ارتقاء داد. اما هر راسیونالیزاسیون تنها به معنای بالا رفتن سطح تولید و تولید بیشتر با کار کمتر نیست، بلکه همزمان به معنای ایجاد هرچه بیشتر بیکاری از یک سو و تشدید استثمار از سوی دیگر نیز هست.

همزمان، ابزار تولیدی که توسط کارگران برای تولید بکار برده می شوند، عظیم تر می شود، ثروت اجتماعی بیشتر در دست افراد کمتری متمرکز می شود؛ تا بتواند در روند رقابت سیستم سرمایه داری زنده ماند. برای سرمایه داری، هدف تولید، استفاده انسان از آن نیست، بلکه هدف سود است. انسان حاکم بر تولید خود نیست، بلکه تولید به حاکم بر جامعه تبدیل شده است و خود را به عنوان «ضرورت ها»، ضرورت های سرمایه داری، رقابت سرمایه و دستیابی به سود حداکثر، تکمیل می کند.

تمام شرایط حیات اجتماعی، که روابط زندگی افراد را تشکیل می دهد، به استقلال در برابر انسان دست یافته است. در شرایط سرمایه داری انسان از عامل (سویکت) به بنده (ابژکت) تاریخ تبدیل می شود؛ و روابط تولیدی، وسیله امکان سازمان دادن زندگی انسان، به فاعل و حاکم بر حیات اجتماعی و تاریخ تبدیل می شوند.

به سرمایه داری باید پایان داده شود

هدف نهایی کمونیست ها پایان بخشیدن به ریشه های استثمار و از خودبیگانه شدن انسان، جنگ و گرسنگی و بی خانمانی، فشار کار و بیکاری، تخریب محیط زیست، محرومیت انسان و برتری نژادی، ملیت گرایی شوینستی و سرکوب است.

اما دسترسی به این اهداف ممکن نیست، اگر خود را در چهارچوب ((ضرورت های)) سرمایه داری محدود سازیم.

برای دسترسی به این اهداف باید بطور انقلابی به سرمایه داری پایان داده شود، براندازی مالکیت خصوصی بر ابزار عمده تولید، آزادسازی کار اجتماعی از قید استثمار، برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید، تولید به منظور برطرف ساختن نیازی های انسان، که در ابتدا در یک برنامه اجتماعی تعیین شده اند و بالاخره مالکیت عمومی ثروت های اجتماعی ضروری است.

امروز شرایط ضروری برای این هدف که همه انسان ها از حق کار برخوردار باشند، و حتی با کار روزانه براتب کمتری شرایط یک زندگی شرافتمندانه برای انسان ها تامین باشد، وجود دارد.

برای دسترسی به این اهداف باید شرایط اجتماعی دیگری برقرار باشد. دورنمای یک چنین نظم اجتماعی یک آرزوی خوابگونه نیست. این دورنما از دورن تضادهای جامعه سرمایه داری زائیده می شود. رشد این تضادها است که ضرورت و امکان برقراری سوسیالیسم را بوجود می آورد. تضادهای درونی، سرمایه داری را به آن مرزهای حیات تاریخی آن می رساند، که او را مجبور می سازد برای حل تضادها به شیوه هایی متوسل شود، که خود علان و ویژگی های دورنمایی جامعه دیگری را متظاهر می سازند. البته، برای دستیابی به آن به شرکت مبارزه جویانه انسان ها نیاز است.

سرمایه داری جامعه را به رودرویی دو طبقه بزرگ اجتماعی تقسیم می کند: از یک سو آنهایی که مالکین ابزار مدرن تولیدی و از اینطرف صاحبان ثروت اجتماعی می باشند؛ و از سوی دیگر آنهایی که از تمام اینها محرومند و چیزی برای فروش در اختیار ندارند، مگر نیروی بدنی و توانایی های فکری و نیروی کار خود. از اینرو این طبقه را ما طبقه کارگران می نامیم، بنا بر این آگاهی که امروزه این طبقه در خود قشربندی شده است.

طبقه کارگر باید خود را با رسالت تاریخی خویش برای تبدیل شدن به نیروی اساسی برای نجات تمدن انسانی و تامین گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم آماده سازد. برای دسترسی به این هدف باید طبقه کارگر وارد اتحاد با همه آن طبقات و اقشار اجتماعی بشود، که منافع و یا بخشی از منافع آنان با منافع طبقه کارگر در انطباق است. جامعه نوین تنها زمانی تحقق خواهد یافت که بتواند از پشتیبانی تائیدآمیز اکثریت بزرگ توده مردم برخوردار شود. اکثریتی که بطور واقعی خواستار جانشینی برای سرمایه داری است.

چنین جامعه ای باید دارای ویژگی های دیگری فراتر از آنچه در اولین کوشش در قرن حاضر تحقق یافت، باشد. ما باید با آموزش از اشتباهات اولین کوشش، ساختارهایی بوجود آوریم، که راه تکرار اشتباهات شناخته شده را مسدود سازند.

با وجود این ما سوسیالیسم را از نو کشف نمی کنیم. یورش جدید سوسیالیستی، که ضروری است، از چشمه های متعددی سیراب می شود:

- از این شناخت، که سرمایه داری باید طرد شود، شناخت نشئت گرفته از امیدها، خشم و آرزوهای اکثریت قریب باتفاق بشریت. انسان آرزومند یک زندگی آزاد از نگرانی است، آزاد از گرسنگی و نیاز، بدون گرفتاری در چنگال استثمار و جنگ، و به ویژه آزاد از نگرانی برای نان روزانه،

- از شناخت وابستگی های اجتماعی و تاریخی ای که مارکس، انگلس و لنین پایه های آنرا بنا نهادند. این پایه ها باید دوباره بازشناخته شوند، توسط طبقه کارگر آموخته شوند و آینده را بسازند؛

- از بررسی تجارب آزمایش ۸۹-۱۹۱۷. هم بررسی علل شکست آن و هم بررسی علل دوام هفتاد ساله آن در یک جهان انباشته از دشمنان امپریالیستی و غارتگران.

دستاوردها و اشتباهات سوسیالیسم

پس از حیات کوتاه زمان کمون پاریس، در سال ۱۹۱۷ در روسیه برای اولین بار بشریت به ساختمان جامعه سوسیالیستی دست زد. انقلاب اکتبر برای بشریت شیپور برای آغاز مرحله تاریخی نویسی را بصدا درآورد. علیرغم شرایط نامناسب در اتحاد شوروی و بعدها در دیگر کشورهای سوسیالیستی دستاوردهای چشمگیری تحقق یافت:

- جوامع سوسیالیستی برای دهها سال امکان رشد جامعه ای را به اثبات رساندند، که در آن رشد نیروهای مولده و تولید اجتماعی آزاد از بندهای دسترسی به سود، با نقشه ای اجتماعی ممکن است؛

- آنها به تجاوزگری امپریالیسم بند زدند. با اولین اعلامیه صلح دولت شوروی در سال ۱۹۱۷، که بر اساس آن جنگ جهانی اول از سوی روسیه پایان یافت، با پیروزی بر فاشیسم هیتلری، تا پیشنهاد های سازمان دفاعی ورشو برای تقلیل مسابقه تسلیحاتی، زنجیر طولانی سیاست صلح خواهی جهان سوسیالیسم را تشکیل می دهد؛

- رشد اقتصادی سوسیالیسم بدون شرکت در غارت کشورهای عقب نگه داشته شده، انجام شد. یکی از بزرگترین دستاوردهای سوسیالیسم همبستگی و کمک به خلق ها و کشورها در نبرد آزادی بخش آنان برای استقلال خود، علیه کلونیالیسم و نوکلونیالیسم بود؛

- سوسیالیسم دستاوردهای اجتماعی ای را به مردم ارزانی داشت، که در کشورهای مترقی سرمایه داری نیز در اختیار توده های مردم نبود؛

ویژگی های سوسیالیسم آینده

هر برداشت آتی از سوسیالیسم گذرا خواهد بود. زیرا این تصورات بر پایه شناخت هایی از وضع اجتماعی قرار دارد، که پایه تکنیکی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن بی وقته در حال تغییر است. با وجود این می توان شروطی را برشمرد که برای جامعه سوسیالیستی آینده غیرقابل چشم پوشی هستند.

برای ساختمان سوسیالیسم نیروهایی با منشأ متفاوت - که برداشت های آنان متفاوت اند - مشترکا عمل خواهند کرد و برای دسترسی به جامعه ای آزاد از کمبودهای سرمایه داری خواهند کوشید. جهان بینی غیرقابل چشم پوشی برای ما کمونیست ها برای دسترسی به این هدف، مارکسیسم، تحلیل علمی و نتیجه گیری های منتج از آن است. دیدگاه های دیگر برای همین هدف می توانند از موضع مسیحیت، هومانیزم - بطور کلی -، نئینستی، پاپیستی، از مواضع ضد برتری نژادی و یا برای حفظ محیط زیست و یا اوکولوژیستی نتیجه شوند. سوسیالیسم آینده از اینرو بر پایه همکاری نیروهای متفاوت اجتماعی شکل خواهد گرفت.

همچنین باید به این امر توجه داشت که کمونیست ها در جهان و به ویژه در اروپا در احزاب ملی سازمان یافته اند. سرزمینی که به همه ما شکل می بخشد، یعنی جمهوری فدرال آلمان است. با وجود این ما مطمئن هستیم که: یورش برای ساختمان سوسیالیسم آینده، اقدامی در سراسر اروپا خواهد بود. از اینرو مایلیم تجارب و کوشش های خود را هم در زمینه تئوریک و هم عملی در همکاری با دیگر کمونیست ها و بنظر تقویت چپ و تمامی نیروهای ترقی خواه در اروپا و جهان، تشدید کنیم.

در تحلیل نهایی سوسیالیسم زمانی از نظر تاریخی موفق خواهد بود، که به صورت بندی ای در مقیاس جهانی تبدیل شود، جامعه جهانی با تنوع فرهنگی و با همبستگی اعضای متساوی الحقوق.

چه چیز جایگزین جامعه کنونی خواهد شد

هدف برای رشد جامعه سوسیالیستی، انسان دوستی سوسیالیستی است. هدف پشت سر گذاشتن «همه آن شرایطی است که در برقراری آن انسان یک موجود بی ارزش، در بند، منفرد، و تحقیر شده است»، تا از استثمار آزاد گردد، و «رشد آزاد هر فرد، شرط رشد آزاد همه باشد»، تا یک زندگی انسانی، با حق تعیین سرنوشت و سازمان دادن آن برای همه تامین باشد.

سوسیالیسم عبارتست از دسترسی هر روز بیشتر به آزادی برای انسان یعنی:

عدالت اجتماعی. سوسیالیسم حقوق اجتماعی انسان را برقرار می سازد؛ حق کار، حق تامین و امنیت اجتماعی، حق مسکن.

تساوی امکانات. سوسیالیسم حق برخورداری متساوی را برای آموزش و رشد انسان و دسترسی همگانی را در برخورداری از مواهب مادی و فرهنگ تضمین می کند.

آزادی و حق تعیین سرنوشت. سوسیالیسم برای اولین بار در تاریخ وحدت حقوق سیاسی و اجتماعی انسان را به مثابه زمینه عمده برای تاثیر گذاشتن آزادانه و آگاهانه او، یعنی همزمان با شناخت و احساس مسئولیت کامل هر فرد، را در جامعه تضمین می کند، به عنوان «شرط برای رشد همه انسان ها».

تساوی حقوق. در سوسیالیسم زمینه واقعی تساوی حقوق بین زن و مرد برقرار می شود. سوسیالیسم حقوق برابر را برای همه انسان ها، صرف نظر از تعلق ملی، مذهبی و جهان بینی او تامین می کند.

همبستگی. روابط انسان ها در سوسیالیسم از روحیه اجتماعی، کمک و پشتیبانی متقابل استوار است.

انترناسیونالیسم. در طول زمان جهان واحدی برپایه ایجاد اقتصاد واحد، ارتباطات و جابجایی گروه های انسانی ایجاد خواهد کرد. سوسیالیست های سراسر جهان با یکدیگر با این هدف همکاری می کنند، که جبهه مشترک نبرد علیه امپریالیسم، برای حفظ صلح را ایجاد سازند؛ تا همبستگی فعال با خلق های در بند و غارت شده را عملی سازند، به آزادی و رشد آنان کمک برسانند؛ زندگی مشترک همه خلق ها را در احترام متقابل تقویت کنند؛ همکاری ضروری احزاب و دولت هایی که برای برقراری سوسیالیسم مبارزه می کنند را برقرار سازند.

احساس مسئولیت برای آینده. همبستگی و انترناسیونالیسم یک برخورد مسئولانه را به محیط زیست و منابع جهان در خدمت منافع حیات انسانی برای بشریت در اقصی نقاط دنیا و برای نسل های آینده ضروری می سازد.

سوسیالیسم پر جاذبه ترین برنامه اجتماعی است، که برای آینده بشریت وجود دارد. سوسیالیسم قدم بزرگی است به پیش، بسوی «آزادی، برابری، برادری»، که بورژوازی آنرا شعار خود در نبرد علیه فئودالیسم اعلام کرد و آنرا بر پرچم خود نوشت، اما آنرا در پای سیستم سودجویانه سرمایه داری قربانی کرد.

بی خانمانی و بیکاری پایان یافت، شانس مساوی برای برخورداری از آموزش رایگان برای همه تامین شد، زنان از امکان پیشرفته دسترسی به شغل برخوردار شدند، بهداشت و پزشکی رایگان و امکان دستیابی به سطح بالای فرهنگ؛

وجود سوسیالیسم و دستاوردهای آن، شرایط نبرد برای خواست های اجتماعی و رفرفرم های دمکراتیک را در کشورهای متروپل سرمایه داری بهبود بخشید. بورژوازی و دولت های آن مجبور شدند در چنین شرایطی آمادگی بیشتری برای عقب نشینی از خود نشان دهند.

اما علیرغم همه این دستاوردها، جامعه سوسیالیستی در اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر در اروپا شکست خورد. دلایل داخلی و خارجی، اقتصادی و سیاسی، عینی و ذهنی برای این شکست وجود دارند:

کشورهای سوسیالیستی از ابتدا با شرایط بسیار دشواری روبرو بودند. انقلاب در ابتدای در روسیه پیروز شد، کشوری با اقتصاد ضعیف و بدون هر نوع سنت آزادی های بورژوازی - دمکراتیک که در آن بطور عمده یک اقتصاد عقب افتاده دهقانی برقرار بود و مردم آن در اکثریت بزرگشان بیسواد بودند. عقب افتادگی و تهدید خارجی توسط امپریالیسم این امر را ضروری می ساخت، که در کوتاه ترین مهلت از طریق تمرکز تمامی امکانات و قدرت یک صنعت مدرن برپا شود، و یک انقلاب فرهنگی عملی گردد. نقش رهبری کننده طبقه کارگر در این شرایط می بایستی بطور عمده از طریق حزب کمونیست اعمال می شد.

اما این وضع زمانی که در نتیجه صنعتی کردن جامعه و انقلاب فرهنگی، شرایط تغییر یافته بود، ادامه یافت. حزب و دولت هر روز بیشتر به یک دستگاه بوروکراتیک - اداری بهم جوش خوردند. دمکراسی سوسیالیستی نه تنها عقب مانده باقی ماند، بلکه از طریق بی توجهی به قانونمندی ساختار دولتی سوسیالیستی، شدیداً صدمه دید. توطئه های خارجی که اتحاد شوروی را تهدید می کرد، موجب اعمال فشار و برقراری تئوری در داخل کشور شد. دولتی کردن صوری، جای اجتماعی شدن واقعی را گرفت و در نتیجه مالکیت سوسیالیستی از محتوا تهی شد!

این «مدل سوسیالیسم» پس از پایان جنگ دوم جهانی به کشورهای دیگر نیز که راه رشد سوسیالیستی را انتخاب کرده بودند، منتقل شد. از جمله به کشورهای پیشرفته آلمان دمکراتیک و چکسلواکی. گرچه به کمک نوع بوروکراتیک - اداری مدل سوسیالیسم موفقیت های اقتصادی اولیه بدست آمد، اما این مدل بعدها متحجرتر از آن از کار درآمد، که بتواند به نیازهای انقلاب علمی - فنی پاسخ بگوید. در نتیجه کشورهای سوسیالیستی در بخش بازده تولید و سطح تولیدات مادی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری عقب ماندند. این امر با عدم ثبات آنها همراه شد؛

در کشورهای سوسیالیستی تولید ویژه سوسیالیسم، ایجاد نشد؛

در طول زمان ارزش های سوسیالیستی نتوانستند بطور وسیع برقرار شوند؛

روابط اجتماعی هر روز بیشتر متحجر گشتند و رشد سوسیالیسم در مراحل ترقی آن با شوک های انقلابی همراه نشد؛

در این امر نیز برداشت دکماتیک و جزم گرایانه از تئوری اجتماعی نقش داشت. بدین ترتیب، سوسیالیسم چنان قدرت خود را از دست داد، که نتوانست با تکیه به تحلیل واقع بینانه شرایط مشخص و با تکیه به آینده نگری، پیشنهاد های مستدل برای عملکرد در جهت رشد جامعه سوسیالیستی را ارائه دهد. علل عمده اقتصادی و سیاسی برای نارسایی ها را نباید در اینجا جستجو کرد؛

شکست سوسیالیسم در عین حال نتیجه تلاش ضدانقلاب داخلی و خارجی نیز بود. از تجاوز ۱۴ کشور امپریالیستی به قدرت جوان شوروی تا محاصره اقتصادی سال های بیست، از توطئه ضد کمینترن برای محاصره اتحاد شوروی تا تجاوز آلمان هیتلری، از سیاست تحریم اقتصادی تا تحمیل مسابقه تسلیحاتی بعد از جنگ جهانی دوم، در واقع کشورهای امپریالیستی از هیچ امکانی برای ایجاد عدم ثبات و تخریب سوسیالیسم چشم نه پوشیدند؛

زیر فشار تاثیرات داخلی و خارجی بالاخره مواضع اپورتونیستی غلبه یافتند، بدین ترتیب قلب ماهیت انقلابی جامعه شوروی و تئوری سوسیالیسم علمی بیشتر و بیشتر عملی شد. این امر به نفوذ ایدئولوژی بورژوازی کمک کرد و نهایتاً موجب فروپاشی سیستم شوروی و بدنسبال آن دیگر کشورهای سوسیالیستی شد.

جنگ اقتصادی جانشین جنگ سرد شده است!

ایالات متحده آمریکا، در دوران دوم ریاست جمهوری کلینتون، بنابه یگانگی ابر قدرت جهانی پس از فروپاشی اردوگاه شرق، برای جهان استراتژی جدیدی را تدوین می کند. جنگ اقتصادی، اکنون جای جنگ سرد را گرفته است، اما با این همه، مسئله رهبری آن بر جهان همچنان بعنوان یک سؤال در برابرش قرار دارد. در حال حاضر سازمان جهانی بازرگانی به مرکز تصمیم گیری جهانی آمریکا بعنوان رهبر جهان تبدیل شده است. در این حوزه، منافع مشترک و در عین زمان متضاد قدرت های بزرگ اقتصادی در نظر گرفته می شود. برای گریز از آن حصار که آمریکا در اطراف جهان کشیده است، خلق های شورهای مختلف به ستیز با جهان ساورا، لیبرالی بر خاسته اند و مبارزه برای عدالت و ترقی اجتماعی وارد مرحله نوینی شده است.

دستکاری پیمان های نظامی رهبری شونده بوسیله آمریکا، عمدتاً ناتو و پیمان استراتژیک آمریکا-ژاپن در این محدوده انجام می شود. هدف از این دستکاری ها آنست که یک نیروی پلیس ایجاد گردد، تا هر کجا که عواقب جنگ بازرگانی با مقاومت روبرو شد و روند جهانی شدن استراتژی "ساورا، لیبرالی" را به خطر انداخت، به سود آمریکا وارد میدان شود. این دستکاری ها، نه تنها برخلاف آنچه آمریکا ادعا می کند، هیچ ارتباطی با خلق سلاح و امنیت جهانی ندارد، بلکه در بطن خود خطر برخورد های نظامی میان اعضای پیمان و آنها که خارج از این پیمان قرار گرفته اند را هر چه بیشتر تشدید می کند.

بحث های پرتنش اخیر پیرامون تصمیمات کمیسیون بروکسل، نشان دهنده حساسیت وضع است. این کمیسیون با کوچکترین امتیازی برای فقیرترین کشورهای افریقا، اقیانوسیه و کارائیب مخالفت کرد. این کشورها در قرارداد همکاری با اتحادیه اروپا، موسوم به "گومسی"، قرار دارند. کمیسیون بروکسل در اجلاس "denver" طرح خود را بنام "همکاری افریقا-آمریکا" برای توسعه را اعلام داشت. براساس این طرح بازارها باید به روی کالاهای آمریکایی باز شده و محدودیت های گمرکی برچیده شوند و این به معنای ادامه تحمیل جنگ اقتصادی به فقیرترین کشورها و بی اعتنائی به تشدید فقر و مرگ انسان هاست. طبعاً این تصمیمات با اراده خلق ها برای مقابله با فقر و انتخاب راه حل های ملی برای نجات خویش در تضاد قرار دارد.

(اومانیته - ۹ ژوئیه ۹۷)

چه کسی صورتحساب را خواهد پرداخت؟

مسئله ای که آمریکایی ها مایل نبودند در کنفرانس مصادریه مورد بحث قرار گیرد، عبارت بود از مصارف توسعه ناتو. آنها تاکید داشتند که این مسئله در پایان سال جاری و در جریان مذاکرات با کشورهایاتی که هنگام اجلاس سران برای عضویت پذیرفته شده اند، طرح شود.

یک بررسی اجسالی که در ماه فوریه گذشته انجام شده، نشان می دهد که صورت حساب این گسترش بین ۲۷ تا ۳۵ [و بر مبنای محاسبات دیگر ۶۰] میلیارد دلار است و تازه رقمی است که بسیار پایین تر از ارقامی که چندین موسسه اختصاصی در این زمینه ارائه می دهند. کاخ سفید این ارقام را کمتر از واقعیت اعلام کند، تا موجب برخی بحث ها در کنگره نشود. کنگره آمریکا که توسط جمهوریخواهان رهبری می شود، کنترل بودجه دولت کلینتون را وسیله اساسی فشار خود به این دولت قرار داده است. نمایندگان مجلس این بودجه را در ماه نوامبر آینده باید تصویب کنند. مشاورین کلینتون ناباورانه می گویند که صورت حساب آمریکا برای توسعه ناتو ۱۵ تا ۲۵ میلیارد دلار در طول ده سال خواهد بود. حتی مایکل مندل سوم، مشاور سیاست خارجی سابق رئیس جمهور آمریکا نیز می گوید که این ارزیابی بسیار خوشبینانه و دور از واقعیت است. در همین حال ریچارد لوگر، سناتور جمهوریخواه می گوید: «مسئله بر سر اینست که آیا اروپایی ها سهم خود را خواهند پرداخت؟» این سئوالی است که در متن خود مشاجرات و تضادهای جدیدی را بین آمریکا و اروپا در بر دارد. آمریکایی ها مانند همه معامله گران سرمایه داری می کوشند تا بار اصلی را بر شانه اروپایی ها بگذارند. این در حالی است که همقطاران اروپایی آمریکا، از ابتدا نیز برای سرعت روند توسعه پیمان ناتو به سوی شرق چندان هیجانی از خود نشان نمی دادند و این آمریکا بود که خواهان تسریع این گسترش بود. کانادایی ها نیز خیال خود را آسوده کرده و اعلام داشته اند بین ۵ تا ۷ میلیون دلار در طول ده سال برای این گسترش خواهند پرداخت، در حالیکه آمریکایی ها، آنرا بین ۳۲ تا ۴۲ میلیون دلار در سال و در طول ۱۲ سال برآورد کرده بودند.

بودجه جمعی ناتو دو میلیارد دلار در سال است. براساس کلیه تصمیماتی که پیشتر گرفته شده، ایالات متحده بزرگترین پرداخت کننده می باشد (۲۳٫۳۵ درصد) و این امر به آمریکا امکان می دهد تا بگوید: «آنکس که صورت حساب را می پردازد، تصمیم هم می گیرد!»

بعد از آمریکا، انگلستان با رقم ۱۸٫۸۲ درصد و سپس فرانسه با ۱۵٫۵۴، ایتالیا با ۵٫۷۵ و کانادا با ۵٫۶۰ درصد قرار دارند. کشورهای کوچک تر بعد از این چند کشور بزرگ سرمایه داری قرار می گیرند.

کل مصرف توسعه عبارتست از سهم بندی مجموع آنچه این پیمان جهت مصرف بیشتر برای کشورهای تازه عضو، برای بالا بردن سطح و متجانس ساختن تجهیزات ارتش های اعضای تازه پیمان مانند جمهوری چک، مجارستان و لهستان.

(اومانیته ۹ ژوئیه ۹۷)

بقیه "نامه مردم" نمی داند و یا... از ص ۹

اقدامات فوق و حتی روند عکس آغاز شد و دوره های بعد شدت بیشتر یافت... مهمترین اقدامات انجام شده از نظر وضع قوانین و مقررات به شرح زیر است:

تصویب لایحه قانونی دولتی کردن بازرگانی خارجی براساس اصل ۴۴ قانون اساسی در دولت شهید رجایی در اواخر سال ۵۹ و اوائل سال ۶۰ و تقدیم آن به مجلس. لازم به ذکر است که این اقدام در عین حال در جهت استقلال و کاهش وابستگی اقتصادی نیز قابل ارزیابی بود. تصویب لایحه مزبور و تقدیم آن به مجلس، از همان زمان با عکس العمل های شدیدی از سوی جناح های وابسته به قشر سرمایه داری مواجه شد. تغییر وزیر بازرگانی در دولت شهید باهنر [راه توده: برکناری عسکراولادی، که اکنون باحکم علی خامنه ای عضو شورای تشخیص مصلحت شده و یکی از رهبران اصلی جمهوری اسلامی به شمار می رود] عموماً ناشی از عکس العمل های مزبور بود. این واکنش ها در عین حال سبب شد که لایحه فوق حتی پس از تصویب مجلس و در حالیکه نص صریح قانون اساسی آنرا تأیید می کرد، هرگز توافق شورای نگهبان را جلب نکند. [راه توده: همین اعضای شورای نگهبان که به حکم علی خامنه ای همچنان در این شورا نشسته اند و از ولایت مطلقه فقیه حمایت می کنند، در آن زمان اینگونه در مقابل قانون اساسی و فرامین آیت الله خمینی ایستادند!...] جناح طرفدار سرمایه داری، دلال، در سال های ۵۹-۶۰، با احکام مصادره و همچنین قانون حفاظت و توسعه صنایع ایران از این جهت که سبب توقف تولید و زیاندهی واحدها شده است، مخالفت کرده و شعار واگذاری واحدهای مزبور به بخش خصوصی، که در واقع نوعی جابجا شدن مالکین اموال مزبور و واگذاری سرمایه های سرمایه داران مدرن به سرمایه داران سنتی و دلال بود، آغاز کردند... قانون اصلاحات ارضی مصوب شورای انقلاب در اوائل سال ۱۳۵۹، در اثر فشار جناح های ارتجاعی به رهبر انقلاب [راه توده: طرفداران امروز ولایت مطلقه] از اواخر سال ۵۹، خصوصاً بندج آن، توسط امام موقوف الاجرا و منوط به تصویب مجلس شورای اسلامی شد... سهمیه بندی کالاهای اساسی و سایر جهت گیری های حمایتی از انتشار محروم و مستضعف، در حالیکه با حمایت عمومی جریانات فکری و سیاسی طرفدار انقلاب و نظام برخوردار بود، ولی آنرا اقدامی در جهت اعمال تمرکزهای دولتی، و "کمونیسم" مرادف با "کمونیسم" تلقی کردند. همین که دامنه سهمیه بندی به کالاهایی که خرید و فروش آنها معمولاً در اختیار بخش خصوصی بود، نظیر برنج، تسری یافت، موج حملات سرمایه داری دلال و جناح های طرفدار، بر علیه سهمیه بندی آغاز و حتی برخی از دستگاه های مسئول اجرای آن در کابینه شهید باهنر و کابینه های بعدی که با جناح های مزبور در ارتباط بودند، نه تنها تلاشی در جهت اجرای صحیح و گسترش و تعمیق سیاست مزبور بعمل نیآوردند، بلکه با بی توجهی به آن، تلاش کردند اعتبار و ارزش سیاست مزبور در اذهان خدشه دار و زمینه های توقف آنرا فراهم کنند و طبیعی بود که زودتر از همه به طرح برنج پرداخته و آنرا متوقف کردند. توقف طرح برنج، سرآغاز حملات همه جانبه جناح های پیش گرفته درون نظام و حاکمیت به ستاد بسیج اقتصادی و حتی مقدمه ای شد برای جناح بندی های اقتصادی در درون حاکمیت. جو سازی علیه این سیاست ها به گونه ای تشدید شد که دولت ناگزیر به مسکوت گذاشتن لایحه پیشنهادی خود به مجلس، در مورد مجازات جاعلین کوپن گردید!! [راه توده: عصر ما در اینجا نمی نویسد که بازار و سران آن، برای مقابله با طرح سهمیه برنج، و مقابله با دولت خود کوپن جعل کرده بودند و علی القاعده باید بعنوان جنایتکاران اجتماعی در دوران جنگ تسلیم دادگاه نظامی می شدند. همین جاعلین، امروز ارکان قوای قضائیه و مقننه را در اختیار گرفته اند!]

عصر ما ادامه می دهد: در سال های ۵۹-۶۰ به تدریج قشر سرمایه دار دلال، تحت رهبری عناصر مسلمان و طرفدار انقلاب این قشر، اقدام به ایجاد تشکل های جدید اسلامی صنفی و احیای اتاق بازرگانی، کمیته امور صنفی و سازمان سیاسی وابسته خود [راه توده: موقوفه اسلامی] و حضور فعال تر در برخی از سازمان های سیاسی-اسلامی موجود کردند و با بهره گیری از حمایت اقشاری از روحانیت چنانکه پیشتر نیز اشاره شد، تأثیرات منفی تعیین کننده ای در تصمیمات اجرائی و قانون گذاری های مربوط به تحقق عدالت اجتماعی و ضد سرمایه داری در داخل نظام، حاکمیت در موضع تدافعی قرار گرفته و اجرای اصول ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی و قوانین اصلاحات ارضی، حفاظت و توسعه صنایع ایران، دولتی شدن تجارت خارجی، سهمیه بندی کالا و توزیع عادلانه، مصادره اموال طاغوتیان و ثروتمندان وابسته به رژیم سابق و... عمل متوقف گردید.

ببینید چه کرده اید که ملت یکپارچه به شما "نه" گفت!

بخشی از نطق آیت الله ناضل لنکرانی، از اساتید حوزه علمیه قم، که پس از انتخابات ریاست جمهوری و در جمع شاگردان خود ایراد کرده است، در برخی محافل روحانیون حکومتی، تردیدها و شکاف‌هایی را در ادامه پیوند با مولفه اسلامی و بازار بوجود آورده است. آیت الله لنکرانی در این نطق، خطاب به روحانیون حکومتی و آن بخش از حوزه علمیه قم، که از نامزدی ناطق نوری حمایت کرده و در این ارتباط اعلامیه نیز صادر کردند، گفته است:

«بروید، ببینید چه کرده اید، که ملت یکپارچه به شما "نه" گفت!»

اهمیت این موضع‌گیری آیت الله لنکرانی، که عملاً او را به صف منتقدان روحانیون حکومتی پیوند داده است، در آنست که امثال او می‌توانند برای مجلس خبرگان رهبری، کاندیدا معرفی کنند و خود نیز در چنین مجلسی می‌توانند به آن جهت بدهند! این درحالی است که نظرات و انتقادات آیت الله منتظری، بویژه در ارتباط به فساد روحانیون حکومتی، سیاست‌هایی که در سال‌های پس از جنگ در مملکت پیگیری شد، عدم صلاحیت بسیاری از حکام شرع که دستشان به خون بی‌گناهان بسیاری آلوده است، دادگاه ویژه روحانیون، وابستگی قوه قضائیه به حزب بازار "مولفه اسلامی" و... روز به روز نفوذ و اعتبار بیشتری در میان روحانیون صاحب اعتبار و نفوذ در حوزه‌های علمیه پیدا می‌کند. موضع‌گیری‌های اخیر آیت الله طاهری خرم آبادی در اصفهان و حمایت بی‌ترلز وی از محمد خاتمی پیش و پس از انتخابات ریاست جمهوری، انتقادهای برخی روحانیون عضو مدرسین حوزه علمیه قم از موضع‌گیری این جامعه به سود ناطق نوری و دست ردی که مردم بر سینه او و حامیانش گذاشت... همگی نشان می‌دهد، که انتخابات مجلس خبرگان رهبری به یکی از عرصه‌های بسیار جدی مبارزه تبدیل خواهد شد، بویژه آنکه نمایندگان این مجلس باید با رای مردم انتخاب شوند و شرایط کنونی نشان می‌دهد که برای این انتخابات یک لیست واحد -مانند گذشته- وجود نخواهد داشت! وجود دو کانون روحانی، یعنی "مجمع روحانیون مبارز" و "روحانیت مبارز تهران" علنی‌ترین نمود جدایی خطوط سیاسی و اقتصادی میان روحانیون است و این جدایی، ظاهراً باید در ارائه لیست کاندیداهای مجلس خبرگان خود را نشان دهد. مجلس خبرگان آینده خواهد بود و از هم اکنون در مطبوعات (حتی سرمقاله روزنامه کیهان) انشاء شده است، که در جریان بازنگری قانون اساسی نیز، بحث بر سر محدود کردن و یا محدود بودن اختیارات رهبری مطرح بوده و کسانی طرفدار آن بوده‌اند، اما رای کافی نیآورده‌اند!

در فاصله انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری، آیت الله ناضل لنکرانی، که بدلیل بیماری در بیمارستان بستری بود و تحت عمل جراحی قرار گرفته بود، علی‌خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی در بیمارستان با وی ملاقات کرد. شایع است، که در این ملاقات و دیدار ناضل لنکرانی "بی‌طرفی" در انتخابات ریاست جمهوری را به علی‌خامنه‌ای توصیه کرده بود.

۸ تا ۹ میلیارد دلار کجا خرج شده!

نشریه "مبین" که مانند نشریه "توس" وابسته به طیف چپ مذهبی و منتقد برنامه اقتصادی دولت ائتلافی هاشمی می‌باشد، در شماره ۱۹ مهرماه خود و در اوج جنجال پیرامون محاکمه شهرداران (که آنرا در مقایسه با دزدی‌های واقعی در جمهوری اسلامی، آفتابه دزدی لقب داده‌اند) نوشت: «۸ تا ۹ میلیارد دلار پول استقراضی صرف تجمعات تشره‌های خاص شده و نصیب بقیه افراد جامعه فقط دو کیاب بوده است. بعضی بنیادها برای خودشان دولت تشکیل داده‌اند و دولت حتی نمی‌تواند از آنها مالیات بگیرد.»

چهره‌های جدید به دولت می‌پیوندند؟

از جمله زمزمه‌هایی که در ایران جریسان دارد، ترمیم کابینه محمد خاتمی و پیوستن چهره‌های دیگری به دولت وی می‌باشد. این زمزمه‌ها، هم پیش و هم پس از پیوستن میرحسین موسوی به دولت خاتمی جریان داشته و دارد. هنوز معلوم نیست، که تغییرات احتمالی در ترکیب دولت، در سطح معاونان رئیس‌جمهور و از جمله معاون اول وی خواهد بود و یا برخی وزراتی که در ابتدای کار و بنا بر مذاکرات و تفاهم‌های پشت پرده به مجلس معرفی شدند، جای خود را به افرادی خواهند سپرد، که از ابتدا مورد نظر خاتمی بوده‌اند. تاکنون دو زن بعنوان معاون ریاست جمهوری به کابینه پیوسته و در جلسات هیات دولت شرکت می‌کنند! احتمال می‌رود، که ترکیب کابینه پرقدرد و چالش‌علنی بر سر صلاحیت آنها در مجلس اسلامی و عقب‌نشاندن فراکسیون حزب الله مجلس با حمایتی که مردم از پیشنهاد خاتمی خواهند کرد، از جمله انگیزه‌های این ترمیم کابینه و انشای بیشتر هیات رئیسه مجلس در اذهان عمومی باشد.

تشکیل یک فراکسیون مستقل در مجلس اسلامی که ارتباط سازمانی و تشکیلاتی با دو فراکسیون "حزب الله" ساکتریت مجلس و "مجمع حزب الله" اقلیتی مرکب از کارگزاران و طیف چپ مذهبی، که از خاتمی حمایت کرده، ارتباط سازمانی و تشکیلاتی ندارد، اما گرایش به دولت آن روز به روز بیشتر می‌شود، می‌تواند بر طرح ترمیم کابینه محمد خاتمی تاثیر بگذارد.

اعلامیه‌های افشاگرانه در صحن مجلس!

روزنامه "کاروکارگر" در شماره ۲۸ مهرماه خود، انشاء کرد که در صحنه مجلس اسلامی، اسناد و مدارکی، دال بر فساد و دزدی و غارت وابستگان به جناح شکست خورده در انتخابات ریاست جمهوری بین نمایندگان توزیع شده است. این روزنامه به مفاد این اسناد و مدارک اشاره نکرده است، اما گفته می‌شود، بدنبال توزیع این اسناد و مدارک در مجلس، طرح جلوگیری از ورود خبرنگاران به مجلس به اجرا گذاشته شده است! روزنامه کاروکارگر نوشته است، که این افشاکاری‌ها در ارتباط با کدامیک از سران جناح شکست خورده در انتخابات بوده است، اما برخی ایما و اشاره‌ها، فساد و دزدی در بنیاد مستضعفان را، در اذهان زنده کرده است. محسن رفیق‌دوست سرپرست بنیاد مستضعفان از اعضای شورای رهبری حزب مولفه اسلامی و تامین‌کننده اصلی هزینه انتخاباتی ناطق نوری بود!

ارتجاع و بازار در رویای حوادث سال ۶۰

از جمله انگیزه‌های کارشکنی در کار دولت خاتمی و تلاش برای ایجاد تشنج در جامعه، وادار ساختن مردم به واکنش‌های عصبی و شتابزده و سپس ورود نیروهای نظامی به صحنه، به بهانه بازگرداندن آرامش به جامعه می‌باشد. شکست خوردگان انتخابات ریاست جمهوری، در رویای سال ۶۰ و برکناری بنی صدر بسر می‌برند. سالی که آیت الله خمینی در حیات بود، مردم هنوز نتوانسته بودند صف مذهبیون و حکومتیان را از هم جدا کنند و تحریک‌های مذهبی هنوز دارای کاربرد بود و مهم‌تر از آن رای آگاهانه‌ایست که مردم به خاتمی و برنامه‌های او داده‌اند!

انجمن صنفی مطبوعات

نخستین مجمع عمومی خبرنگاران و دست‌اندرکاران مطبوعات داخل کشور، تحت عنوان انجمن صنفی مطبوعات تشکیل شد. در این جلسه "عباس عبیدی"، سردبیر سابق روزنامه "سلام" به سمت دبیر این انجمن برگزیده شد. با آنکه برخی از اعضای قدیمی خانواده مطبوعات، با تشکیل واحد صنفی جدیدی بنام انجمن، در برابر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات مخالف بوده و خواهان فعال شدن این سندیکا بودند، اما، این عده نیز اکثریت تشکیل این انجمن را گامی مثبت ارزیابی کرده و حتی برخی از آنها به تشکیل آن کمک کردند. بزرگترین ایرادی که به این انجمن گرفته شده، مخلوط بودن مدیران و صاحبان مطبوعات و کارکنان و خبرنگاران مطبوعات در یک واحد صنفی است. در حالیکه واحد صنفی، برای دفاع از حقوق یک صنف و یا قشر و طبقه که دارای منافع مشترک باشند، تشکیل می‌شود. در حالیکه در ارتباط با انجمن صنفی مطبوعات کارفرما و کارکنان را، که دارای منافع مشترک نمی‌باشند، در یک ارتباط و با هم در یک کانون صنفی پذیرفته‌اند!

Rahe Tude No. 65

Oktober 1997

Postfach 45, 54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)

می‌توانید برای تماس سریع با "راه توده" و ارسال

اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.